

منتخب مقالات

جلد پنجم

م.الف (ناصر پایدار)

منتخب مقالات

جلد پنجم

م.الف (ناصر پایدار)

چاپ زمستان ۱۴۰۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

- سقوط روز و چشم انداز ترمیم یک استراتژی ۵
- سرمایه داری، کارگران و جبهه خاموش جنگ طبقاتی ۲۹
- «هاروی» و مشکل کار مولد، نامولد و نظریه ارزش مارکس!! ۶۷
- سرنوشت کارگران فلسطین و جنبش کارگری ۸۹
- خیز تازه فاشیسم اسلامی سرمایه در ایران ۱۰۳
- افغانستان، سرمایه جهانی و جنبش کارگری ۱۲۵
- رژیم ورشکسته، جنبش کارگری بی چشم انداز ۱۶۵

سقوط روز و چشم‌انداز ترمیم یک استراتژی

ژانویه ۲۰۲۱

همه شواهد بانگ می‌زنند که راهبرد ۴۱ ساله رژیم اسلامی ایران برای تضمین و افزایش مستمر سهم خود در بازار سهام سود، سرمایه، قدرت و حاکمیت سرمایه جهانی دچار شکستی فاحش و بن‌بستی بدفرجام گردیده است. هدف این استراتژی همان چیزی بوده است که کل بورژوازی بین‌المللی، همه دولتهای دنیا و نظام سرمایه‌داری دنبال کرده و تا باقی است دنبال خواهد کرد. هر سرمایه‌دار، هر دولت و هر بلوک‌بندی سرمایه‌داری، در هر شرایطی، با همه وسائل مقدور برای افزایش سهم خود از کل سود، سرمایه و حاکمیت می‌کوشد. در این میان راهبردها متفاوت و گاه بسیار مختلف بوده است. به این تمایزات چند سطر بعد اشاره خواهیم کرد اما پیش از این نکته مهمی را یادآوری کنیم. وقتی از سرمایه حرف می‌زنیم کل سیاست‌ها، استراتژی، راهکارها، جهتگیری‌های فرهنگی، مدنی، حقوقی و دیپلوماتیک را نیز باید به عنوان اشکال بسط‌یافته روند تولید اضافه ارزش و استحصال سود به حساب آورد. سرمایه نه مشتی صنعت، تکنیک، پول یا کلا شیئی که یک رابطه اجتماعی است. مذهب و ایدئولوژی فرارسته از شرایط ارزش‌افزائی سرمایه یا نبش قبر شده و بازسازی گردیده توسط طبقه سرمایه‌دار به همان اندازه برای هستی و بقای سرمایه‌داری موضوعیت دارد که هر راهکار و نسخه پیچی اقتصادی، برای خودافزائی یا ماندگاری آن مهم می‌باشد، دیپلوماسی یا سیاست بورژوازی با تمامی سیالیت آن، سرمایه متبلور در قالب مراودات اجتماعی با هدف تضمین بالاترین ارقام سود است. موضوعی که در رابطه با کل وجوه هستی سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی صدق می‌کند. در همین راستا وقتی از راهبرد این یا آن قطب سرمایه بین‌المللی برای سهم‌خواهی افزونتر در ساختار قدرت سیاسی یا اضافه ارزشهای جهانی صحبت می‌کنیم، باید ایدئولوژی، حقوق بشر، سیاست، تروریسم، جنگ

افروزی و هر کارکرد دیگر را جزء لایتجزای این یا آن راهبرد بورژوازی بدانیم و وارد محاسبات خود سازیم.

تا اوایل قرن بیستم استراتژی سراسری بورژوازی کشورها و قطبها برای حصول اهداف بالا، در اتکاء به کارکرد عام و قوانین سرشتی سرمایه، رقابت کوبنده سرمایه ها، گسترش بازار جهانی سرمایه داری، صدور کالا، توسعه سیاست مستعمراتی، جنگهای استعماری، صادرات غول آسای سرمایه و انکشاف فزاینده امپریالیستی این نظام تبلور پیدا می کرد. سرمایه اجتماعی هر کشور با توسل به تمامی راهکارها و امکانات، برای بهره گیری حداکثر از آخرین دستاوردهای تکنیک و دانش، ارتقاء بارآوری کار، افزایش قدرت رقابت در بازارهای بین المللی، ادغام سرمایه های دیگر در خود یا آمیختن با سرمایه های نیرومندتر و نهایتا دستیابی به سهم عظیم تر اضافه ارزش های جهانی تقلا می کرد. روندی که تمرکز روزافزون سرمایه، تشکیل تراستهای مالی و صنعتی، رشد روزافزون سرمایه مالی، استعمارگری و یکه تازی قدرت های استعماری، عروج و تسلط قطبهای غول پیکر امپریالیستی سرمایه داری، جنگ افروزیهای مستمر از دامان آن متولد گردیدند. پرچمی که سرمایه در این رویکرد می افراخت و زیر آن به همه هولوکاست آفرینی ها، آواره سازیها، و بشرستیزیها دست می زد، توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، جامعه مدنی، حقوق بشر، دموکراسی و مانند اینها بود. بورژوازی در همه جا، هر نفس کشیدن توده های کارگر یا حتی عاصیان بی خانمان خلع ید شده دنیا علیه این سبعیتها و جنایات را انگ واپسگرایی، ارتجاع، تمدن گریزی و بعدها کمونیسم می کوید و برای در هم کوبیدن آن تا چشم کار می کند سیل خون جاری می ساخت.

با شکست انقلاب کارگری روسیه در دهه دوم قرن بیستم، به قدرت رسیدن بورژوازی لنینیست، استقرار کمونیسم کار مزدی!! و تشکیل اردوگاه جهانی سرمایه داری دولتی، الگوی تازه ای از راهبرد سهم جوئی انحصاری یک بخش سرمایه جهانی در بازار سهام سود، سرمایه، قدرت و حاکمیت به الگوی پیشین اضافه شد. اردوگاه شوروی ضمن تکیه

بر رشد شتابان صنعتی، پیشرفت حیرت زای تکنیک، فن آوری فزاینده و سایر کارکردهای عام سرمایه، نسخه امپریالیسم ستیزی خلقی، کمونیسم بورژوائی، کنترل انحصاری دولت بر مالکیت و برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی سرمایه اجتماعی را هم وارد استراتژی دستیابی به موقعیت برتر در تقسیم سهام سود و قدرت کرد. این نسخه پیچی‌ها را بیرقی در مقابل بیرق تمدن زائی، حقوق بشر!!، دموکراسی و جامعه مدنی قطب رقیب، برای حصول هدف‌های فوق نمود. سالها بعد چین راه معماری الگوئی دیگر برای حصول همین اهداف را پیش گرفت. سخن کوتاه، تمامی این بلوک بندیها، دورنمایی واحد را که دورنمای سرشتی سرمایه و طبقه سرمایه‌دار جهانی است، با الگوها، راهبردها و برنامه ریزیهای متمایز دنبال کرده و دنبال می‌کنند.

سرمایه‌داری ایران از هیچ لحاظ، قابل قیاس با این قطبها یا کشورها نیست، اما فاشیسم اسلامی بورژوازی به محض عروج به اریکه قدرت تمامی دار و ندار و امکاناتش را با هدف حصول بیشترین حصه در مالکیت، سود و حاکمیت سرمایه بین‌المللی به کار گرفت. این رژیم از ظرفیت زمینی، بنیه اقتصادی، زیرساخت محکم تولیدی یا اجتماعی برای نقش بازی در این میدان برخوردار نبود. سرمایه اجتماعی ایران به رغم تسلط بر ذخیره لایزال نیروی کار شبه رایگان، نرخ استثماریهای طلائی نیروی کار و چشمه جوشان اضافه ارزش‌های نفتی، به لحاظ متوسط ترکیب آلی، درجه بارآوری کار، مؤلفه‌های تشکیل دهنده شرایط تولیدی، قدرت رقابت در بازارهای جهانی و نهایتاً سهم در اضافه ارزشهای حاصل استثمار توده کارگر دنیا، به بخش ضعیف تر سرمایه بین‌المللی تعلق دارد. موقعیتش در تقسیم کار جهانی سرمایه شکننده و دامنه بحران پذیری آن با توجه به مؤلفه‌های بالا بسیار وسیع و احتراق آمیز است. با همه اینها رژیم اسلامی با عزمی جزم شالوده کارش را بر سهم خواهی نامتناهی از قدرت و موقعیت و سود و مالکیت سرمایه در جهان استوار نمود. راهکارها و برگهای بازی رژیم برای حصول هدف، به تمام و کمال سرمایه سرشت بودند، اما در اینجا، برخلاف دولتها و قطب‌های دیگر، سختیت

و تناسبی میان رؤیاهای و چشم اندازها در یک سو و استخوان بندی، قوام و ظرفیت سرمایه اجتماعی ایران برای تحقق آنها وجود نداشت. امریکا و روسیه به ویژه در سالهای بعد از جنگ امپریالیستی دوم در کلیه عرصه‌های پیش ریز سرمایه، به تناوب، گه این و گه آن حرف اول یا دوم را می‌زدند، چنین دهه‌های اخیر نیز چنین است. انگلیس سده‌های ۱۶ تا ۱۹ هم همین وضع را داشت. سایر کشورها نیز سهم خواهی آنها قهراً برآیندی از نقش بازی سرمایه اجتماعی آنها و برنامه ریزی استحصال انتظاراتشان بوده است. در مورد جمهوری اسلامی چنین تناسب و تجانس مشاهده نمی‌شد. سرمایه‌داری ایران سواى بخش نفت که مقادیر قابل توجهی از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار پرولتاریای بین‌المللی را به حوزه ارزش افزائی خود می‌بلعید در غالب قلمروها حالت معکوس داشت، سیل اضافه ارزش مولود کار و استثمار طبقه کارگر ایران را به چرخه تولید و سودآوری سرمایه جهانی پمپاژ می‌نمود. بارآوری کار در تمامی عرصه‌های انباشت پائین بود، قدرت رقابت سرمایه‌ها در مدار حوض می‌چرخید و یکایک اینها به مثابه سدی بر سر راه سهم طلبی اختاپوسی رژیم از سهام مالکیت و قدرت سنگینی می‌کرد. فاشیسم اسلامی با توجه به همه این مؤلفه‌ها و زیر فشار آنها دست به کار معماری الگوئی خاص شد. به همان راهبردی آویخت که برای مصادره سبعانه جنبش سراسری توده‌های کارگر ایران در سالهای ۵۶ و ۵۷ آویخت، راه بهره‌گیری از همان ساز و برگ را پیش گرفت که برای تسخیر قدرت سیاسی و نشستن بر سفینه حاکمیت سرمایه‌داری ایران پیش گرفته بود. سلاح رژیم در این کارزارها و پیروزی‌ها آلیاژی واحد داشت و طراحی آن همگون بود. سازماندهی فاشیستی خیل هر چه وسیع تر لومپن پرولتاریای شستشوی مغزی شده و توده‌های ناراضی عاصی، بهره‌گیری از قدرت پیکار این نیروها در پیشبرد ارتجاعی ترین و بشرستیزترین هدف‌ها، هسته اصلی کار و راز واقعی تمامی پیروزی‌های این جماعت را تعیین می‌کرد. رژیم در استراتژی سراسری خود برای دستیابی به بیشترین سهام سرمایه و سود و قدرت در دنیا نیز لاجرم به همین

«ید بیضا» یا عصای افعی گون می‌آویخت. باید به سازماندهی فاشیستی هر چه گسترده تر نفرین شدگان حساس ترین مناطق ژئوپلتیکی دنیا علیه دولتهای رقیب خود و متحد قطب غربی سرمایه جهانی روی می‌نهاد. این کار نیازمند تدارک موفقیت آمیز پاره ای پیش شرطها بود. از جمله:

۱ - جنبش کارگری ایران را هر چه سبانه تر سرکوب کند. به عقب راند، از درون پوسیده و از بیرون فرسوده سازد، میدان تاخت و تاز فاشیسم سازمان یافته سندیکالیستی اندرونی گرداند و از هر میزان جهتگیری رادیکال طبقاتی باز دارد.

۲ - ساختار حاکمیت را حتی الامکان از تمامی رویکردهای ناموافق، نسخه نویسی‌های نامنتطب، الگودارزیهای مغایر با انتظارات خود، مجادلات ایدئولوژیک یا اختلافات مربوط به سیاست‌های منطقه ای و بین‌المللی پالایش کند.

۳ - همه یا حداکثر نیروهای اپوزیسیون را از چپ تا راست، در داخل یا خارج کشور درهم کوبد، طعمه حمام خون نماید یا زمین گیر سازد.

۴ - در سراسر منطقه و در هر کجای دیگر، تا هر کجا که امکان دارد، اپوزیسیون‌های ارتجاعی درون ممالک و در حال جدال با رژیمهای حاکم و رقیب، به ویژه نیروهای ابوابجمعی فاشیسم اسلامی را به طرف خود جلب نماید، در کنف حمایت بی دریغ قرار دهد، سازماندهی نماید، مسلح گرداند، آموزش دهد و میداندار سازد. همزمان و هم‌امیز با این کارها و به عنوان یک بخش اساسی نتایج حاصل از آنها کاری ترین و کوبنده ترین ضربات را بر جنبش کارگری این جوامع و هر نوع جهتگیری رادیکال و ضد سرمایه‌داری درون طبقه کارگر وارد سازد.

۵ - از این طریق، با این نقشه راه و به کارگیری این اهرمها شیرازه ثبات را در یکایک جوامع رقیب، خاورمیانه، شمال افریقا یا جاهای دیگر دچار فروپاشی کند، چشم انداز بقای دولت‌های اقمار یا متحد امریکا در منطقه را تیره گون سازد. موج اعتراض و عصیان علیه آنها را هر چه بی عنان تر دامن زند و شدت بخشد.

۶ - همه این کارها را زیر بیرق امریکاستیزی، ضدیت با امپریالیسم، تحقق عدالت اجتماعی، بین‌الملل اسلامی، دفاع از آرمان فلسطین!!، مبارزه علیه اشغالگری، آزادسازی قدس، جنگ با صهیونیسم و نوع اینها پیش برند. با این کارها از یک سو حمایت توده‌های ناراضی عاصی کشورها را به خود جلب نمایند و از سوی دیگر نیروهای ناهمراه خلقی و چپ درون این ممالک را منزوی کرده و به حاشیه رانند، در همان حال ضد امپریالیسم میلیتانت خلقی داخل و خارج ایران را خلع سلاح کنند و به ورطه «بی‌رسالتی» و بی‌وظیفه‌ای اندازند.

۷ - در این راستا، به میزان پیروزی این سیاست‌ها و با استفاده از دستاوردهای این راهبرد، به ویژه با تضعیف هر چه مؤثرتر دولت‌های رقیب در منطقه و متزلزل نمودن پایه‌های قدرت آنها، امنیت و ثبات اسرائیل را نیز متزلزل کند، با افراشتن پرچم ارتجاعی یهودستیزی و «آزادی بیت المقدس»!! امکان میداننداری و نمایش قدرت را از این رژیم بگیرد، خطرات آن را کاهش دهد و در همین راستا موقعیت امریکا در منطقه را تا هر کجا که امکان دارد تضعیف نماید.

۸ - تمامی هزینه‌های نجومی و سرسام آور این تلاش‌ها، برنامه ریزی‌ها، پیشبرد و اجرای طرحها، بحران آفرینی‌ها و توطئه پردازیها را تأمین و پرداخت نماید.

۹ - کلیه شعارها و آرمان پردازی‌هایی که بخش مهمی از هویت نیروهای خلقی، چپ و ضد امپریالیسم ایران یا دنیا را تشکیل می‌دادند و به این نیروها اعتبار و حیثیت اجتماعی - تاریخی می‌بخشید، حتی از همان بنمایه بی‌محتوای خلقی خود تهی کند، مسخ نماید و اشکال تحریف یافته و ماوراء ارتجاعی آنها را دستمایه مصادره جنایت آمیز شرف و اعتبار اجتماعی نیروهای مذکور سازد، به طور مثال دفاع از جنبش ضد اشغال توده‌های کارگر و آواره فلسطین را که در جنبش کارگری جهانی و محافل چپ آن ایام شکوه و حرمتی داشت ابزار کثیف ترین کاسبکاریهای بشرستیزانه خود کند، ضد امپریالیسم خلقی احزاب چپ، توده‌های دهقان و بخشهایی از بورژوازی را مصادره

و دستکاری فاشیستی سببانه نماید و ساز و برگ فریب دوزخ نشینان آواره و گرسنه کشورها سازد.

۱۰- با پیشبرد سیستماتیک، رشد یابنده و موفق این برنامه ریزی‌ها و طرحها، جایگاه یک بلوک تعیین کننده قدرت سرمایه را در خاورمیانه، شمال افریقا، آسیای مرکزی احراز کند، با اتکاء به چنین موقعیتی، یک نیروی اقتصادی، سیاسی، اطلاعاتی و میلیتاریستی در ممالکی مانند عراق، لبنان، فلسطین، یمن، بحرین و جاهای دیگر شود، این کشورها را حوزه پیش ریز یک بخش از سرمایه اجتماعی ایران سازد. سهم خود در ساختار قدرت سرمایه بین‌المللی را افزایش دهد و با قطب‌های دیگر به رقابت پردازد.

فاشیسم اسلامی بورژوازی استراتژی سهم طلبی، زیادت جوئی و داد و ستدهای خود را بر پیگیری این نقشه‌ها و فراهم سازی این شروط استوار نمود. از همان دقایق نخست، بدون فوت وقت شروع به جستجوی این پایگاهها و سازماندهی این نیروها کرد. سیاست‌های اقتصادی، برنامه ریزی‌های سیاسی، نهاد آفرینی‌ها، بودجه سالانه دولتی، دیپلوماسی منطقه‌ای، چرخه تولید و همه چیزش را در انسجام تنگاتنگ با این راهبرد تنظیم نمود. در مورد دستاورد کوششهایش، در نوشته‌های دیگر و به مناسبت‌های مختلف کم یا بیش و گاه به تفصیل صحبت نموده ایم. در اینجا تیتروار می‌توان گفت که نتایج آن در دوره‌های مختلف برای رژیم بسیار رضایتبخش و پر بار بود. این جهتگیری اندک، اندک، جمهوری اسلامی را به قدرت فائقه منطقه تبدیل نمود. طنز کریه تاریخ است که سیر حوادث یا کل آنچه در این سالها از سوی تمامی بخشهای بورژوازی جهانی، از جمله دشمنان و رقبای سرسخت جمهوری اسلامی رخ می‌داد، همگی به گونه‌ای اعجاز‌آمیز در راستای هموارسازی راه رژیم برای تحقق استراتژی خود بود!! حمله نظامی صدام به ایران و جنگ وحشت آفرین ۸ ساله دو کشور، طلائی ترین فرصت‌ها و امکانات را در اختیار فاشیسم اسلامی قرار داد تا پروسه سرکوب جنبش کارگری و حمام خون سراسری نیروهای چپ و سازمان مجاهدین را پیروزمندانه پیش برد. جنگ نخست

امریکا و ائتلاف بین‌المللی علیه رژیم بعث، اگر آل صباح را فقط به تاج و تاخت خود در یک کشور کوچک برگرداند، برای جمهوری اسلامی، کلید فتوحات مستمر از شمال تا جنوب خاورمیانه شد. لشکرکشی بوش دوم به عراق صدها میلیون انسان کارگر منطقه را برای سالیان سال، به خاک سیاه نشانده. یکی از عظیم‌ترین فاجعه‌های انسانی تاریخ را آفرید و در این میان تنها برای جمهوری اسلامی بود که پیروزی پشت سر پیروزی زائید.

رژیم با تحمیل هزینه‌های کهکشانی توسعه طلبی‌های منطقه ای و بین‌المللی خود بر دوش توده‌های کارگر ایران بخش مهمی از کل بورژوازی خاورمیانه، غالب اپوزیسیون‌های فاشیستی و ماوراء ارتجاعی منطقه را متحد و عمده پیشبرد اهداف خود نمود. فراوان حزب الله، حزب الدعوه، مجلس اعلی، جیش المهدی، انصارالله، حشدالشعبی، جمعیت بیداری اسلامی، جمعیت روشنگری اسلامی را زیر چتر رهبری خود گرد آورد، با بهره‌گیری از این نیروها و یکایک رخدادهای بالا، در فاصله زمانی کوتاهی قدرت مسلط سیاسی، میلیتاریستی و تروریستی منطقه شد. بورژوازی ماوراء ارتجاعی حزب الله را در لبنان سهامدار مهم قدرت سیاسی ساخت، بخشی از سرمایه اجتماعی ایران را با شناسنامه مالکان آریائی یا عرب و سامی وارد پروسه انباشت سرمایه‌داری لبنان کرد. این سرمایه‌ها را شریک استثمار توده کارگر لبنان نمود. یک جزء مهم قدرت اقتصادی و سیاسی لبنان شد. در عراق با سیل اضافه ارزش‌های آفریده دهها میلیون کارگر ایرانی، بذر قدرت بورژوازی حزب الدعوه، مجلس اعلی، جیش المهدی، حشدالشعبی را بارور کرد و در همین راستا نیروی مهم اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک عراق شد. در سوریه با بذل همین اضافه ارزش‌ها، سازماندهی فاشیستی هزار، هزار کارگر بیکار و عاصی ایرانی، افغان، عرب، به سرکوب توده‌های عاصی معترض، شکست داعش و نیروهای تحت قیادت آل سعود، اردوغان و بورژوازی غرب پرداخت، دولت اسد را از خطر سقوط حتمی نجات داد و از این طریق پایه‌های قدرت و حاکمیت

خود را تا ساحل مدیترانه بسط داد و مستحکم کرد، در یمن سوار موج قهر و طغیان توده‌های ناراضی شد و حوثی‌ها را سکوی قدرت، رقابت، زیادت خواهی و سهم طلبی خود نمود.

جمهوری اسلامی با این کارها و جنایت‌ها به طور واقعی یک قدرت نقش آفرین همه جا حاضر در پهنه کارزارها، رقابت‌ها و سهم خواهی‌ها گردید. وقتی دولت اوپاما همراه با همه کشورهای غربی حتی روسیه و چین در سال ۲۰۱۳ میلادی عزم جزم نمودند که پروسه آکنده از تناقض مذاکرات هسته ای با جمهوری اسلامی را هر چه پرشتابتر به سوی فرجام رانند، ترجیح بند کلام دولتمردان، نظریه پردازان و استراتژی‌های بورژوازی در دنیا این شد که هدف پایان دادن به فعالیت هسته ای ایران و جلوگیری از دستیابی رژیم اسلامی به بمب اتمی است!!! این تقریبا نیمی از واقعیت بود اما بدون گفتن نیمی دیگر نقش بزرگترین دروغ را داشت. نه امریکا، نه هیچ دولت غربی، نه روسیه و چین، نه رژیم درنده اسرائیل هیچ کدام هیچ واهمه ای از سلاح هسته ای جمهوری اسلامی نداشتند. مگر دولتهای دارای عظیم ترین ذخائر اتمی، دولتهائی که قادرند با زرادخانه‌های هسته ای خود، چندین ده بار کره مسکونی را منهدم سازند به صرف داشتن بمب اتم چه خاک عجیبی به سر خویش بیخته اند؟! مگر بورژوازی هار امریکا که ۱۰۰ سال است نقطه، نقطه کره زمین را میدان جنگ افروزی، کودتاگری، جنایت آفرینی و توسعه طلبی امپریالیستی خود کرده است، این کارها را با سلاح اتمی انجام داده است؟!؟! ابتهال این تصورات بسیار روشن است. آنچه امریکا، اروپا، ژاپن، چین، روسیه و اسرائیل را به وحشت می‌انداخت نه سلاح اتمی فاشیسم اسلامی که در وهله نخست سهم خواهی‌ها، زیادت جوئی‌ها یا توسعه طلبی بی عنان جمهوری اسلامی و در وهله دوم واکنش گریزناپذیر ممالک مورد تعرض این زیادت خواهی‌ها و افزون طلبی‌ها بود. فعالیت اتمی رژیم اسلامی فقط در دل این واقعیت‌ها و محاسبات بود که معنی‌دار می‌شد، این فعالیت‌ها می‌توانست کشورهای عرب حوزه خلیج را وادارد تا با

بهره گیری از اضافه ارزشهای نفتی دست به کار ایجاد زرادخانه‌های اتمی شوند، امری که نظم مسلط سرمایه جهانی را به سمت آشوب روزافزون می‌راند و برای هیچ کدام از قطب‌های مسلط سرمایه خوشایند نبود. جار و جنجال «تهدید اتمی» ایران نیز اسم رمزی برای مخاطرات محتمل همین «شهرآشوبی» بود. اسرائیل بیش از همه بلوک‌های قدرت یا دولت‌های دیگر خود را زیر فشار این خطر می‌دید. سوء تعبیر نشود، بحث اصلاً بر سر خطر بمب هسته‌ای جمهوری اسلامی نبود، سخن از تهدید رقابتهای سهمگین اتمی میان ایران در یک سو و عربستان، امارات، بحرین، قطر، سایر کشورهای عرب حاشیه خلیج، ترکیه یا سایر ممالک خاورمیانه بود. سخن کوتاه، آنچه برای بورژوازی امریکا، اروپا، متحدان منطقه‌ای آنها، چین، روسیه و دولت‌های دیگر هیچ موضوعیتی نداشت، خطر دستیابی جمهوری اسلامی به بمب هسته‌ای و آنچه که آغاز تا پایان کل دغدغه‌ها و نگرانی‌ها را تشکیل می‌داد، سهم خواهی بی‌عنان فاشیسم اسلامی از ساختار قدرت و مالکیت سرمایه و اضافه ارزشهای حاصل استثمار وحشیانه پرولتاریای جهانی بود.

رژیم تا اینجا بسیار موفق پیش رفته بود و همین موفقیت‌های سترگ پی در پی بود که همه بلوک بندی‌های نیرومند سرمایه بین‌المللی را وادار به چاره اندیشی‌های استراتژیک نمود. برنامه ریزی دولت اواما با توافق اروپا، روسیه، ژاپن، چین، بی‌اعتنائی بدون سابقه آنان به مخالفت شدید اسرائیل و متحدان عرب منطقه‌ای امریکا برای کشاندن رژیم اسلامی به پای میز مذاکره و سر هم بندی توافق موسوم به «برجام» فصل نخست همین چاره اندیشی اضطراری را تشکیل می‌داد. هدف «برجام» برای همه این قطب‌ها و دولت‌ها این بود که جمهوری اسلامی را ولو گسسته و بی‌قوام در شرایطی قرار دهند که چگونگی، حدود و موازین سهم طلبی خود را با معیارهای مستولی نظم جهانی سرمایه‌داری منطبق سازد. متناسب با حصه سرمایه اجتماعی ایران و جایگاه و موقعیت سرمایه‌داری این کشور در تقسیم کار جهانی سرمایه چشمداشت قدرت، مالکیت و سود

داشته باشد. دولت اوباما راه تحقق این راهبرد را نیز رجوع به همان قوانین سرشتی سرمایه‌داری و ادغام هر چه ژرف تر سرمایه اجتماعی ایران در سرمایه جهانی می‌دید. برجام این هدف را دنبال می‌نمود. چیزی که برای بخشی از طبقه سرمایه‌دار ایران مورد رضایت بود و بخش دیگر یا جناح مسلط رژیم، اگر چه قبول آن را غلطیدن اجباری به سنگلاخی بر سر راه زیادت جوئیهای خود می‌انگاشت، اما مهر موفقیت‌هایش را هم بر آن حک می‌دید. تمامی قطبهای قدرت سرمایه‌داری وجودش را به عنوان یک نیروی میدان دار و صاحب نقش منطقه به رسمیت می‌شناختند، همگی تصریح می‌نمودند که مخالف اساس سهم خواهیهای او نیستند، خواستار تبعیت این سهم جوئی از نظم حاکم سرمایه جهانی هستند، موقعیت ویژه اش در خاورمیانه و آسیای مرکزی را قبول می‌کردند اما می‌خواستند که این موقعیت، کمکی به استقرار هرچه محکم تر ثبات سرمایه‌داری باشد. همه اینها همراه با بندهای دیگر توافقنامه حامل چنین پیامهایی بودند. همگی به جمهوری اسلامی نوید می‌دادند که راهبرد سهم خواهی بین‌المللی او موفقیت آمیز بوده است.

شعور بورژوازی حتی دوراندیش ترین و تیزپروازترین اقتصاددانان، جامعه شناسان یا فیلسوفانش به هر حال شعور سرمایه است. زیرا بورژوازی خودش سرمایه تشخیص یافته به صورت طبقه ای از «آدم‌ها» است. شعور سرمایه در سرشت خود علی، وارونه، آویزان به جعل واقعیت ها، اسیر طوفان تناقض ها، مرکز پمپاژ سفاهت‌ها و خرافه‌ها است. بورژوازی تاریخا کور است و قادر به رؤیت هیچ میزان از کوه تناقضات سرکش آوار بر برنامه ریزی‌ها و راهبردهای خود نیست. چراغ راه او صرفا سود، سود و باز هم سود است. چراغی که با سلاخی بی مهار بشریت و تبدیل جهان به کوره انسان سوزی، فقرآفرینی، تباهی زائی، فلاکت پروری و گرسنه سازی می‌سوزد. این حکم در مورد کل بورژوازی از جمله «کمونیست» و سوسیال دموکراتش هم صدق می‌کند. در این میان تکلیف نبش قبرشدگان ماقبل قرون وسطائی دین سالارش کاملا روشن است. فاشیسم اسلامی در

طول این سالها، در هر گام پیروزی، باتلاقی بی انتها زیر پای خود حفر می نمود، در همان لحظه که با افزایش بی عنان نرخ استثمار دهها میلیون کارگر ایران، با حمام خون معیشت ۵۰ تا ۶۰ میلیون نفوس طبقه کارگر، با کشتار ۱۰ هزار، ۱۰ هزار کارگران و فرزندانشان، پیروزی، پشت سر پیروزی در کارنامه شنیع خود ثبت می کرد، بی انتهایترین گندآب های شکست را نیز زیر پای خود حفاری می کرد. حادثه ای که در همه این سالها پروسه وقوع خود را طی می نمود و می رفت تا اتفاق افتد. تمامی «باد کاشتن ها»، جنین «طوفان» می پرورد و اینک دیری است که جنین ها همه با هم هیولوار و اختاپوس گون بساط تولد پهن کرده اند. از جنوب تا شمال خاورمیانه در تمامی کشورهای عرب و حوزه خلیج، بورژوازی متحد و ممزوج رژیم از یک سوی زیر فشار قهر و طغیان توده های گرسنه عاصی قرار گرفته اند و از سوی دیگر وجود جمهوری اسلامی را نه فقط قاتق نان نمی بیند که قاتل جان می پندارد. حرف دل کل این بورژوازی در نقطه، نقطه منطقه، خطاب به وحوش حاکم هم پیمان در ایران آنست که شکرگزار آنچه انجام داده اید هستیم، از این جا به بعد «فاخلع نعلیک!» دیگر وجودتان نه مفید که سونامی زیانها است. فریاد می زنند که قرار بود ما را قدرت مسلط اقتصادی و سیاسی سازید. این موفقیت حاصل گردیده است، از این به بعد فقط مزاحم و باعث طغیان شورش ها یا بمباران شدن ها هستید. لطفا به خانه برگردید! مدتها است که عصاره کلام بورژوازی عراق بخشی از حزب الله حتی دولت اسد ولو با زبان بی زبانی این گردیده است. اما این فقط دیباچه کوتاه ماجرا است. آل سعود، آل خلیفه، آل ثانی، آل نهبان، آل صباح و سلسله طویل آل ها در تمامی دقایق این ۴۰ سال با خیال به پایان رسیدن امروز و فردای سهم جوئی ها، زیادت خواهی ها و بحران آفرینی های فاشیسم اسلامی رقیب، روزگار گذراندند، هر چه گذشت خود را ژرف تر و سهمگین تر در خطر دیدند. خطرها را تحمل کردند و همزمان راه دفع این مخاطرات را شریان استخوان بندی اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی و بین المللی خود نمودند. استراتژی بقای خود را با تدارک رفع تهدیدهای

این اختاپوس معماری نمودند. در همین راستا بساط فریبکاری‌های دیرینه فلسطین دوستی را برای همیشه از وجود خود پاک کردند و شیفته بسیار بی قرار قبول انوریته درنده ترین و جنگ افروزترین بخش بورژوازی هار اسرائیل شدند. فرصتی که فاشیسم اسلامی با راهبردهای خویش و گام به گام اجرای آنها، برای نتانیاهوها فراهم آورده بود و فاشیسم هولوکاست جوی «لیکود» و «تی پارتی» و ترامپی بیشترین بهره برداریها را از آن به عمل می‌آورد. نیاز به توصیف نیست که امروز رژیماسلامی از کل این ۴۰ سال مفلوک تر، زبون تر، شکست خورده تر و بی آینده تر شده است. چرخه کار و تولید سرمایه‌داری ایران در ورطه طوفان بحران نمی‌چرخد. بیکاری، گرسنگی، بی خانمانی و فقر کل ۶۰ میلیون نفوس توده‌های کارگر را در درون خود می‌پیچد، فروماندگی، سردرگمی و برهوت پوئی طبقه کارگر و جنبش کارگری یگانه نعمتی است که اول سرمایه و بعد رفرمیسم چپ حزب آویز و رفرمیسم منحط سندیکالیستی به رژیم ارزانی داشته است و از این طریق بقای امروز و فردایش را تضمین کرده است. از این تنها مورد که بگذریم، هیچ چیز بر وفق انتظاراتش نیست. برجام دیری است که متلاشی گردیده است و احیاء آن توسط دولت بایدن حتی با هر سطح از مماشات و «تعامل» که همراه باشد، باز هم برای رژیم اسلامی نه بشیر هیچ پیروزی که نذیر وحشت خواهد بود. هیچ چیز برای رژیم به شیوه سابق نیست، هیچ کدام از برگهای برنده چند سال قبل را برای شروع مذاکره با رقبا در دست ندارد. برخلاف هیاهوها و جار و جنجال‌های توخالی اپوزیسیون‌های راست و چپ داخل یا خارج کشور، معضل رژیم اصلا شروط سنگین یا فشار سهمگین امریکا و اتحادیه اروپا برای مهار سیاست‌های منطقه ای او هم نبوده و نمی‌باشد. این سیاست‌ها عملاً، تا همین جا و پیش از هر مذاکره یا قرارداد جدیدی به اندازه کامل شکست خورده است. سفینه این راهبردها و سیاست‌ها برای همیشه به گل نشسته و چشم انداز خروج خود از باتلاق مرگ را از دست داده است.

فاشیسم اسلامی در برجام احتمالی آتی موجودی از همه لحاظ زبون، شکست خورده، فاقد برگ بازی، مقهور و محکوم به قبول بدترین شروط است. باید همه تعهدات را بسپارد، بدون آنکه حتی در عرصه لغو تحریم‌ها چیز چندانی به دست آرد. برجام برای دولت بایدن یک صف آرائی نیرومند، نقشه مند، متکی به بیشترین میزان اجماع جهانی بورژوازی، مسلح به تمامی تجارب و آموخته‌های چند دهه، برای مجبور ساختن جمهوری اسلامی به گسست از راهبرد ۴۰ ساله زیادت جویانه خود و انحلال قهری این رژیم در نظم نسخه پیچی مستولی سرمایه جهانی است. عین همان هدفی که تیم اوباما دنبال می‌کرد. تفاوت میان برجام سابق و فعلی، پالایش یافتگی آن از محاسبات خیالبافانه آن روز بورژوازی امریکا و قدرت تهاجم و تعرض بسیار خرد کننده تر آن علیه جمهوری اسلامی است. این را رژیم اسلامی به ویژه مافیای سپاه پاسداران، و تمامی باندها و نیروهای اختاپوسی ولایتمدار، ژرف و جامع درک کرده اند. خوب می‌دانند که فرجام مذاکرات برجام با سال ۲۰۱۵ بسیار متفاوت خواهد بود. برخلاف تصور خیلی‌ها، عربده کشی قالی بافها، سلامی‌ها، رئیسی‌ها و خود خامنه‌ای در مورد بی‌نیازی از برجام به هیچ وجه حکایت رقابت طیف آنها با شرکا برای ربودن افتخار یا دستاوردهای برجام نیست!! آنها سخت واقفند که زیر پایشان به گونه رعب‌انگیزی خالی است و قرار نیست در این سناریو دستاوردی باشد. این عربده‌ها نشانه‌ای از دورخیز برای پرش مؤثرتر یا سنگین‌سازی کفه چانه زنی هم همراه ندارد. بسیار توخالی و حدیث افلاس است. جمهوری اسلامی این بار نه در مقام یک معامله‌گر که با مهر و نشان یک نیروی شکست خورده محکوم به پرداخت بیشترین غرامت‌ها وارد گفتگو می‌گردد. گفتگوئی که در آن ایالات متحده، اتحادیه اروپا، انگلیس، اسرائیل، عربستان، امارات، بحرین، عمان، اردن، عراق همه شاکي، مدعی العموم، قاضی با طولانی‌ترین لیست غرامت‌ها هستند. منظور حضور مستقیم همه این کشورها در مذاکرات نیست!! نیازی به چنین حضور هم ندارند، بدون هیچ حضور هم مطالبات و اعتراضات آنان به اندازه کافی روی

میز است. روسیه و چین در بهترین حالت نقش دلال مظلوم برای تخفیفی ناچیز در خسارت‌ها و متقاعد نمودن رژیم به قبول کیفرخواست‌ها را بازی می‌کنند. ترجیح بند کلام کل دولت‌ها و قطب‌ها این است که جمهوری اسلامی باید پرونده سهم خواهی‌ها و زیادت جوئیها، با ساز و برگ سازماندهی قوا یا بسیج فاشیستی نیروهای عاصی درون کشورها را بر بندد، استراتژی ۴۰ ساله خود در این قلمرو را به بایگانی بسپارد، به نظم دیکته شده قطبهای مسلط سرمایه جهانی یا نظم حاصل توازن قوای این قطب‌ها تن دهد، راه سهم خواهی خویش از مالکیت‌ها، قدرت‌ها و حاکمیت‌ها را در اینجا جستجو کند و به این نظم بیاویزد.

اوضاع برای جمهوری اسلامی چنین است و در این راستا است که یک پرسش بسیار مهم پیش می‌آید. رژیم چه خواهد کرد و چه راهی را در پیش می‌گیرد؟ با استراتژی چندین دهه خود چه می‌کند و آینده آن را چگونه می‌بیند؟ بخشی از پاسخ این سؤال را بالاتر آوردیم. رژیم مستقل از این که بخواهد یا نخواهد و جدا از پروسه تصمیم گیریهای جدید درون برجام عملاً با شکست راهبردهای منطقه ای و بین‌المللی خود مواجه گردیده است. امروز دیگر بحث بر سر آن نیست که جمهوری اسلامی توسعه طلبی خود در خاورمیانه و دنیا مطابق الگوی این ۴۰ سال را کنار بگذارد. سخن این است که توان پیشبرد این استراتژی به شیوه تا کنونی را از دست داده است. بورژوازی عرب و غیرعرب متحد یا محتاج این راهبرد در خاورمیانه راه خود را از رژیم جدا کرده و حاضر به ادامه این احتیاج یا همسوئی نیست، نه فقط همسو نیست که ضد آن است. به سؤال باز گردیم، رژیم با این شکست چه خواهد نمود و استراتژی سهم خواهی خود در دنیا و منطقه را با کدامین تغییرات خواهد آراست؟ باقی مانده پاسخ را در چند نکته زیر خلاصه می‌کنیم.

۱ - جمهوری اسلامی سریع یا کند، پیش شرط‌های آغاز مذاکرات جدید را تن می‌دهد اما حتی همین گام را طی یک پروسه برمی دارد. قبول می‌کند که به نقض توافقات

پیشین ادامه ندهد، دولت بایدن و سایر اعضای برجام نیز همین را برای شروع مذاکرات کافی می‌بینند. به احتمال قریب به یقین فرانسه، برخی دولت‌ها از جمله امریکا برای ورود عربستان، امارات، حتی اسرائیل به پهنه گفتگوها تلاش کنند، اما رژیم در مقابل این کوششها دست به مقاومت می‌زند و رقبا را متقاعد به عقب نشینی خواهد کرد. برجام بدون الغاء هیچ کدام از تحریم‌ها و صرفاً با رجوع به دست کشیدن رژیم از ادامه نقض تعهدات قبلی و انصراف رقبا از سماجت بر ورود ممالک عربی به حوزه مذاکرات، احیاء می‌گردد.

۲ - ماشین چانه زنی‌ها راه می‌افتد. خواستهای رژیم بسیار سراسر است و در برچیدن تحریم‌ها خلاصه می‌شود. لیست شرطها و انتظارات رقبا طولانی است، اما نقطه شروع، رجوع و ختم همه آنها پایان توسعه طلبی‌ها، سهم خواهیها و زیادت جوئیهای جمهوری اسلامی به شیوه تا کنونی و تضمین رژیم برای آویختن استراتژی خود به نظم نسخه پیچی قطب‌ها و قدرتهای بزرگ سرمایه جهانی است.

۳ - آنچه برای فاشیسم اسلامی فاقد هر نوع موضوعیت است پذیرش همگن، زمینی و استراتژیک خواستهای رقبا در قبال برخی دستاوردها است. از منظر حاکمان اسلامی سرمایه، برجام جدید مثل برجام سابق صرفاً جایی برای قبول صوری و اضطراری زورگوئی‌های رقیب نیرومند، با هدف لغو تحریم‌ها و دستیابی به شرایط مقدور برای تمدید قوا و تداوم سیاست‌های پیشین است. در این راستا لغو هر جزء تحریم‌ها مفری مهم برای معماری محکم تر و نیرومندتر راهبردهای سابق تلقی می‌گردد.

۴ - پیش تر و در نوشته‌های دیگر ولو به اجمال توضیح داده ایم که رژیم اسلامی در این ۴۰ سال همه تلاش خود را به کار گرفته است تا حتی الامکان یک استخوانبندی اقتصادی ملازم و متناظر با استراتژی سهم طلبی بین‌المللی خود را در منطقه و جاهای دیگر پدید آرد. به طور مثال در سرمایه اجتماعی کشورهایی مانند، عراق، سوریه، لبنان، ترکیه، تاجیکستان، آذربایجان، ارمنستان، حتی چین و هند شریک شود. در این ممالک،

وسیع یا اندک سرمایه گذاری کند. بخشی از سرمایه اجتماعی ایران را در این حوزه‌ها پیش ریز نماید. در هر کدام این کشورها صاحب‌صدها شرکت بزرگ صنعتی و بازرگانی و شبکه‌های داد و ستد شود. به یمن این سرمایه‌گذاری‌ها تحریم‌ها را دور بزند، در منطقه و حتی فراتر از آن، همزمان خریدار و فروشنده با هویت‌های «ملی» متفاوت باشد. با مالکیت تاجیک، ترک، عراقی، ارمنی احتیاجات چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران را از بازار جهانی بخرد و در چهارچوب روابط بازرگانی، آزاد از قید تحریم‌ها، وارد کشور سازد. حتی نفت بفروشد و بهای آن را به صورت دلار یا سایر ارزها بدون نیاز به رعایت قوانین بانکی وارد کشور سازد. رژیم دهه‌های متمادی است که در این زمینه کوشیده است، سراسر حاشیه شمالی خلیج را از اسکله‌های مورد نیاز این معاملات یا این بخش از چرخه تولید و گردش سرمایه اجتماعی کشور آکنده است. فاشیسم اسلامی در دور جدید برجام، اساس کار را بر این قرار می‌دهد که بخش قابل توجهی از اضافه ارزشهای آزاد شده از فشار تحریم‌ها را ساز و کار تحکیم و تقویت همین استخوان بندی اقتصادی سازد.

۵ - در این نوشته چندین بار بر شکست استراتژی ۴۰ ساله رژیم اسلامی در پهنه زیادت خواهی‌ها و توسعه طلبی‌ها تأکید نمودیم. اما همه جا این را هم اضافه کردیم که این راهبرد در الگوی تا کنونی خود به طور کامل شکست خورده است. صریح تر بگوئیم سفینه سهم خواهی‌های بی‌عنان فاشیسم اسلامی در سهام سود و قدرت و مالکیت و حاکمیت سرمایه بین‌المللی از طریق تغذیه و تقویت بورژوازی اپوزیسیون کشورها به گل نشسته است. زیرا این بورژوازی اکنون مرادوات خود با رژیم را نه ممد حیات که زیان آور می‌بیند اما جمهوری اسلامی همین استراتژی تا کنونی را می‌تواند دستخوش بازسازی کند، می‌تواند ریل آن را تغییر دهد و به شکل‌های دیگر دنبال نماید. فراموش نکنیم که کل مصالح و ملزومات کارائی این راهبرد طی چند دهه را به هر حال سرمایه جهانی و نظام سرمایه‌داری، در اختیار او قرار داده است. وجود دهها میلیون کارگر یا

لومپن پرولتاریای گرسنه، عاصی، نفرین شده و در حال انفجار در هر کدام کشورها، مسخ، شستشوی مغزی، آویختگی شعور این انسانها به دار ناسیونالیسم، ارتجاع زهر آگین دینی، قوم پرستی و نژادسالاری، حمام خون هر جهتگیری رادیکال ضد کار مزدی توده‌های کارگر، مجادلات همیشه جاری و حاد میان بخش‌های مختلف بورژوازی هر کشور بر سر سهام سود و مالکیت و قدرت سرمایه، توسل استیصال آمیز و زیوانانه لایه هائی از کارگران به بخش‌های اپوزیسیون این بورژوازی زیر فشار توهم و فروماندگی، همه و همه پدیده‌های همه جا رایج و در حال طغیان دنیای سرمایه‌داری هستند. رژیم اسلامی نیز مثل هر دولت سرمایه‌داری دیگر، دقیقاً کل مایحتاج پیشبرد استراتژی خود را از همین پدیده‌های آفریده نظام بردگی مزدی تأمین کرده است. همدوش و همجوش بورژوازی اپوزیسیون جوامع و سوار بر موج قهر و نفرت توده‌های عاصی گرسنه و آواره وارد میدان مضاف برای بیشترین باج خواهی‌ها، زیادت جوئی‌ها و توسعه طلبی‌ها گردیده است. آنچه اینک و در این چند سال رخ داده است به قدرت رسیدن برخی از این اپوزیسیون‌ها و پایان نیاز آن‌ها به حاکمان سرمایه در ایران است اما سایر مؤلفه‌های فوق که پدیده‌های سرشتی سرمایه‌داری هستند، به وفور و بسیار عظیم تر و سیل آساطر از پیش در همه جای دنیا و بیش از همه در خاورمیانه، آسیای مرکزی، افریقا و جاهای دیگر وجود دارند. با توجه به همه این نکات فاشیسم اسلامی استراتژی شکست خورده خود را راهی بایگانی نخواهد کرد، دست به بازسازی و به روز نمودن مدبرانه تر آن خواهد زد. باز هم در منطقه و ممالک دیگر، همان راهبرد را دنبال خواهد نمود و تا هر کجا که بتواند برای توسعه طلبی‌ها و زیادت خواهی‌ها، مورد بهره برداری قرار خواهد داد.

رژیم اسلامی از این طریق و به کمک این آرایش‌ها و پیرایش‌ها همان شیوه‌های سابق اعمال حاکمیت خود را ادامه می‌دهد و برای بقای بردگی مزدی به هر جنایت و سبعبیت و بشرستیزی دست می‌یازد. بر خلاف بسیاری از پندارها و رؤیابافی‌های مریخی این یا

آن اپوزیسیون منتظر معجزه کاخ سفید، فاشیسم اسلامی به همین سیاق و بر روال آنچه در این ۴۰ سال انجام داده است می‌تواند از فروریزی پایه‌های قدرت و حاکمیت خود جلوگیری بنماید. نفس تحریم‌ها، ضربات کوبنده اقتصادی ناشی از محاصره اقتصادی، حتی تحریم‌های مضاعف احتمالی بین‌المللی، این رژیم را از پای در نخواهد آورد، کما اینکه در این چهار دهه از پای در نیآورده است. پس به سراغ مسأله اساسی یا مطابق معمول، هدف و غایت واقعی نگارش این متن برویم. اینکه تکلیف توده‌های کارگر چه می‌شود؟ جنبش کارگری با چه شرایط تازه‌ای مواجه می‌گردد؟ کارگران چه باید بکنند و کدامین کارها را باید برای همیشه دور ریزند و از پویه کارزار طبقاتی خود جاروب نمایند؟ مذاکرات جدید و برجام احتمالی آتی، مستقل از اینکه کدامین مسیر را پیش گیرند، جمهوری اسلامی بازنده تمام عیار باشد یا به موفقیت‌هایی دست یابد یا هر آلترناتیو دیگر، یک چیز بسیار بدیهی است. فشار استثمار سرمایه بر توده‌های کارگر باز هم کوبنده تر و انفجاری تر خواهد شد. وضعیت دارو و درمان، آب آشامیدنی، خورد و خوراک و ابتدائی‌ترین احتیاجات معیشتی طبقه کارگر بسیار وخیم تر و هولناک تر خواهد گردید. تبعیضات دهشتناک جنسیتی روزافزون می‌گردد، آلودگی‌های زیست محیطی، انسان‌های بسیار انبوه تری را تسلیم تیغ مرگ خواهد نمود. شمار کودکان کار چند برابر می‌شود. طاعون گرسنگی، بیخانمانی، ویرانه نشینی و گورخوابی، توده بسیار انبوه تری از کارگران را در کام خود خواهد بلعید. هر اندازه موفقیت رژیم در برجام موفقیت سرمایه‌داران در افزایش سودهای نجومی خود و هر شکست فاشیسم اسلامی در مذاکرات دستاویزی برای تهاجم و تطاول وحشیانه تر طبقه سرمایه‌دار علیه سفره خالی بدون نان کارگران خواهد بود. سرنوشت زندگی ما به هیچ وجه و هیچ میزان هیچ ربطی به نتایج برجام، هر گونه فراز و فرود جناحها در ساختار قدرت، حتی سقوط یک رژیم و عروج مافیای دیگر بورژوازی به سفینه حاکمیت ندارد. سرنوشت کار و معیشت

و زندگی ما فقط و فقط در میدان کارزار علیه سرمایه و نظام بردگی مزدی توسط خود ما تعیین می‌گردد.

ما باید به عنوان یک قدرت سازمان یافته سراسری، شورائی و ضد سرمایه‌داری ابراز وجود کنیم هرچه انجام می‌دهیم، هر اعتراض، اعتصاب، اجتماع، راهپیمائی، مبارزه و هر گام جدال روز ما باید این جهتگیری را پیش روی قرار دهد. چیزی که در شرایط حاضر بدبختانه چنین نیست. ما بیش از تمامی بخش‌های طبقه کارگر جهانی در حال مبارزه و ستیز هستیم. هر روز دهها اعتصاب راه می‌اندازیم. اجتماعات بزرگ تشکیل می‌دهیم، اعتراضات بسیار گسترده تدارک می‌بینیم، شورش‌های پرشکوه دی و آبان را به خیابان‌ها می‌آوریم. با این کارها رژیم را به وحشت می‌افکنیم. کارهائی که کارگران سایر کشورها انجام نمی‌دهند. از اینها هم فراتر، در سطحی و به شکلی بر سینه بسیاری از اپوزیسیون‌های فرصت طلب بورژوازی دست رد کوبیده ایم، به آنها اخطار داده ایم که قرار نیست مبارزات، خیزش‌ها و میدانداریهایی ما را ساز و برگ سهم خواهیهای خود در قدرت یا پرش به عرش حاکمیت سرمایه سازند، به کارگران امریکا، روسیه و جاهای دیگر نگاه کنیم، بیش از حد ذلت آمیز، خفت بار و رعب آور است. صدها میلیون کارگر امریکائی به جای مبارزه طبقاتی، عمده سنگین سازی کفه قدرت یک بخش از بورژوازی درنده ایالات متحده در مقابل بخش دیگر هستند. وضع کارگران روسیه، کارگرانی که چند نسل پیش آنها، بیرق رهائی انسان بر دوش می‌کشیدند امروز عمده زبون و چندان آور رقابت مافیاهای مختلف بورژوازی، رقابت میان «ناوالنی» و پوتین شده اند. کارگران ژاپن برای کاهش یک ریال سود سرمایه خون می‌گیرند!! کارگران آلمان، اسکاندیناوی و جاهای دیگر وضع بهتری ندارند. ما طبقه کارگر ایران ولو ناچیز، گامهائی از اینها جلوتریم، اما این تمایز اندک هیچ دردی از ما دوا نمی‌کند، به رغم این تفاوت باز هم، مبارزه ضد سرمایه‌داری به معنای رادیکال طبقاتی نمی‌کنیم. در هیچ کدام از عرصه‌ها علیه سرمایه نمی‌جنگیم، کاملاً بالعکس در درون لابیرنت تیره و تاریک موجودیت

سرمایه‌داری می‌چرخیم، از بانی و باعث کل استثمار، فقر، گرسنگی، ستمکشی، فرودستی، آوارگی و فلاکت خود خواستار ترحم و بهبود زندگی می‌گردیم!!! آخرین برد انتظارمان در همه مبارزات آنست که از چندین ماه مزدهای پرداخت نشده، یکی، دو ماه پرداخت شود!! دستمزد امسال ما از سال پیش خیلی کمتر نباشد!!، برای هزینه‌های سهمگین دارو و درمان چند تومانی زیر نام بیمه درمان، صدقه دریافت داریم. با این نوع خواست‌ها، تمنیات، این شکل اعتراضات فقط، حقانیت بقای سرمایه‌داری، حقانیت استثمار جنایتکارانه خود توسط سرمایه، حق سرمایه‌داران، دولت سرمایه و نظام بردگی مزدی در تحمیل تمامی استثمار، گرسنگی، آوارگی، فلاکت، ذلت، بی‌خانمانی بر خود را مهر تأیید می‌کوبیم. وقتی صدر و ذیل کارزار ما متقاعد نمودن سرمایه‌داری به قبول این خواسته‌ها است پس اساس موجودیت و ماندگاری سرمایه، اساس وجود و بقای سرچشمه واقعی کل سیه روزیها، بدبختی‌ها و انسان ستیزی‌ها اصلاً مورد اعتراض ما نیست. معنای زمینی همه اینها آنست که ما به اصلاح و انسانی شدن سرمایه‌داری باور داریم!!، حاضر به مبارزه علیه سرمایه نیستیم و راه رهایی خود را در چنین مبارزه‌ای جستجو نمی‌کنیم. راز واقعی کفن و دفن ما در زیر آوار استثمار، گرسنگی، فقر، بی‌خانمانی، فلاکت و گورخوابی نیز در همین جا است. سراسر قرن بیستم دوران تباهی جنبش ما و جدائی طبقه ما از ریل واقعی پیکار طبقاتی و ضد سرمایه‌داری بوده است. این سهمگین‌ترین فاجعه تاریخ زندگی انسان است و ما هیچ چاره‌ای نداریم جز آنکه به میدان واقعی جنگ طبقاتی ضد کار مزدی باز گردیم. مسیر، محتوا، بیرق، نقشه راه و منشور واقعی مبارزه ضد سرمایه‌داری بسیار شفاف و عاری از ابهام است. باید در تمامی عرصه‌های جدال با بورژوازی و دولتش، در حوزه فروش نیروی کار، بهبود معیشت و دارو و درمان و آموزش، در عرصه استیفای آزادی‌های سیاسی و حقوق اجتماعی، در قلمرو پیکار علیه تبعیضات بربرمنشانه جنسیتی، در ستیز با آلودگی‌های زیست محیطی، در همه جا و همه شرایط عملاً، زمینی، جنبشی و پراکسیس، با تمامی توان موجود وارد

جنگ علیه اساس موجودیت سرمایه‌داری گردیم. به جای مطالبه افزایش سنار و سی شاهی دستمزد، به جای قفل کردن بهای نیروی کار خویش به «نرخ تورم»!! به جای آویختن بهبود معیشت خود به اصلاح مقررات و قوانین سرمایه‌داری، به جای اینها خواهان تسلط بر حاصل کار و تولید و زندگی خود شویم. زمین تا آسمان آمارها، ارقام و داده‌های اطلاعاتی خود رژیم سرمایه‌داری فریاد می‌زنند که ما به صورت میانگین حدود ۱۵ برابر ارزش هائی که در طول یک سال زیر نام مزد، «حقوق»!!، بیمه، یارانه، امکانات آموزشی یا رفاهی!! و مانند اینها دریافت می‌داریم، آری بیش از ۱۵ برابر این اقلام کار و تولید می‌کنیم. ۱۵۰۰ درصد آنچه تولید می‌نمائیم سرمایه و سود و ثروت و رفاه طبقه سرمایه‌دار یا هزینه‌های نظامی و پلیسی سرکوب اعتراضات ما توسط ارتش و پلیس و سپاه و بسیج و سایر قوای قهر سرمایه می‌گردد.

چرا ما باید خود را مزدبگیر، فرودست، زبون، محتاج، مفلوک و آویزان به صدقه، مستمری و زکوة طبقه سرمایه‌دار یا دولت سرمایه ببینیم. چرا محکم و استوار خواهان تسلط کامل بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود نشویم؟ چرا از اینجا عزیمت نکنیم؟؟ چرا در سده بیستم در اطاعت از اپوزیسیون‌ها یا حاکمان چپ و راست بورژوازی این عزیمتگاه را رها ساختیم!! اگر به این آغازگه باز گردیم، آنگاه بند، بند مبارزه جاری ما عوض خواهد شد. شناگران واقعی شط پرخروش کارزار طبقاتی ضد کار مزدی خواهیم شد. اگر بیریق تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی افرازیم دیگر خود را به اعتصاب و تجمع در چهاردیواری این و آن شرکت خشنود نخواهیم ساخت، دیگر با چرخیدن در حصار این نوع اعتراضات تمامی قدرت پیکار طبقاتی خویش را نخواهیم فرسود. بالعکس دیوارها را برخواهیم چید. به سوی همدیگر خواهیم شتافت، اعتصابات جدا از هم، بی پژواک، شکست آمیز، فرساینده را با یک جنبش بسیار نیرومند، سازمان یافته، شورائی، سراسری و ضد کار مزدی جایگزین خواهیم ساخت. از این طریق یک قدرت خواهیم شد. این کار در یک ماه، دو ماه، شاید هم چند سال انجام نخواهد شد، منوط به اراده و

پیگیری و چاره اندیشی ما در یک سو و قدرت سرکوب و تقابل بورژوازی در سوی دیگر، شاید سالها طول بکشد اما در این پروسه و در لحظه، لحظه طی آن همواره متحدتر از پیش، سازمان یافته تر از دیروز، نیرومندتر از پیش، آگاه تر، تواناتر، چاره اندیش تر، رادیکال تر و سرمایه ستیزتر در مقابل طبقه سرمایه دار و دولتش صف خواهیم آراست. با همین قدرت بسیار متحدتر، شورائی تر، ضد سرمایه داری تر خواست‌های بیشتر، رادیکال تر و تعیین کننده تری را بر دشمن تحمیل خواهیم کرد. با احراز توان لازم و آرایش قوای کافی رژیم سرمایه داری را به طور کامل نابود خواهیم کرد و سنگ بنای جامعه توین، جامعه فارغ از کار مزدی، دولت و طبقات را مستقر خواهیم ساخت. در اینجا و در صورت اتخاذ این ریل، ما به طور واقعی بر سینه رفرمیسم، همه شکل‌های رفرمیسم دست رد کوبیده ایم، راه مبارزه طبقاتی و کارزار علیه سرمایه را پیش گرفته ایم. مبارزه ای را آغاز نموده ایم که چشم اندازی روشن پیش روی دارد، بیرق رهائی بشر بر دوش می‌کشد، بالنده است. در هر گام شورائی تر و استوارتر و تواناتر با سرمایه می‌جنگد. معنای زمینی جنگ با سرمایه این است. در این جنگ همه چیز ضد سرمایه داری است. سرنگونی طلبی ماهیت سرمایه ستیز دارد. خواست بهبود معیشت، لحظه ای از پیکار ضد کار مزدی است. مبارزه برای دارو و درمان بیشتر، آزادی‌های سیاسی افزون تر، حقوق اجتماعی بهتر همگی بنمایه ضد کار مزدی دارند.

مبارزه طبقاتی به هیچ وجه امری ایدئولوژیک، حزبی، آویزان به مرام، منشور، برنامه، مسلک، بخشنامه، قطعنامه نیست. نوشتن مرامنامه‌های شسته، رفته، صیقلی شده و آراسته به هزاران نقش و نگار «کمونیستی»!!، شعارهای پرطمطراق کارگری، ایده بافیهای آتشین رهائی بخش، تکرار طوطی وار مرگ بر سرمایه داری، افراشتن بیرق حزب، آویختن این نوع برنامه‌ها و منشورها به آن، نه فقط هیچ نشانی از مبارزه طبقاتی نمی‌دهد که کل اینها تاریخاً و به ویژه از سده بیستم به بعد، در خدمت بورژوازی، علیه کمونیسم پرولتاریا، در ضدیت با مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر و در خدمت

ماندگارسازی سرمایه‌داری به کار گرفته شده است. این را جنبش کارگری جهانی تجربه کرده است هر چند که تا امروز از این تجربه هیچ نیاموخته و هیچ درسی برای گسست از رفرمیسم منحط چپ و راست سرمایه سالار فرا نگرفته است. مبارزه ضد سرمایه‌داری باید دقیقاً در هر جنب و جوش روزمره ما، در هر اعتراض برای بهبود معیشت، دارو و درمان، آزادیهای سیاسی، خواست‌های رفاهی، در هر شورش علیه فقر و گرسنگی و تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی یا آلودگی‌های زیست محیطی، در هر کمپین علیه کار کودک و هر اعتصاب، عصیان و طغیان ما خود را به تمام و کمال در معرض نمایش بگذارد. همه این اشکال مبارزه باید سنگرهای پرخروش پیکار علیه اساس سرمایه‌داری گردند. باید نقطه عزیمت ما در تمامی این شکلها تسلط کامل شورائی و سازمان یافته همه آحاد انسانها بر سرنوشت کار، تولید و زندگی باشد. در این مورد ما بسیار شفاف، با تمامی دقایق و جزئیات بحث کرده ایم و بحث خواهیم کرد. باید شروع کنیم و راه افتیم.

سرمایه‌داری، کارگران و جبهه خاموش جنگ طبقاتی

۶ ماه مه ۲۰۲۱

همه از بحران سرمایه‌داری می‌گویند، واقعیتی که آناتومی آن برای توده‌های کارگر مهم است، اما نه فقط چگونگی که چرائی این واکاوی هم برای کارگران منظری متضاد با زیج نگاه رایج دارد. بحران در همان حال که پاشنه آشیلی مهلک برای سرمایه‌داری است، نقش بادبان خروج این نظام از غرقاب را هم بازی می‌کند. به شمشیری زهرآگین و دو دم می‌ماند که پرولتاریا و سرمایه، هر کدام می‌توانند و ممکن است از آن علیه هم استفاده کنند، طنز تلخ تاریخ است که طبقه کارگر تا امروز، هیچ گاه و در هیچ دوره ای چنین نکرده است. فرصت بهره‌گیری رادیکال، آگاه و طبقاتی از این سلاح را به دست نیاورده است، **بالعکس همه جا بورژوازی بوده است که مکرر و هر بار**

سهمگین تر از پیش، با حداکثر درندگی به نفع خود و علیه توده کارگر از آن

سود جسته است. این سناریو با طنز چندش‌آور دیگری هم تکمیل شده است. اگر طبقه سرمایه‌دار و دولتهاش بحرانها را سلاح راه اندازی بدترین طوفان‌ها برای درو نمودن قوت لایموت کارگران نموده اند، اگر آنها هر بحران را فرصتی برای تار و مار افزونتر جنبش کارگری و راندن این جنبش به ورطه استیصال بیشتر کرده اند، «اندیشه پردازان» و «پرچمدار رهائی پرولتاریا»!! حرافی در باره بحران را بازاری داغ برای فروش امتعه فکری خود یافته اند، گویا با هر چه وسیع تر غوغا کردن لفظ بحران، انباشتن انستیتوها از مقالات و کتب تحلیل بحران، تمامی گره‌های کور زندگی کارگران گشوده می‌شود!!

بحران به عنوان کارکرد سرشتی سرمایه، تنها درسش برای کارگران این است که: سرمایه‌داری جهنمی همیشه و همه جا مشتعل است، جهنمی که کوره هایش بدون هیچ وقفه، با گوشت و پوست و خون و استخوان طبقه کارگر می‌سوزد. این پیام می‌افزاید که کارگران دنیا به شرط اتخاذ رویکرد رادیکال ضد کار مزدی می‌توانند بحران‌ها را

فرصتی مغتنم برای توفانی تر کردن هر چه بیشتر جنگ طبقاتی خود علیه شالوده وجود بردگی مزدی کنند. بحران حرف دیگری برای کارگران ندارد. دلیل زایش مبارزه طبقاتی نیست. سرمایه در بند، بند هستی خود، حتی بدون هیچ بحران، نیروی قاهر طرد کامل کارگر از نازل ترین میزان حق انسانی برای رقم زدن سرنوشت کار، تولید، حاصل کار و زندگی خود است. مبارزه طبقاتی از اینجا می‌جوشد، به همین دلیل نیز همیشه می‌جوشد. برآمد پیکار کارگران در طلائی ترین دوره‌های رونق اگر از زمان توفش بحرانها کمتر گردد، نه نشان معاش بهتر یا خاطر راضی تر آنها که حکایت توهم فزاینده تر و غمبارتر آنانست. توفنده ترین بحرانهای اقتصادی، به خودی خود، هیچ تهدیدی برای هستی سرمایه‌داری نیستند و مشکلی برای بقای آن نمی‌باشند، تاریخ سرمایه، تاریخ طغیان مهیب ترین سونامی‌های بحران است اما هیچیک از این سونامی‌ها هیچ خراش غیرقابل ترمیمی بر هیچ یک از پایه‌های بقای بردگی مزدی وارد نکرده است. ماجرا حتی فراتر از اینهاست. سرمایه در طول زمان، با هر فاز پیش ریز، هر دوره واگرد، هر میزان افزایش جزء الحاقی خود، درجه بارآوری کار را به گونه ای حیرت انگیز بالا برده است، متوسط بین المللی و «ملی»! ترکیب آلی خود را سرطانی افزایش داده است. درهمین راستا، سرچشمه‌ها و گسله‌های اندرونی بحران خیز خود را، بسیار خیره کننده تر از آنچه در تصور آید، طغیان گر و انفجارآمیز ساخته است. همه اینها اتفاق افتاده است اما تولید سرمایه‌داری همزمان و همگن با این تحولات، ظرفیت بحران گریزی خود را وسیعا افزایش داده است. آشکال وقوع بحران‌ها را دستخوش تغییرات جدی کرده است، در پهنه ایجاد شرایط، برای همزیستی اضطراری کوتاه مدت با بحرانها موفقیت‌های غیرقابل انکاری داشته است. در حفاری تونل‌ها و مجاری پرتنوع درونی برای سرریز کل بار بحران‌ها بر سینه معیشت، دارو، درمان، سلامتی، بهداشت، محیط زیست یا تمامی حوزه‌های زندگی بشر، به گونه بسیار خیره کننده ای موفق بوده است. تصور اینکه سرمایه‌داری در سطح کنونی اشباع جهان از سرمایه، سیر صعودی انفجارآلود

ترکیب آلی سرمایه، افول مستمر و چشمگیر نرخ سودها، چگونگی توزیع سرمایه‌های مولد و بهره‌آور یا شاخص‌های دیگر باز هم قادر به مهار موج بعد از موج بحران گردد، آسان نیست. اما واقعیت دارد، واقعیتی زمخت که فقط با شناخت مارکسی سرمایه می‌توان آن را فهمید. همین واقعیت فریاد می‌زند که بحران به طور فی‌نفسه تهدیدی برای هستی سرمایه‌داری نیست. تأکید کنیم که مورد اشاره ما اینجا اصحاب اعتقاد به زوال خودپوی سرمایه‌داری و نقش بحران در این زوال‌پذیری نیست! تکلیف آنها روشن است، بحث بر سر باورهائی است که بحرانها را به اعتبار زایش شورشها، آستانه انقلاب اجتماعی می‌بینند! کالبدشکافی رادیکال مارکسی سرمایه بر سینه این باور دست رد می‌کوبد. سرمایه‌داری هر بحران اقتصادی از جمله فلج‌کننده ترینش را نه فقط با تمامی آثار و عوارضش بر زندگی طبقه کارگر سرشکن می‌سازد که آن را آستانه دور تازه‌ای از انباشت با حجم عظیم تر، بارآوری کار افزونتر، نرخ اضافه ارزش طلائی تر، ساختار نظم نیرومندتر، قدرت سیاسی کوبنده تر، بحران‌گریزی چاره‌سازتر و آرایش قوای مسلط تر می‌کند.

آنچه ارکان هستی سرمایه‌داری را می‌لرزاند یا چرخ بقایش را از چرخش فرو می‌اندازد، نه وقوع بحرانها، نه مجرد برپائی شورشها، اعتلای رژیم ستیزیها، سرگونی دولتها که جنبش سازمان یافته، شورائی، رادیکال و سرمایه ستیز توده‌های کارگر است. جنبشی از همه لحاظ متضاد با آنچه که در قرن بیستم شاهدش بودیم و الان هستیم. این جنبش نیازمند افاضل بحران شناس نیست، از کمبود انستیتوهای بحران شناسی و قلت برگزاری کنگره مارکس شناسان رنج نمی‌کشد، دچار کاستی نظر و تئوری نیست. جایش در احزاب، سازمانها، گروهها، محافل، هیأت‌های کارشناسی، جمعیت‌های پژوهشی و نوع اینها نمی‌باشد. در قعر شرایط کار، تولید، استثمار، پیکار و زندگی روزمره توده‌های وسیع طبقه کارگر است. اندیشه اش توان عینی کارزار علیه اساس بردگی مزدی در ژرفنای مبارزات روز، رویکردش تبدیل تمامی مواضع و خاکریزها به سنگرهای پرخروش ضد

سرمایه‌داری است. آنچه کارگران دنیا و بشریت عصر نیاز دارد جایگزینی وضع موجود جنبش کارگری با جنبشی رهائی آفرین و آماده محو کار مزدی است. با این توضیح به سراغ شرایط روز چرخه تولید و بازتولید سرمایه جهانی برویم. اما این جستجو را نه با اندازه‌گیری ابعاد افت و رونق بازار سود سرمایه‌ها، بلکه با آنچه سرمایه‌داری بر سر دنیا و انسانها آورده است آغاز می‌کنیم. "OXFAM" بنگاه «خیریه» ای است که دهه‌ها پیش توسط بورژوازی دلوایس انفجار سرمایه‌داری و هراسناک از عروج جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر، با هدف تطویل عمر سرمایه‌داری و تعویق هر چه بیشتر فروپاشی این نظام تأسیس گردیده است. این بنگاه در دو گزارش اخیر خود بر نکاتی انگشت نهاده است که ما فشرده آن‌ها را به مضمون و با زبان زمینی در این جا نقل می‌کنیم.

◆ سود خالص سالانه ۲۶ سرمایه‌دار بزرگ دنیا در سال ۲۰۱۹ با کل دار و ندار زندگی ۳ میلیارد و هشتصد میلیون انسان کارگر و افراد خانواده‌های آنان، برابری می‌کرده است. حجم سرمایه همین سرمایه‌داران در طول همین سال، ۹۰۰ میلیارد دلار و در هر روز ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار امریکا افزایش پیدا کرده است.

◆ بیش از ۳ میلیارد و چهارصد میلیون کارگر از کل ۵ میلیارد نفوس جمعیتی طبقه کارگر دنیای روز، غرق در باتلاق فقر و فلاکت هستند. کل این جمعیت عظیم چندین میلیاردی از لحاظ خورد و خوراک و پوشاک، سرپناه، دارو و درمان، آموزش، استراحت یا هر جزء دیگر مایحتاج اولیه معیشتی و اجتماعی زیر فشار مهلک‌ترین تنگناها و مرگبارترین محرومیت‌ها قرار دارند.

◆ فقط یک درصد ارزش سرمایه‌های چند ده سرمایه‌دار روز جهان، برای رهائی حدود سه میلیارد و سیصد میلیون انسان گرسنه، بی‌خانمان، فاقد بهداشت و دارو و درمان، محروم از آب آشامیدنی سالم و در یک کلام، محکوم به نابودی حتمی کفاف می‌دهد.

◆ حجم سرمایه «جف بیزوس» سرمایه‌دار مالک تراست غول پیکر آمازون بیش از ۱۱۲ میلیارد دلار امریکا است. فقط ارزش یک درصد از سرمایه‌های روز وی بیشتر از کل

بودجه سالانه کشور اتیوپی با ۱۰۵ میلیون جمعیت است. فراموش نکنیم که اتیوپی خود برهوت بسیار سوزانی از جهنم سراسری بشریت گداز نظام بردگی مزدی است، اگر کل بودجه سالانه اش، به یک صدم کوهسار سر به فلک کشیده سرمایه‌های صاحب آمازون نمی‌رسد، سهم تمامی دار و ندار ۸۰ میلیون توده کارگر نفرین شده، بی‌خانمان و جنگ زده اش، حتی با چند هزارم دارائی‌های «جف بیزوس» هم، قابل قیاس نبوده و نمی‌باشد.

♦ میزان آنچه که طبقه سرمایه‌دار و دولتهایش «مالیات بر سود سرمایه‌داران» می‌نامد!! در فاصله میان ۱۹۷۰ تا سال ۲۰۱۳ از رقم ۶۲٪ به ۳۸٪ تنزل نموده است. این رقم پس از این تاریخ نیز با شتاب غیرقابل توصیفی روند نزولی پیموده است.

♦ در دوره کوتاه ۱۰ ساله میان ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۸، بازه زمانی معینی که سرمایه‌داران و دولتهای آن‌ها گسترده‌ترین و عظیم‌ترین کمپین‌ها را برای چالش بحران اقتصادی فراگیر سرمایه‌داری و به زبان ساده انسانی سرشکن‌سازی کل بار بحران جاری بر زندگی توده‌های کارگر راه انداخته بودند، آری درست در همین بازه زمانی شمار تریلیاردهای سرمایه‌دار دنیا دو برابر گردیده است و دقیقا در همین دوره شمار گرسنگان به طور انفجاری افزون گردیده است.

♦ و بالاخره، به مثابه جمع‌بست یکی از این گزارش‌ها، «جورن کالینسکی»، مدیر «OXFAM» تصریح می‌نماید که: «.. در حالی که ثروتمندان با سرعت سیر نور ثروتمندتر می‌شوند وضعیت بخش فقیر جهان مدام رو به سقوط است»

نکات بالا را برای افشای ابعاد بشرستیزی سرمایه‌داری پیش‌نکشیدیم. در جستجوی ساختن پیش‌زمینه‌ای برای ورود به دنیای تئوری‌ها و نظرپردازی‌ها نیز نبوده‌ایم. به سراغشان رفتیم تا تصویری از وضعیت روز جهان سرمایه‌داری داشته باشیم و بر فراز این تصویر چند پرسش بسیار اساسی را که قطعا مشغله ذهن، زندگی، کار و پیکار عده

زیادی از کارگران دنیا است به گفتگو بگذاریم. پرسش‌ها به اختصار، ملموس و بدون نیاز به هیچ رده بندی عبارتند از:

آیا آنچنان که اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و متفکران سرمایه‌داری می‌گویند، ریشه این همه گرسنگی، بی‌خانمانی، آلودگی‌های زیست محیطی، بیکاری، تبعیضات جنسیتی، جنایت سیستماتیک علیه کودکان، نسل‌کشی‌های روزافزون و سایر مصیبت‌های دامنگیر میلیاردها انسان صرفاً در تقسیم ناعادلانه ثروت‌ها، دیکتاتوری دولت‌ها، انکشاف نامکفی صنعتی بخش‌هایی از دنیا، سیاست‌های غلط رژیم‌ها و مانند اینها، قرار دارد؟! آیا جهان سرمایه‌داری می‌تواند چیزی بهتر از آنچه امروز مشاهده می‌کنیم باشد؟! می‌تواند کمترین بهبود را در این وضعیت پدید آورد؟! آیا سرمایه‌داری از بدو پیدایش چنین بوده است؟ اگر نه، چرا و در چه پروسه‌ای این چنین گردیده است؟ آیا هیچ ظرفیتی برای اجتناب از طی فرایند منتهی به وضع حاضر پیش روی خود داشته است؟! اگر پاسخ این پرسش منفی است، تکلیف بشریت کارگر و فرودست دنیا چه می‌شود؟ هیچ راهی به سوی رهائی موجود است؟ اگر آری کدام راه با کدام دورنما؟ و این راه چگونه، با کدام جنبش، کدام راهبرد و کدامین استخوان بندی قابل پیمودن و به فرجام بردن است؟؟

پاسخ یکجای پرسش‌ها در گرو شناختی ریشه‌ای از سرمایه‌داری است. سرمایه رابطه انفصال انسان از کار خویش، طرد کامل او از هر گونه دخالت در سرنوشت کار، تولید و زندگی خود و از همه اینها فاجعه بارتر نیروی بازگونه ساز کل این جدائی و ساقط سازی، در عدسی شناخت، شعور، احساس و ادراک انسانها است. سرمایه کار پرداخت نشده کارگر است. کاری که می‌تواند تار و پود معاش، رفاه، سلامتی، بی‌نیازی، آزادی، کرامت، رشد فیزیکی و بلوغ فکری او گردد، از حیطة دخالت و اثرگذاری وی خارج می‌شود، نه فقط اعلام استقلال می‌کند که آژیر خدائی، حاکمیت و فعال مایشائی خود را بر سلول، سلول وجود تولید کنندگان، حک و مَهر می‌نماید. محصول کار، سرمایه می‌شود و با

سرمایه شدنش، تعیین کننده صدر تا ذیل تمامی سرنوشت انسان می‌گردد. مقدم بر هر چیز به آفرینندگان خود، به توده کارگر اخطار می‌دهد که موضوعیت هستی و فلسفه وجود آنها سوای تولید سود و افزایش بدون هیچ مرز حجم، ارزش، قدرت، دامنه فرمانروائی و ابعاد حاکمیت سرمایه هیچ چیز دیگر نیست. با نافذترین حکم به تولید کنندگانش، به بشریت فروشنده نیروی کار هشدار می‌دهد که در عرصه کار مهره‌های مطیع منجمد ماشین تولید سود و در قلمرو زندگی اجتماعی فقط مهره‌های منقاد، بدون اراده، مسلوب الاختیار و شمع آجین چرخه نظم سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، اخلاقی و ایدئولوژیک سرمایه خواهند بود. رابطه کار یا محصول کار انسان، با خود وی در شیوه تولید سرمایه‌داری چنین است. واقعیتی که سرمایه آن را وارونه‌القاء می‌کند و بورژوازی و پاکارانش با شنیدنش عریده می‌کشند که پس تکلیف این همه تحولات تاریخی، انقلابات صنعتی، پیشرفتهای حیرت‌انگیز علمی، کشفیات هوش ربا در تکنیک، حمل و نقل، ارتباطات، شناخت عوامل بیماریها، تشخیص و درمان دردها، ایجاد مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، راه، جاده، مسکن، فضای سبز، خطوط هوائی، بنگاههای تولید و تجارت، پژوهش، آموزش و برنامه ریزی در نقاط مختلف گیتی، سفر به سیارات و تغییر خیره کننده کل چهره هستی در طول چند قرن اخیر چه می‌شود؟ مگر نه این است که همه این تحولات در عصر سرمایه‌داری اتفاق افتاده است، عالی ترین سطح رفاه، طول عمر افزون تر، زندگی راحت تر، سلامتی، دانش و قدرت متعالی تر را برای بشریت به ارمغان آورده است!! اگر سرمایه با انسان چنان می‌کند که در بالا آمد، تناقض میان این ادعا و کل رخدادهای این چند سده را چگونه باید دید و توضیح داد؟

پاسخ ساده است. این تحولات رخ داده است. دستاوردهای غیرقابل انکاری هم برای بشر حتی بشریت کارگر، استثمار شونده و فرودست داشته است. در کنار زایش میلیون‌ها بیماری صعب‌العلاج یا غیرقابل مداوا، چندین بیماری مسری، مهلک و اپیدمیک راه درمان پیدا کرده است. واکسن هائی کشف و از طریق آنها جان انسانهای زیادی از جمله

یک بخش طبقه کارگر نجات یافته است. اگر سالانه چند صد میلیون کارگر تسلیم جوخه مرگ ناشی از گرسنگی شده اند، معیشت و رفاه لایه ای از همزنجیران آنها به گونه محسوسی بهتر گردیده است. مسافرت‌ها آسان تر و ارتباطات سهل تر شده است، طول عمر قشری از توده کارگر هم افزایش یافته است. نوع این دستاوردها وجود داشته است. اما دو پرسش بسیار اساسی در همین جا مطرح است. اول چرا باید وقوع این گونه تغییرات و پیدایش این امکانات را معجزه سرمایه‌داری دید؟؟؟! کل آنچه در این راستا نصیب بشریت استثمار شده و فرودست گردیده است صرفاً جویبار خشک و باریکی از اقیانوس‌های عظیم ارزشهای آفریده توده‌های کارگر است. دوم باید دید و پرسید که سرمایه از کدامین منظر به خلق این امکانات رضایت داده است؟؟؟! بی‌شمانه‌ترین دروغ تاریخ است اگر ادعا شود که سرمایه‌داری در پروسه وقوع رویدادها و برنامه ریزی انجام این کارها هیچ گوشه چشمی به انسان و زندگی انسانها داشته است!!! سوء تعبیر نشود، نه فقط انسان کارگر که حتی انسان سرمایه‌دار هم به هیچ میزان و در هیچ سطحی هدف این آفرینش‌ها، تولیدات، تغییرات نبوده است. هدف همه‌جا، بدون هیچ استثنا، بدون هیچ گونه ابهام صرفاً سرمایه، سود و خودافزائی غول‌آساز سرمایه بوده است. اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، فیلسوفان بورژوازی، حداقل بعضاً این واقعیت را نفی نمی‌کنند. به جای نفی، با یک پشتک وارو، از آن، سنگری برای مشروعیت و انساندوستی سرمایه‌داری می‌سازند!! به این استدلال گمراه‌ساز می‌آویزند، که هدف تولید سرمایه‌داری، به دست آوردن سود و خودگستری سرمایه است، اما همین جهتگیری کسب سود و افزایش سرمایه، بستر تاریخی توسعه پرورش دانش، صنعت، تکنیک، بهبود معیشت، دگرگونی بالنده جهان، زندگی آسوده تر بشر، رشد انسان و شکوفائی استعدادهاى او است. به بیان دیگر پویه ارزش افزائی سرمایه ذاتاً با نیازهای بالندگی و بلوغ متعالی فیزیکی، فکری بشر همگن است و از همین روی هم سرمایه‌داری می‌ماند،

توان غلبه بر بحران‌های گریزناپذیرش را در اندرون خود خلق می‌کند و به بقای خود ادامه می‌دهد!!

این تئوری که از سایر ترهات مدافعان نظام بردگی مزدی روکشی «عقلانی تر» و به همین دلیل عوامفریبانه تر دارد، مسموم‌ترین تیر ترکشی است که به پیکر شناخت توده کارگر شلیک می‌گردد، اما بند، بند آنچه در تاریخ اتفاق افتاده است، کیفرخواستی کوبنده علیه این به اصطلاح «استدلال»!! است. سرمایه‌داری در آفرینش هر چه پوشش انسانی تن داشته است، بدون استثناء قربانی نمودن بشر در آستانه سود و خودافزایی را دنبال کرده است. مدرسه ساخته است، حتی ممالکی را ملامال از کودکستان، دبستان، دبیرستان، دانشگاه، دانشسرا و مدارس عالی نموده است، اما نه برای رشد آزاد افراد یا پرورش انسان‌های مسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود، که برای پرورش برده مزدی تولیدکننده سرمایه در یک سو و مستشار، سیاستگذار، ارتشبد، جامعه‌شناس، اقتصاددان و دولتمرد سرمایه در سوی دیگر. نظام سرمایه‌داری مدرسه تأسیس نکرده و نمی‌کند تا انسان را شعور، شرف، عزت، دانش، اخلاق، احساس، توان دخالتگری خلاق انسانی آموزد. واقعیت ضد آن است. مدرسه ساخته و سیستم آموزشی آفریده است تا برده مزدی هر چه سودآورتر پرورش دهد، تا اکثریت غالب سکنه کره زمین را به عنوان نیروی کار مورد نیاز خودگستری سرمایه بپرورد و تحویل طبقه سرمایه‌دار دهد، تا به این ۸۰ درصد بیاموزد که چگونه کل موجودیت انسانی خود را پیچ و مهره مفلوک ماشین تولید سود سرمایه و سلول بدون هیچ اراده، اختیار و اندیشه ساختار نظم سرمایه‌داری سازند، تا شعور آنان را شعور سرمایه، شناخت آنان را شناخت برده مزدی منقاد و قدرت تدبیر و چاره‌اندیشی آن‌ها را سلاح دست سرمایه علیه خود آنان و وسیله استثمار هر چه فرساینده تر، کوبنده تر و هلاکت‌آمیزتر آنها سازد. آیا تمامی کارگران درس آموخته مدارس بورژوازی، چنین می‌گردند؟! پاسخ مسلماً منفی است. ضد آن هم اتفاق می‌افتد، اما این نتیجه متضاد به هیچ وجه بنمایه آموزش سرمایه‌داری را

تطهیر نمی‌کند. اینکه سیستم آموزشی این نظام مولود متضاد هم می‌زاید، موضوعی است که به هستی اجتماعی پرولتاریا در یک سو و تناقضات مشتعل شیوه تولید سرمایه‌داری بر می‌گردد. مسأله‌ای که جای واکاوی آن اینجا نیست. آنچه عجالتاً مورد تأکید است، رد کامل هر میزان یا هر شکل جهتگیری انسانی سرمایه‌داری در هر عرصه زندگی بشر از جمله در قلمرو آموزش، تحقیق، پرورش و دانش پژوهی است.

سرمایه‌داری به ساختن بیمارستان رضایت داده است، با شناسائی و کشف زنجیره طولی از عوامل بیماری‌زا همراهی نموده است، یک سیستم درمان مدرن به تاریخ آورده است، اما در برنامه ریزی این سیستم و نقشه تحقق آن به تنها چیزی که مطلقاً نمی‌اندیشیده، سلامتی انسان بوده است. آنچه هدف را تعیین می‌کرده نه تندرستی آدم‌ها که فقط تضمین تداوم چرخه تولید سود بوده است، نظام سرمایه‌داری به **سلامتی در حد توان**

اشتغال یک جمعیت عظیم کارگر محتاج است. بدون کار کردن و استثمار شدن این جمعیت کثیر در دنیا، سرمایه و سودی وجود نخواهد داشت. سرمایه برای تأمین این نیاز و فقط در همین حد سلامت جسمی توده کارگر را می‌خواهد، فراتر از آن مرگ و مردن از هر نوع بیماری را بایسته‌ترین حق هر کارگر در هر کجای دنیا می‌بیند. شکوهمندترین بیمارستانها یا مراکز دانشگاهی را به وجود آورده است اما به کل فرایند تأسیس، برپائی، راه اندازی و همه چیز آنها به عنوان حوزه پیش ریز سرمایه، با هدف دستیابی به بیشترین سودها نظر انداخته است. بهداشت، دارو و درمان در زیج شناخت و داوری سرمایه چنین مکانی دارد. دو نکته مهم دیگر را باید به گفته‌ها افزود. **اول** این که همین تسهیلات پزشکی، درمانی یا همان مدرسه، تحصیل، امکانات آموزشی، با آنکه نیاز اساسی چرخه تولید و خودافزائی سرمایه بوده است، بازهم هر جا که به توده‌های کارگر مربوط می‌شده است، هر ذره ناچیزش با مبارزات و دادن جان حاصل گردیده است. **دوم** و مهمتر اینکه کل این آموزش، پژوهش، بهداشت و درمان به محض مشاهده کمترین بارقه تنزل سودها و رؤیت رخساره بحران‌ها آماج غرنده ترین طوفان‌ها و

تهاجمات قرار گرفته است و در یک چشم به هم زدن درو گردیده اند. بورژوازی تاریخا و در نقطه، نقطه جهان، حتی بر فراز پر آوازه ترین دموکراسی‌ها و «جامعه‌های رفاه» با جانخراش ترین آژیورها در گوش توده کارگر حک کرده که کل آنچه زیر نام آموزش، بهداشت، تأمین اجتماعی! و رفاه شهروندان! به وجود آمده است ساز و برگ حیاتی و نیاز حتمی پویه تولید و بازتولید سرمایه است، هر میزان وجود و بقای آنها تابعی از منحنی سود است و هر لحظه که وجودشان با خروش اضافه ارزش‌ها در تضاد قرار گیرد، بلادرنگ، از صفحه روزگار محو خواهند شد. سرمایه به همه چیز و کلا به آنچه علم نام دارد از همین زیج نظر کرده است. کشف، اختراع، تحقیق، آموزش، دستاورد علمی، فن آوری، در دائرة المعارف بورژوازی تنها معنایش افزایش بارآوری کار، بالا بردن کفه کار اضافی در مقابل کار لازم است. علم در نظام بردگی مزدی قرار نیست برای انسان باشد، بالعکس بناست انسان را در آستانه خودگستری افزون تر و سود کهکشانی تر سرمایه قربانی سازد.

سرمایه یک رابطه اجتماعی است، تعریف ریشه نگری که خیلی ها، در طول این صد و پنجاه سال، به نقل از مارکس، بر سر زبان آورده یا رشحه قلم نموده اند، اما فقط در این راستا که آگاه، یا ناآگاه آن را جعل کنند، سرمایه یک رابطه اجتماعی است، به این معنی که کل جامعه مبتنی بر خود، مبتنی بر کار مزدی را در کلیه وجوه اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی اش، تجسم بارز و فاحش «شیئی شدن انسان و شخصیت یافتن شیئی» می‌کند. این بدان معنی است که در این جامعه همه چیز سرمایه است، اندیشه، علم، سیاست، قراردادهای جمعی، قانون، حقوق، مدنیت، مفاهیم، ارزش‌های اجتماعی، اخلاق، آزادی، فرهنگ و هر چه که به جامعه و زندگی مربوط است، همگی مهر محتوا، قدرت، نقش، جهتگیری و امر و نهی سرمایه را بر وجود خود دارند. سرمایه فقط انسان را از کار خود جدا نمی‌گرداند، بلکه کل هستی او را در گورستان سیاست، اعتقاد، باور، ایدئولوژی، دولتمداری و ارزش‌های پاسدار این

جداسازی، دفن می‌نماید. او را از خود و از شیرازه شعور، اندیشه، اراده، رویکرد انسانی، قدرت تشخیص و تمامی جلوه‌های انسانی خویش بیگانه می‌کند. نوعی خودبیگانگی که به لحاظ قدرت ویرانسازی طاعونی، شبیه سلف خود در نظام‌های پیشین و شکل‌های تولیدی سابق نیست، به گونه دهشتناکی زهرآگین تر و ذلیل کننده تر می‌باشد. انسان را به چنان باتلاقی از تباهی می‌اندازد که رعب انگیزترین اسارت‌ها را آزادی می‌بیند!! فاجعه بارترین ناحقی‌ها را حق می‌پندارد!! سلب هر نوع اختیار را حاکمیت طلائی بر سرنوشت تلقی می‌کند!! ساقط شدن از هر میزان اعمال اراده و دخالتگری را نافذترین شیوه تأثیرگذاری بر امور زندگی به حساب می‌آرد!! ذلت را عزت، تحقیر را شوکت، فروماندگی و زبونی را کرامت می‌شمارد!! جدا بودن از کار خویش را موهبت عظمای اشتغال!! برده مزدی بودن را اوج آزادگی!! با شعور بورژوازی اندیشیدن را استقلال شکوهمند فکری می‌بیند!! دولت درنده سرمایه‌داری را دولت کل جامعه، از جمله دولت استعمارشوندگان و فرودستان می‌خواند، قانون سرمایه را قانون طبیعت، نظم سرمایه را ناموس خلقت، مالکیت سرمایه را حریم مطهر جاویدان، جهنم استثمار، ستمکشی و ذلت آفرینی سرمایه‌داری را میهن ورجاوند، مرزهای این جهنم را دیوارهای اهورائی شوکت و حیثیت، پیچ و مهره ماشین تولید سرمایه و سود بودن را تحکیم پایه‌های استقلال و تمامی مسائل دیگر را، تا همین حد، مسخ و وارونه می‌کند.

سرمایه انسان را به چنین روزی می‌اندازد و از بنای انسانی شناخت یا هستی آگاه طبقاتی وی سنگی بر روی سنگ باقی نمی‌گذارد. آیا این تهاجم طغیان آمیز و طاعونی، به همین راحتی همه چیز را درو می‌کند؟ تسخیر می‌نماید و با هیچ مقاومت یا صف آرائی ستیز آمیز رو به رو نمی‌گردد؟؟! چنین تصویری خام اندیشی است. تهاجم سرطانی سرمایه برای خودبیگانه سازی انسان از خویشتن انسانی تا جائی که به طبقه کارگر، مربوط می‌شود در هر گام، هر لحظه، با واکنش سرسختانه و سد نیرومند «هستی اجتماعی» افراد مواجه می‌شود. تصادم و ستیزی که گریزناپذیر است. توده کارگر همان

گونه که علیه استثمار و شدت استثمار سرمایه، علیه سلاخی معیشت، سلامتی، بهداشت و محیط زندگی خود توسط سرمایه پیکار می‌کنند، در مقابل مسخ گردیدن‌ها، شستشوی مغزی و مهندسی افکار پمپاژ شده از هستی سرمایه نیز می‌جنگند، جنگی نه آویزان به دالانهای پرغوغای فلسفه که زمینی، در سنگلاخ فرساینده و سوزان زندگی، جنگی علیه قانون، حقوق، رژیم سیاسی، مدنیت، مالکیت، فرهنگ، افکار، ارزشهای اجتماعی، مصوبات، فرامین و همه چیز سرمایه، جنگی همپیوند و همجوش با کارزار ضد استثمار یا فشار مشدد استثمار سرمایه‌داری که همان مبارزه طبقاتی است و تاریخ تکامل جوامع انسانی، تاریخ فراز و فرود آن است. مبارزه ای که در آن هر که زورش بیشتر فتوحاتش افزون تر و زور برای طبقه کارگر در این جنگ معنای زمینی معین خود را دارد، زور در اینجا جنگیدن هرچه متحدتر، آگاه تر، رادیکال تر، سازمان یافته تر، شورائی تر و طبقاتی تر است. این جنگ با ظهور سرمایه‌داری و پیدایش دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار در دنیا آغاز شد، شاخ و برگ کشید، گسترش یافت، دچار عظیم ترین افت و خیزها گردید، پیروزی‌ها و شکست‌های فراوان به بار آورد، هر پیروزی سرمایه و نظام سرمایه‌داری ضربه ای سهمگین بر طبقه کارگر، بر کمونیسم یا جنبش ضد سرمایه‌داری این طبقه شد و هر میدان‌داری و موفقیت توده کارگر شکستی بود که بر سرمایه و طبقه سرمایه‌دار تحمیل می‌شد.

شکست و پیروزی نیز در اینجا معنای طبقاتی ویژه و بار اجتماعی خاص خود را دارد. اینکه هر عده کارگر، هر بخش از کارگران یک کشور یا حتی طبقه کارگر این و آن جامعه، چند ریالی بر بهای نیروی کار خود بیفزاید، فشار استثمار سرمایه را تا حدی کاهش دهد، بورژوازی را به قبول برخی از خواسته‌های خود راضی سازد، حق اعتراض، چانه زنی، تشکل و اعتصاب به دست آرند، نه فقط الزامات نشانی از هیچ پیروزی در کارزار جاری طبقاتی ندارد که می‌تواند گواه تحمل سنگین ترین شکست‌ها باشد!! فهم موضوع دشوار نیست، هر چند برای خیلی‌ها آسان هم نیست. هر ریال افزایش مزد کارگران یا

کمترین بهبود معاش و درمان، توده کارگر می‌تواند مصداق پیروزی باشد اگر که برای همه یا کثیرترین شمار ممکن کارگران، در مبارزه علیه سرمایه‌داری، با اتکاء به قدرت طبقاتی و فرار از آویختن به قانون سرمایه به دست آمده باشد. عکس آن نیز صائب است. کسب خیره کننده ترین امکانات رفاهی و دارو و درمان یا بالاترین میزان مزدها می‌تواند سند بدترین شکست‌ها باشد اگر که از طریق مذاکرات سندیکالیستی، فروش قدرت پیکار طبقاتی به بورژوازی، دخیل بستن به قانون و نظم سرمایه یا فرار از جبهه پیکار رادیکال ضد سرمایه‌داری محقق گردد. این واقعیتی زمخت، آموزنده و قابل تعمق است که می‌توان از آن به عنوان یک پیام اساسی مبارزه طبقاتی نام برد. تاریخ سرمایه‌داری مخزن مشتعل همین راز آموزنده است.

اروپای اواخر قرن هجده تا سال‌های نخست دهه هفت سده نوزدهم، آتشفشان مبارزات توده کارگر عاصی در کشورهای مختلف قاره بود. جنبش کارگری که از مدت‌ها پیش وارد میدان شده بود، در این دوره همه جا مهر قدرت خود را بر رخدادهای تاریخی روز کوئید، نیروی رادیکال و سلسله جنبان خیزش‌ها شد، سراسر اروپا را خیره نقش بازی خود کرد، به گفته مارکس «شبح در گشت و گذار» عصر گردید و بر اندام طبقه سرمایه‌دار کم یا بیش رعشه انداخت. سازماندهی بزرگترین اعتصابات، در انگلیس، آلمان، فرانسه، اتریش، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، سوئیس، هلند، از کار انداختن چرخه تولید برای مدت‌های طولانی چندین ماهه، کمپین همبستگی انترناسیونالیستی و همسنگر شدن کارگران قاره در جدال علیه بورژوازی و دولت هر کشور، میدان‌داری پرشکوه، حماسی و تاریخی توده کارگر فرانسه در انقلاب ژوئن ۱۸۴۸، برپائی انترناسیونال اول و شکوهمند تر و شورانگیزتر از همه قیام کموناردها، صفحات پردرخشش کارنامه جنبش کارگری اروپا در این دوره است. کارگران این کارها را انجام دادند، همه زور خود را در مقابل سرمایه به کار گرفتند، قدرت موجود طبقاتی خود را علیه دشمن اعمال نمودند، به نظم سرمایه نیاویختند، طناب قانون و حقوق و مدنیت

سرمایه را بر گلوی کارزار طبقاتی نینداختند، اما با همه این‌ها شکست خوردند، شکستی که برای پرولتاریا از توازن قوای نامساعد، موقعیت ضعیف تر در مقابل دشمن می‌گفت، پیامش نیز آن بود که باید سازمان یافته تر، رادیکال تر و سرمایه ستیز تر به میدان آمد، اما برای بورژوازی طلایگان طلوع پاره ای فتوحات شد. نظام سرمایه‌داری شکست این دوره مبارزه طبقاتی توده کارگر اروپا و دنیا را پلکان عروج پرشتاب خود به یک قدرت غول پیکر و اختاپوسی اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، اطلاعاتی، علمی، میلیتاریستی با عظیم ترین زرادخانه‌های کشتار جمعی در یک سو و شستشوی مغزی در سوی دیگر نمود. با احساس امنیت از خطر طغیان جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر کل دستاوردهای علمی، فنی، اطلاعاتی، تکنیکی تا آن روز بشر را دستمایه ارتقاء بارآوری کار، کاهش مستمر کار لازم و افزایش فزاینده کار اضافی کارگران دنیا، توسعه انباشت در سراسر جهان، گشایش روزافزون حوزه‌های نوین پیش ریز سرمایه با ترکیب آلی پائین و استثمار نیروی کار شبه رایگان کرد. سرمایه اجتماعی چند کشور اروپائی به شکل حیرت انگیزی بالید. در طول چند دهه ره چندین قرنی پیمود. بازار اروپا از انباشت دم کرد و صدور غرنده سرمایه مؤثرترین راه چالش بحرانهای کوبنده گردید.

بحث مسلما بر سر آن نیست که پروسه انکشاف انفجارآمیز سرمایه‌داری یا پایه‌های عام تاریخی و عوامل مادی و تکنولوژیک این روند از بطن شکست جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر روئید!! هدف بدون شک سرهمبندی این توهّمات هذیان آلود نیست. بنمایه کلام آنست که شکست جنبش ضد سرمایه‌داری این دوره توده‌های کارگر اروپا و امریکا، بورژوازی و شیوه تولید سرمایه‌داری را از چنگال قهر رادیکال و رهائی آفرین این جنبش، از خطر انقلابات جاری، سرکش و سرمایه ستیز قرن نوزدهمی پرولتاریا و در همین راستا از مهلکه سقوط و سرنگونی خارج ساخت. حادثه ای که برای بورژوازی اعتماد به آینده و برای سرمایه‌داری اطمینان به بقا فراهم آورد، به طبقه سرمایه‌دار، متفکران، دولتمردان و اندیشمندان فرصتی طلائی داد تا در هموارسازی راه انکشاف و استیلای

سراسری و بین‌المللی نظام گند و خون سرمایه‌داری بدون دغدغه خیال، مرکب پیروزی رانند.

نظام سرمایه‌داری با عبور از دوره مذکور و از سالهای آخر سده نوزدهم به بعد، وارد فاز کاملا جدیدی شد، دیگر در هیچ کجا، با جنبشی آراسته به نقش بازی نافذ آحاد کارگران، جنبشی که تجلی سرمایه ستیزی واقعی توده وسیع کارگر در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی باشد، رو به رو نشد. با پرخروش ترین اعتصابات اتحادیه‌ای، حماسی ترین انقلابات متکی به طغیان قهرآلود کارگران، شورش‌ها و قیامهای غیرقابل شمار، با همه این‌ها مواجه گردید، اما با جنبش کارگری و قیام‌های قرن نوزدهمی توده کارگر دست به گریبان نشد، از دهه پایانی سده نوزده به بعد، دیگر سوسیال دموکراسی، رفرمیسم راست سندیکالیستی، کمونیسم خلقی لنینی، امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، احزاب اردوگاهی و در یک کلام سوسیالیسم بورژوائی بود که زمام امور جنبش کارگری را در دست داشت، این جنبش را بالا و پائین می‌کرد، پشت سر خود به صف می‌نمود، از ریل مبارزه رادیکال طبقاتی، ریل کارزار ضد کار مزدی، خارج و پیاده نظام انقلاب دموکراتیک، استعمار ستیزی ناسیونالیستی، ضدیت خلقی با «امپریالیسم»، جنبش حق تعیین سرنوشت ملی و نوع اینها می‌نمود. در همه این حالات خطر جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر را از سر سرمایه‌داری رفع می‌کرد، کل ظرفیت و توان طبقاتی توده‌های کارگر دنیا را در گورستان قبول نظام بردگی مزدی مدفون می‌ساخت یا در خدمت گسترش، تحکیم و ماندگاری این نظام به کار می‌گرفت. طبقه‌ای که سلسله جنبان پویه تکوین تاریخ عصر بود و مانیفست رهایی بشر در دست، جنگ آخر انسان برای نابودی سرمایه‌داری را پیش می‌راند، به شکل فاجعه باری عمده و اگره مستأصل راهبردهای منحط و ماوراء ارتجاعی بورژوازی شد. در لجنزار حق رأی، دموکراسی و رفرمیسم اتحادیه‌ای پاسدار سرمایه‌داری پوسید و فسیل گردید، در بخش اعظم جهان پشت سر احزاب لنینی و بورژوازی اردوگاهی، بیرق انقلاب برای «رشد آزاد

سرمایه‌داری» افراشت!! طبقه ای که یک قرن قبل از آن بر پارلمان سرمایه می‌شورید، سلاح خود را به سینه نمایندگان مجلس سرمایه فشار می‌داد و فریاد می‌کشید که: دوران شما تمام! و عصر، عصر ماست! اینک در همان نقطه، نقش هیزم خشک تنور پارلمان‌تاریسم بورژوازی را بازی می‌کرد و در چند قاره دیگر، در آسیا، آفریقا، امریکای لاتین و حتی همان اروپا، با ارتجاعی ترین بخش‌های بورژوازی صف خلق تشکیل می‌داد!! «جبهه متحد انقلاب»!!، «ائتلاف ضد امپریالیستی»!! بر پا می‌کرد تا راه را برای «رشد آزاد سرمایه‌داری» هموار سازد!! نظام بردگی مزدی به یمن این وضعیت نه فقط باقی ماند که هر روز از روز پیش، بسی نیرومندتر شد. آزاد، آزاد از دغدغه تعرض کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی توده‌های کارگر، به سراسر جهان شاخ و برگ کشید و تسلط پیدا کرد.

قرن بیستم شاهد یکه تازی فازی از سرمایه‌داری گردید که در پروسه انکشاف اختاپوسی خود، فشار هیچ جنبش رادیکال کارگری پرچمدار پیکار برای محو کار مزدی را بر سینه خود سنگین نمی‌دید. بقای همراه با توسعه بشرستیز این نظام در غیاب چنان جنبشی، عملاً بستر از همه لحاظ مساعد قربانی شدن و له گردیدن روزافزون نسل‌های متوالی بشریت کارگر و فرودست در زیر چرخ ارزش افزائی و ارابه قدرت سرمایه جهانی شد. اگر در چند کشور اروپای غربی و شمالی برای خاموش سازی کامل آخرین شعله‌های کمونیسم ضد سرمایه‌داری، خود را به تأدیه اندک غرامتی در شکل بیمه بازنشستگی، درمان، بیکاری، «انتخابات آزاد»، حق تشکیل سندیکا، حزب یا نوع اینها محتاج می‌یافت، در سایر نواحی دنیا، پرداخت حتی یک سنار از این گونه هزینه‌ها را نیاز حاکمیت، سودآوری و خودافزائی سرمایه‌های خود نمی‌دید. نه فقط هیچ احتیاجی به قبول چنان هزینه ای احساس نمی‌نمود که هر ریال غرامت پرداختی در گوشه ای از دنیا برای تحکیم پایه‌های قدرت خود را با فشار انفجارآمیز شدت استثمار میلیاردها کارگر مناطق دیگر جبران نمود. شیوه تولید سرمایه‌داری با این توصیف و دستیازی به

این شرایط در پهنه انباشت، خودگستری و رشد غول آسا، وارد مراحل شد که پیش از آن در ذهن هیچ نماینده فکری، اقتصاددان و دانشور این نظام نمی‌گنجید. حجم کل سرمایه اجتماعی تمامی کشورها که در طول سده نوزدهم، با افزایشی صد برابری باز هم از چند صد میلیارد دلار امریکا تجاوز نمی‌نمود، در دهه اول سده بیستم مرز تریلیون دلار را پشت سر نهاد. در ۱۹۷۰ سقف ۳۰ تریلیون دلار را خراش زد، در دهه ۸۰ به بالاتر از ۹۰ تریلیون دلار رسید. در پایان قرن مذکور به مرز ۱۲۰ تریلیون دلار نزدیک گردید و بالاخره در سال پایانی دهه دوم قرن بیست و یکم از ۴۰۰ تریلیون دلار گذشت. این رشد کهکشانی طوفان آمیز، بدون هیچ مبالغه و لفظ بازی، هزینه ای به سهمگینی نابودی نسل‌های متوالی بشر، بر گرده تاریخ تکامل جوامع انسانی بار کرد. میلیاردها کارگر، نسل بعد از نسل کار کردند، هر چه بیشتر و دهشتناک تر خود را فرسودند، اما به جای آفرینش مایحتاج راستین زندگی زلال انسانی، به جای سوزاندن و نابود ساختن ریشه هر نوع فقر، برپائی دنیای انسان‌های آزاد، برابر، مستغنی و فارغ از هر گونه کاستی و احتیاج، به جای خلق پایه‌های مادی و اجتماعی رها ساختن انسان از هر قید، حتی قید کار، آری به جای این‌ها، فقط سرمایه آفریدند، فقط سهمناک تر و ژرف از محصول کار خود دور شدند، فرآورده‌های کار خود را خدای قاهرتر، مخوف تر و درنده تر مسلط بر هست و نیست خود کردند، خود را گرسنه تر، مفلوک تر، حقیرتر، فرومانده تر، زبون تر و سرمایه را نیرومندتر، فربه تر، مستولی تر، فرمانروا تر، درنده تر و سیری ناپذیرتر ساختند. این روند فقط یک نتیجه می‌توانست به بار آرد و فرجام آن از همه لحاظ روشن بود. اینکه کلیه دستاوردهای دانش بشری در خدمت افزایش بدون هیچ عنان بارآوری کار اجتماعی، تنزل بی انتهای کار لازم طبقه کارگر، سیر صعودی انفجار آمیز کار اضافی، هر چه کهکشانی تر شدن بخش ثابت سرمایه بین المللی، کاهش نسبی لحظه به لحظه جزء متغیر سرمایه جهانی، افزایش مستمر متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در دنیا، تشدید فزاینده و تکرار بی امان شرایط پیشی گیری نرخ انباشت سرمایه از نرخ تولید

اضافه ارزش، افت پی در پی نرخ سودها، وقوع زلزله وار بحران‌ها، کوبنده تر شدن هر چه بیشتر بحران‌ها و سرریز هر چه سونامی وارتر عوارض این بحران‌ها بر زندگی توده‌های کارگر جهان، اینها تنها و تنها نتایج زنجیروار، محتوم و غیرقابل گریز روند مذکور بود. حوادثی که گام به گام و هر بار بسیار سهمگین تر از بار قبل رخ دادند و بشریت را تا دورترین مرزهای فنا و زوال و نابودی فراراندند.

چالش این انحطاط و تباهی را فقط یک جنبش نیرومند رادیکال ضد کار مزدی می‌توانست بر دوش گیرد، اما چنین جنبشی در میدان مبارزه طبقاتی حضور نداشت. توده‌های کارگر بخش مهمی از دنیا در گورهای دستجمعی و سراسری رفرمیسم منحط اتحادیه ای دفن بودند، هر روز وجود فیزیکی خود را بیش از روز پیش، پیچ و مهره ماشین سودسازی سرمایه می‌کردند و هر لحظه وخیم تر و هولناک تر از لحظه قبل شعور، فکر، اراده، اختیار یا کل موجودیت انسانی خود را در نظم سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری منحل می‌نمودند و از سرمایه ستیزی رادیکال تهی می‌ساختند. در بخش عظیمی از دنیا نیز لشکرهای غیرقابل شمار کارگران پشت سر احزاب لنینی برای قطع دست «امپریالیسم تنزیل خوار» سد راه انکشاف آزاد، غیریونکری و نوع اروپائی سرمایه‌داری جهاد می‌کردند. در چنین وضعی آنچه با شتاب پیش می‌تاخت همان فرایندی بود که اشاره شد. هر چه کارگران جهان تولید می‌نمودند سرمایه می‌شد، این سرمایه‌ها برای بازتولید و بقای خود به اقیانوس‌های پرخروش سود نیاز داشتند، توده کارگر باید باز هم سود بیشتر تولید می‌نمود، بورژوازی برای حصول این هدف باید بر شدت استثمار می‌افزود، هزینه بازتولید نیروی کار را به گونه ای موحش تنزل می‌داد، بارآوری کار را بالا می‌برد، جمعیت هر چه عظیم تری از کارگران دنیا را بیکار می‌ساخت و نفرین شدگان بی شمار بیکار را راهی برهوت‌های فرساینده و مرگرای گرسنگی می‌کرد. روند مورد گفتگو در نیمه دوم سده بیستم وارد فازی کاملا

تازه و بی سابقه شد. ارقام سود خالص کل سرمایه در دنیا منحنی صعودی زیر را به نمایش نهاد.

میلیارد دلار امریکا

دوره	سود خالص	دوره	سود خالص
دهه شصت	۱۱۳۵۶	دهه هفتاد	۱۸۰۰۰
دهه هشتاد	۲۸۴۰۶	دهه ۹۰	۳۸۰۰۰
سال ۲۰۰۰	۵۰۰۰۰	سال ۲۰۱۸	۸۳۰۰۰

(جدول ۱)

منبع: سایت اینترنتی Economifacta

ارقام جدول در کنار داده‌های مربوط به نرخ اشتغال، در جه بارآوری کار، متوسط ترکیب آلی سرمایه جهانی و عوامل دیگر در این دوره ها، به روشنی نشان می‌دهد که گذشت هر سال با رکورد تازه ای در افزایش نرخ اضافه ارزش‌ها و کاهش همزمان نرخ سودها همراه بوده است. ترکیب سرمایه مستمرا بالا رفته است، فشار استثمار سهمگین تر شده است، اضافه ارزش‌ها به رغم افزایش طغیان آمیز، به دلیل سیر تصاعدی افراطی انباشت سرمایه، در نرخ سودهای به مراتب پائین تری ظاهر گردیده است. متوسط جهانی این نرخ سود که در شروع دهه ۶۰ سده بیستم حدود ۳۷ تا ۴۰٪ بوده است، در دهه ۷۰ به ۳۰٪، دهه هشتاد ۲۸٪، دهه ۹۰ ۲۵٪، در شروع قرن بیستم ۲۲٪ و بالاخره در انتهای دهه دوم قرن بیست و یکم به زیر ۲۰ درصد افت کرده است. بحث را با نگاهی به جدول زیر پی می‌گیریم.

تغییر حجم کل سرمایه کشورها در فاصله ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ - میلیارد دلار - منبع:

credit suisse (جدول ۲)

ردیف	سال ۲۰۰۰	۲۰۰۵	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۱۹
-	116 907	178 652	238 958	289 934	360 603
۱	42 320	59 921	60 230	83 586	105 990
۲	3 704	8 523	24 735	46 546	63 827
۳	19 904	19 476	24 800	21 555	24 992
۴	6 160	9 037	11 892	11 990	14 660
۵	6 565	10 949	10 965	13 871	14 341
۶	4 704	9 679	13 479	11 575	13 729
۷	1 230	2 380	5 900	8 719	12 614
۸	5 522	9 457	11 504	10 489	11 358
۹	2 612	4 357	6 717	6 900	8 573
۱۰	2 497	6 905	8 670	6 167	7 772
۱۱	1 715	3 512	4 843	6 125	7 302
۱۲	1 500	3 480	6 097	6 418	7 202
۱۳	1 786	2 287	3 024	3 340	4 062
۱۴	1 273	1 737	2 522	3 401	3 877
۱۵	1 591	2 524	3 311	2 999	3 719
۱۶	736	1 127	3 169	2 750	3 535
۱۷	840	920	1 424	2 286	3 066
۱۸		876	1 745	1 786	3 052

2 701	2 387	1 585	1 445	1 219	مکزیک	۱۹
2 194	1 943	1 953	1 488	931	بلژیک	۲۰
2 049	1 786	1 511	966	522	سوئد	۲۱
1 950	1 576	1 615	1 188	669	اتریش	۲۲
1 823	1 328	1 120		367	اندونزی	۲۳
1 771	1 385	1 388	894	450	لهستان	۲۴
1 098	904	955	762	419	پرتغال	۲۵
1 381	1 070	589		324	سنگاپور	۲۶
1 355	1 755	1 711	1 017	442	ترکیه	۲۷
1 271	1 048	1 022	799	451	دانمارک	۲۸
1 556	1 179				عربستان سعودی	۲۹
	775				ایران	۳۰

برای لحظه ای به داده‌های جدول بالا خیره شویم. مقدم بر هر چیز باید توضیح دهم و بر توضیح خویش تأکید کنم که «کردیت سویس» در گزارش خود به طور مشخص از حجم سرمایه اجتماعی کشورها صحبت ننموده است، به جای آن لفظ رایج «ثروت ملی» یا «دارائی‌های ملی» را به کار گرفته است. گزارش اما منظور خود از ثروت ملی را کم یا بیش روشن کرده است. از جمله اعلام داشته است که کل سرمایه گذاریهای زیربنائی، صنایع، دستاوردهای صنعتی و تکنولوژیک، مستغلات، بازار سهام، منابع طبیعی، املاک و نوع این‌ها را «دارائی‌های ملی» می‌خواند. داده‌هایی که ولو از انطباق کامل یا مطمئن بر آنچه مارکس «سرمایه اجتماعی» می‌نامد برخوردار نیستند، اما قطعا به آن نزدیک هستند. بر همین مبنی و به ویژه از این لحاظ که اطلاعات دقیق تری به دست نیاوردیم، از همین اقلام به عنوان میزان تقریبی سرمایه اجتماعی کشورها استفاده

نمودیم. این را هم اضافه کنیم که شواهد به اندازه کافی بانگ می‌زنند که حجم واقعی سرمایه جهانی و طبیعتاً سرمایه اجتماعی ممالک مختلف نه کمتر از ارقام مندرج در گزارش «کردیت سویس» که یقیناً به گونه چشمگیری از آن افزون تر است. همه اقتصاددانان بورژوازی قبول دارند که نسبت سرمایه اجتماعی کشورها به آنچه «تولید ناخالص ملی» نام دارد، منوط به بالا یا پائین بودن میانگین روز ترکیب ارگانیک سرمایه ها، ۵ تا ۶ برابر است. اگر این ضریب را مبنا قرار دهیم آنگاه حجم کل سرمایه جهانی در سال ۲۰۲۰ بالای ۵۰۰ تریلیون و شاید ۵۵۰ تریلیون دلار امریکا خواهد بود، در حالی که گزارش «کردیت سویس» ۴۰۰ تریلیون را قله آخر کل «دارائی های» موجود جهان دانسته است!! به جدول شماره ۳ نظر اندازیم.

حجم کل سرمایه جهانی و چگونگی توزیع آن

در قاره‌های مختلف در سال ۱۹۲۰ - میلیارد دلار امریکا

100 %	400 200	کل جهان	1
31 %	124 000	امریکای شمالی	2
23,33 %	93 400	اروپا	3
20,33 %	81 400	چین	4
13,89 %	55 600	آسیا بدون احتساب چین و هند	5
4,4 %	15 500	هندوستان	6
2,45 %	9 800	امریکای لاتین	7
1,17 %	4 700	افریقا	8

منبع بالا (جدول ۳)

به دنبال توضیح بالا به جدول شماره ۲ باز گردیم. آنچه رؤیت می‌گردد، اگر تکان دهنده ترین و عصیان آورترین اتفاقات تاریخ زندگی بشر نیست اما حداقل یکی از آنها است. پیش تر در همین نوشته حاضر اشاره شد که تاریخ ظهور نخستین رخساره‌های تولید

سرمایه‌داری به قرن ۱۴ میلادی بر می‌گردد. از این که بگذریم گسترش حیرت‌انگیز این شیوه تولید در انگلیس و سپس مابقی ممالک اروپای جنوبی و غربی، در سده‌های هفده و هجده میلادی واقعیت‌عریانی است. با همه اینها حجم کل سرمایه جهانی در این نظام تا شروع قرن بیستم به زحمت مرز یک تریلیون دلار را پشت سر نهاده بود، اما در طول همین قرن تا بالای ۱۱۶ تریلیون دلار پیش‌تاخته است. کانون اصلی حیرت البته نه اینجا، که از این به بعد است. رقم مذکور یا حجم سرمایه حاصل‌استثمار طبقه کارگر بین‌المللی فقط در فاصله میان ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹ از ۱۱۶ تریلیون به ۳۶۰ تریلیون افزایش پیدا کرده است. از این هم بسیار تکان‌دهنده تر و سرگیجه‌آورتر، یک سال بعد در سال ۲۰۲۰ از مرز ۴۰۰ تریلیون دلار عبور کرده است. نکته تکمیلی این ارقام بهت‌انگیز اینکه درست در همین فاصله شاهد وقوع بحران طوفان آسای ۲۰۰۸ بوده ایم. بحرانی که غولهای نامدار اقتصاد سیاسی سرمایه در توصیف کوبندگی آن خود را ناتوان خواندند، ابعاد ویرانی‌آفرینی‌اش را از بحران دهه ۳۰ سده پیش بسیار سهمگین تر نامیدند. فقط تراست‌های عظیم‌الجثه صنعتی و مالی امریکا در طول چند ماه بیشتر از ۱۰۰۰ میلیارد دلار ارزش خود را از دست دادند. بورس «وال استریت» در طول فقط ۱۰ روز ۲۰٪ کل بهای خود را از دست داد. کاهشی که در تاریخ ۱۱۲ سال بازار بورس بی سابقه بود. مؤسسات مالی نیرومند و غول‌پیکری مانند «لیمن برادرز»، «فنی‌مای»، «فردی‌مک»، «مورگان استانلی»، «مریل‌لینچ»، «اچ‌او‌بی‌اس‌ال‌سی»، «هیپو رال استات» و قدرت بدون هیچ‌همتای بیمه جهان «آی‌ای‌جی» همه و همه در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند و رئیس صندوق جهانی پول اختار داد که کل جهان سرمایه‌داری بر لبه تیز پرتگاه قرار گرفته است. طبقه سرمایه‌دار جهانی و یکایک دولتهای سرمایه‌داری تا چند سال بعد از این بحران، محور مهم برنامه ریزی‌ها و سیاستگذاری‌های خود را بر چگونگی پالایش و چالش آن، به زبان زمینی و واقعی، سرشکن‌سازی هر چه فاجعه‌بارتر عوارض بحران بر زندگی توده‌های کارگر متمرکز

ساخته بودند. بگذریم، چنین زلزله ویرانگری هم در طول همین فاصله بیست ساله رخ داد، اما باز هم حجم کل سرمایه جهانی از ۱۱۶ تریلیون به بالای ۴۰۰ تریلیون دلار عروج کرد. در اینجا یک پرسش اساسی مطرح می‌گردد، پرسشی که تا سرمایه‌داری هست همیشه و همه جا برای کل توده‌های کارگر دنیا حیاتی‌ترین و بنیادی‌ترین پرسش است. اینکه افزایش انفجارآمیز و بغایت خیره ساز حجم سرمایه در این فاصله کوتاه زمانی از کجا نشأت می‌گیرد؟ دقت کنیم که بحث بر سر سرچشمه واقعی تولید سود و سرمایه نیست. این را هر کارگری با سلول، سلول وجود خود، به حکم هستی اجتماعی خویش، به بهای دنیای رنج، محرومیت، استثمار و فلاکتی که تحمل نموده است، حتی بدون نیاز به هیچ سواد مکتبی به اندازه کافی می‌داند، سخن نه از منشاء تولید سرمایه‌ها که از افزایش سرطانی بهت‌انگیز ۲۸۴ تریلیون دلاری آنها در طول فقط ۲۰ سال است. ریشه این افزایش در کجاست، آیا تعداد کارگران دنیا در این فاصله زمانی ۴ برابر گردیده است؟! چنین چیزی چندش‌آورترین هذیان است. آیا شمار بیکاران کره‌خاکی کاهش یافته و جمعیت شاغلان طغیان کرده است. واقعیت دقیقاً ضد این است. بیکاری در همه این سالها سیر صعودی پیموده و به طور خاص در سالهای بعد از غرش بحران ۲۰۰۸ وحشتناک بالا رفته است.

این افزایش سرطانی طغیان‌آلود فقط یک دلیل دارد، فشار استثمار کارگران جهان در همین بیست سال تا ۴ برابر افزایش یافته است، ابعاد جدائی توده‌های کارگر دنیا از کار و محصول کار خویش چهار مرتبه بیش‌تر از گذشته تعمیق شده است، نرخ استثمار یا نرخ ارزش‌اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر بین المللی ۴۰٪ بیشتر از ۲۰ سال قبل گردیده است. سکنه کارگر کره‌ارض چهار مرتبه سهمگین‌تر از دو دهه پیش، به ورطه تباهی و سقوط از هستی افتاده‌اند. فقر و گرسنگی و فلاکت و بیخانمانی کارگران چندین برابر شده است. بهداشت، درمان و مراقبت‌های ابتدائی پزشکی آنان از همان وضعیت رقت‌بار دو دهه پیش خود هم، چهار مرتبه وخیم‌تر و مرگبارتر گردیده است.

توازن میان کار اضافی و لازم طبقه کارگر در سطح جهانی و مستقل از تمایز میان ابعاد فشاری که بر لایه‌های مختلف این طبقه وارد می‌شود، چهار بار به زیان کارگران و به نفع سرمایه‌داری تغییر کرده است. بردگان مزدی سرمایه حتی در قیاس با همین ۲۰ سال پیش، بسیار مفلوک تر، فرسوده تر، گرسنه تر، گورخواب تر شده اند و سرمایه هر چه نیرومندتر، کهکشانی تر و غول پیکرتر گردیده است. اینها نکاتی است که گفتنشان با زبان یا بیان آن‌ها با قلم بسیار ساده است اما برای میلیاردها کارگری که با سلول، سلول هستی خود آن را درد کشیده اند نه فقط دشوار که ناممکن است. به جدول بعدی نگاه کنیم.

درصد اضافه ارزش‌های سالانه نسبت به کل سرمایه اجتماعی در بخش‌های

مختلف سرمایه جهانی

ردیف	نام کشور	سرمایه اجتماعی	ارزش اضافی	درصد افزایش
۱	ایالات متحده	105 990	22 675	20 %
۲	چین	63 827	16 642	27 %
۳	ژاپن	24 992	5 378	20 %
۴	آلمان	14 660	4 320	27 %
۵	بریتانیا	14 341	3 125	21 %
۶	فرانسه	13729	3 000	21 %
۷	سوئد	2 049	۶۲۶	30 %
۸	ایتالیا	11 358	2 107	18 %
۹	هند	12 600	3 050	24 %
۱۰	کانادا	8 573	1 900	22 %
۱۱	کره جنوبی	7 302	1 900	26 %

21 %	825	3 877	سوئیس	۱۲
27 %	1 013	3 719	هلند	۱۳
26 %	580	2 194	بلژیک	۱۴
42 %	1 500	3 535	برزیل	۱۵
59 %	1 800	3 052	روسیه	۱۶
44 %	1 200	2 701	مکزیک	۱۷
64 %	1 159	1 823	اندونزی	۱۸
27 %	375	1 381	سنگاپور	۱۹
59 %	800	1 355	ترکیه	۲۰
41 %	308	759	شیلی	۲۱
53 %	296	562	کلمبیا	۲۲
57 %	388	682	مالزی	۲۳
88 %	683	775	ایران	۲۴
42 %	330	770	افریقای جنوبی	۲۵
53 %	402	764	فیلیپین	۲۶
60 %	226	377	پرو	۲۷
135 %	419	311	آرژانتین	۲۸
38 %	379	697	بنگلادش	۲۹
45 %	355	797	ویتنام	۳۰

منبع: credit suisse (جدول ۴)

بر اساس گزارش بانک جهانی حجم کل اضافه ارزش‌های تولید شده توسط توده‌های کارگر دنیا یا آنچه که بورژوازی «تولید ناخالص جهانی» می‌نامد، در سال ۲۰۲۰ بالغ بر

۹۴ تریلیون دلار بوده است. اگر این میزان ارزش اضافی را برحجم کل سرمایه جهانی که مطابق جدول ۳ از مرز ۴۰۰ تریلیون دلار گذشته است تقسیم کنیم به رقم تقریبی ۲۴٪ خواهیم رسید. رقمی که قطعاً متوسط واقعی نرخ سود سرمایه بین‌المللی نیست اما می‌تواند مبنای قابل‌اتکائی برای تخمین این نرخ باشد.

در جدول شماره ۴ می‌بینیم که درصد افزایش سالانه سرمایه اجتماعی، در ممالکی مانند مالزی، ترکیه، پرو، اندونزی، ایران و آرژانتین به ترتیب ۵۷٪، ۵۹٪، ۶۰٪، ۶۴٪، ۸۸٪ و بالاخره ۱۳۵٪ بوده است، درحالی که این رقم برای امریکا، ژاپن، انگلیس، ایتالیا، سوئیس، آلمان، کانادا، فرانسه و کشورهای مشابه از ۱۸ تا ۲۱٪ نوسان داشته است، در شیوه تولید سرمایه‌داری هیچ تک سرمایه، هیچ قلمرو خاص تولیدی و سرمایه اجتماعی هیچ کشوری، مگر در موارد استثنائی مجرد اضافه ارزش‌های حوزه پیش ریز خود را تصاحب نمی‌کند، بالعکس، کل اضافه ارزش‌های جهانی به حکم قوانین سرشتی و خودجوش سرمایه مانند قانون تشکیل قیمت تولیدی، نرخ سود عمومی، رقابت، میان سرمایه‌ها، سرمایه اجتماعی کشورها و قطب‌های مختلف سرمایه توزیع می‌گردد. چگونگی توزیع آن نیازمند بحثی طولانی است که قطعاً جایش در اینجا نیست. آنچه بدیهی است آنست که انحصارات غول‌پیکر، قطب‌های نیرومندتر یا سرمایه اجتماعی ممالک برخوردار از بارآوری کار بالاتر، قدرت رقابت سهمگین‌تر، نقش عظیم‌تر در بازار جهانی سرمایه، توان اثرگذاری بیشتر بر فرایند تشکیل قیمت تولیدی و نرخ سود، بر سهمی از اضافه ارزش‌های تولید شده در خارج از قلمروهای ویژه پیش ریز خود نیز چنگ می‌اندازند، با همه این‌ها طبقه سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری هر کشور با راه اندازی توفان تشدید استثمار توده‌های کارگر، با تبدیل معیشت و دارو و درمان یا هست و نیست کارگران به اضافه ارزش‌های باز هم غول‌آس‌تر، هر ریال ارزش اضافی از دست داده را تا چند برابر جبران می‌کند.

یک مرور دقیق و موشکافانه در آنچه تا اینجا گفتیم یک نکته را بیش از همه نکات دیگر برجسته می‌سازد. نکته ای که در عین حال محور واقعی گفتگو و شالوده‌کنندگاو ما در این نوشته نیز بوده است. کل داده‌ها بانگ می‌زنند که نفس غرش بحران‌های اقتصادی بدون حضور میدان دار، آگاه، سازمان یافته، شورائی و ضد کار مزدی توده‌های کارگر، نه فقط معضل تعیین کننده ای برای بقای سرمایه‌داری نیست که سرمایه می‌تواند آن را سلاح مؤثر دست خود برای ماندگاری هر چه انسان ستیزانه تر خود به کار گیرد. نظام سرمایه‌داری تاریخا چنین نموده است و آنچه در همین بیست سال اخیر، در فاصله زمانی کوتاه میان ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ اتفاق افتاده است، گویاترین و قاطع ترین سند بر صحت این ادعا است. حجم سرمایه جهانی در این دو دهه سه برابر کل قرن بیستم افزایش یافته است، حال آنکه در همه این سالها بخشی از سرمایه بین المللی اسیر بحران بوده است. «نرخ رشدها» در این بخش، کاهش تاریخی داشته و در مدار افت سیر می‌نموده است. از همه مهم تر و حیرت انگیزتر، بحران رعدآسای ۲۰۰۸ نقش زلزله ای مهیب را در چرخه تولید سرمایه جهانی بازی می‌کرده است. چرا چنین است؟؟ پرسش مهمی است، اما پاسخ آن نیز بیش از حد آسان است. مادام که میلیاردها کارگر، یگانه راه بقای امروز تا فردای خود و کودکان خود را در فروش نیروی کار ولو به نازل ترین بها، ولو به صورت شبه رایگان می‌بینند، سرمایه‌داری برای چالش بحرانهای خود حتی توفنده ترین آنها اصلا عاجز نیست و احساس خطر نمی‌کند، نرخ سودها قطعا زیر فشار سیر صعودی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه افت می‌کند، روند انباشت بلاتردید از روند تولید ارزش اضافی پیشی می‌گیرد، اما نظام بردگی مزدی را چه غم؟؟!! که راه برای تشدید باز هم سهمگین تر استثمار کارگران دنیا باز است. چه غم؟؟!! که دیوار اتحادیه‌های کارگری نیرومند جهان راه خیزش هر موج ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر جهانی را در نطفه منکوب می‌کند، به عقب می‌راند و اساسا مانع شکل گیری آن می‌گردد. چه غم؟؟!! که جنبش دموکراسی طلبی، جامعه مدنی و حقوق بشر احزاب،

فکر نابودی سرمایه‌داری را در شعور توده کارگر بمباران کرده و جای هیچ نگرانی برای سرمایه باقی نگذاشته است. چه غم؟؟!! که رفرمیسم منحط مستولی بر جنبش کارگری راه هر میزان نشو و نما، پرورش، بالیدن و استخوانبندی جنبش رادیکال ضد کار مزدی را سد بسته است. مادام که توده‌های کارگر جهان اسیر این وضعیت هستند، برای سرمایه‌داری جای هیچ نگرانی وجود ندارد، سیر نزولی نرخ سودها با تشدید فرایندها انفجارآمیز استثمار کارگران، بالا بردن نرخ اضافه ارزش‌ها خنثی خواهد شد، بحران‌ها به راحتی پالایش و از تمامی مجاری ممکن بر زندگی هر روز در حال سلاخی کارگران دنیا سرشکن خواهد گردید. شرایط روز سرمایه‌داری و وضعیت حاضر جنبش کارگری جهانی چنین است و مادام که در بر همین پاشنه می‌چرخد سرمایه‌داری نیز می‌ماند، می‌توفد و قربانی می‌گیرد.

سرمایه‌داری و پاندمی کووید ۱۹

نکات بالا، به ویژه آنچه در مورد دو دهه آغاز قرن بیست و یک گفته شد، تکلیف این قسمت بحث را هم پیشاپیش روشن می‌سازد. سرمایه‌داری در غیاب جنبش سازمان یافته شورائی و ضد کار مزدی توده‌های کارگر پاندمی کووید ۱۹ را نیز از همان دقایق نخست، تبدیل به یک فرصت برای چالش معضلات خود کرد. درست به همان شیوه و با همان درندگی و جنایت آفرینی که تاریخا در مورد بحران‌های اقتصادی بسیار سرکش و زلزله وار پیش گرفته و اعمال کرده است. کووید با گسترش پاندمیک و برق آسای خود به سراسر دنیا، چرخه تولید و گردش سرمایه جهانی را به ورطه اختلال انداخت. بورژوازی در همه کشورها مطابق معمول و آنچنان که خونمایه طبقاتی اوست عزم جزم نمود تا با قربانی ساختن هر چه انبوه تر و بی دریغ تر توده‌های کارگر، سد راه تعطیلی مراکز کار و توقف چرخه ارزش افزائی سرمایه شود. این کار آن گونه که سرمایه‌داران می‌خواستند امکان پذیر نبود. کووید به کشتار بخشی از کارگران بسنده نمی‌نمود، کل

آنها را در خطر ابتلای حتمی قرار می‌داد و مجبور به ترک محیط کار می‌کرد. بورژوازی حتی با مشاهده این وضعیت و یقین کامل به مرگ و میرهای میلیونی و چندین میلیونی کارگران یا فرزندان آنها، باز هم، حاضر به قبول کمترین افت در شط پرخروش سودها نشد و بر اراده استوار خود برای حضور حتمی توده کارگر در قتلگاههای پرتلفات مراکز تولید و کار پای فشرد. رویکردی که کمی این طرف تر به بن بست خورد، سرمایه‌داران و دولت‌ها برای قربانی کردن سیل وار انسان‌ها در آستانه سود دلخواه هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادند، اما در پیچ وخم محاسبه همین سود، مجبور به بازبینی در سیاست روز خود شدند. فاجعه بسیار عظیمی رخ می‌داد. طبقه کارگر جهانی نبود که در دفاع از حق زنده ماندن خویش چرخ تولید سرمایه و سود را از کار باز می‌داشت و قدرت خود را بر سرمایه تحمیل می‌کرد، کاملاً بالعکس وحوش سرمایه‌دار و دولت‌های آنها بودند که در برنامه ریزی برای حصول سودهای بیش تر یا لاقط تحمل کاهش هر چه کمتر حجم سودها، به واکاوی سیاست‌های روز خود می‌پرداختند. برخی از این دولت‌ها مانند چین با اتکاء به نوع برنامه ریزی و الگوی نظم اقتصادی و سیاسی سرمایه اجتماعی خود، بسیار سریع، در همان روزهای نخست، راه انتقال چرخه کار به درون خانه‌ها و تعطیل نسبتاً وسیع مراکز کار را پیش گرفتند. عده ای مانند کره جنوبی، تایوان، فنلاند کم یا بیش همین الگو را اساس کار خود کردند. امریکای شمالی و اروپا با مدت‌ها تأخیر به گونه ای آشوب زده، بدون انسجام و در سطحی به این سیاست تن دادند و بالاخره بخش وسیعی از جهان سرمایه‌داری نیز بدون داشتن هیچ راهبرد معینی، سیاست امروز و فردای خود را تعیین نموده و پیش بردند. کل این کشورها یا در واقع تمامی بخش‌های مختلف سرمایه جهانی، در یک چیز همگام، همپیوند و همسو بودند. اینکه هست و نیست بیش از ۶ میلیارد سکنه کارگر روز دنیا را وثیقه تداوم چرخه ارزش افزائی سرمایه کنند و افت انباشت را به حداقل رسانند.

سرمایه‌داری برای حصول این منظور به تمامی سبعت‌ها دست یازید، اما باز هم روند پیش ریز سرمایه‌ها متحمل ضربات کاری و کوبنده شد، نرخ انباشت سرمایه یا آنچه بورژوازی «نرخ رشد سالانه» می‌نامد در عظیم‌ترین بخش دنیا به گونه کاملاً چشمگیری پائین آمد. این نرخ علی‌العموم منفی شد، چین به دلائلی که در اینجا اصلاً مجال بحث آن نیست حالت استثناء پیدا کرد. به جدول زیر نگاه کنیم.

درصد کاهش نرخ انباشت سرمایه در نیمه اول سال ۲۰۲۰ در برخی کشورها

نام کشور	سه ماهه اول	سه ماهه دوم	نتیجه
ایالات متحده	-1,3%	-9%	-10,3%
اتحادیه اروپا	-3,3%	-11,3%	-14,6%
حوزه یورو	-3,7%	-11,7%	-15,4%
ژاپن	-0,6%	-8,2%	-8,8%
کانادا	-1,9%	-11,3%	-13,2%
انگلیس	-2,5%	-19,8%	-22,3%
فرانسه	-5,9%	-13,8%	-19,7%
ایتالیا	-5,5%	-13%	-18,5%
آلمان	-1,9%	-9,8%	-11,7%
استرالیا	-3%	-7%	-10%
برزیل	-1,5%	-9,6%	-11,1%
دانمارک	-1,6%	-7%	-8,6%
فنلاند	-1,5%	-3,9%	-5,4%
هلند	-1,5%	-8,5%	-10%
اسپانیا	-5,2%	-17,8%	-23%
سوئد		-8%	-8%
کره جنوبی	-1,3%	-3,2%	-4,5%

منبع: EUROSTAT

داده‌های مربوط به ۱۷ کشور بالا، اگر نه دقیق اما به طور تقریبی در مورد کل دنیای سرمایه‌داری سوای چین و یکی، دو کشور دیگر مصداق داشته است، اما این روند بسیار سریع متوقف شد و جای خود را به نرخ رشدهای مطلوب و دلخواه سرمایه‌داران داد. دولت‌ها به عنوان سیستم شعور، نیروی تدبیر، نهاد چاره‌اندیشی، ساختار برنامه‌ریزی، ابزار سرکوب فیزیکی، فکری و همه چیز سرمایه سرمایه با تمامی ظرفیت و توان خود وارد میدان گردیدند. در یک چشم به هم زدن کل معیشت و دار و ندار زندگی نسل حاضر و تمامی نسل‌های آینده طبقه کارگر جهانی را هیزم اشتعال کوره سودآفرینی سرمایه کردند. تریلیون، تریلیون دلار از حساب معاش، آموزش، بهداشت، درمان، محیط زیست، نگهداری کودکان و سایر حوزه‌های زندگی روز و دهه‌های آتی طبقه کارگر کسر و به حساب سود تراستها، شرکتها و بنگاههای عظیم الجثه یا متوسط و کوچک سرمایه‌داری سرشکن ساختند. جدول زیر صرفاً نمونه‌ای از حاتم بخشی‌های بی دریغ **چند دولت** به سرمایه‌داران از کیسه خالی معیشت توده‌های کارگر **فقط در ماه مارس** سال ۲۰۲۰ است.

تاریخ	نهاد پرداخت کننده	عنوان پرداخت	رقم پرداخت شده
مارس ۲۰۲۰	دولت فدرال ایالات متحده	حمایت از اقتصاد امریکا	5 600 000 000 000 (دلار)
مارس ۲۰۲۰	دولت ایالات متحده	کمک به کسب و کار	1 600 000 000 000 (دلار)
مارس ۲۰۲۰	دولت فرانسه با تأیید EU	کمک به شرکتهای متضرر!	300 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	دولت آلمان	کمک به اقتصاد آلمان	156 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	دولت فرانسه	حمایت از شرکتها	45 000 000 000 (یورو)

مارس ۲۰۲۰	بانک مرکزی اروپا	پشتیبانی اوراق قرضه	756 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	بانک مرکزی امریکا	تأمین اعتبار برای شرکتها	1 000 000 000 000 (دلار)
مارس ۲۰۲۰	دولت سوئد	کمک به اعتبار شرکتها	46 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	بانک مرکزی اروپا	خرید قرضه‌های شرکتها	120 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	بانک مرکزی اروپا	خرید اوراق قرضه	20 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	دولت استرالیا	کمک به شرکتها	24 000 000 000 (دلار)
مارس ۲۰۲۰	دولت بریتانیا	حمایت از شرکتها	350 000 000 000 (پوند)
مارس ۲۰۲۰	دولت سوئد	وام برای کمک به صادرات	46 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	اتحادیه اروپا	کمک به اقتصاد فرانسه	300 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	دولت آلمان	کمک به شرکت‌های درمانی	3 300 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	بانک مرکزی امریکا	خرید اوراق قرضه شرکتها	125 000 000 000 (دلار)
مارس ۲۰۲۰	دولت فدرال آلمان	حمایت از شرکت‌های متوسط	156 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	دولت فدرال آلمان	کمک به اقتصاد آلمان	750 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	بانک مرکزی امریکا	حمایت از کسب و کار	500 000 000 000 (دلار)

مارس ۲۰۲۰	بانک مرکزی امریکا	کمک به شرکت‌ها	300 000 000 000 (دلار)
مارس ۲۰۲۰	دولت امریکا	حمایت از کسب و کار	200 000 000 000 (دلار)
مارس ۲۰۲۰	دولت آلمان	حمایت از شرکت‌های کوچک	156 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	دولت آلمان	کمک به شرکتهای متوسط	50 000 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	دولت آلمان	کاهش مالیات شرکت‌ها	33 500 000 000 (یورو)
مارس ۲۰۲۰	دولت سوئد	کمک به شرکتهای صادراتی	18 000 000 000 (یورو)

منبع: بانک‌های مرکزی امریکا، اتحادیه اروپا و کشورها

ارقام مندرج در جدول که حاصل جمع آن‌ها از ۲۰ تریلیون دلار امریکا افزون تر است فقط در طول مدتی کوتاه تر از یک ماه، با تصمیم دولت‌ها و مؤسسات غول پیکر مالی دنیای سرمایه‌داری، از حساب معیشت، دارو و درمان و آموزش محقر مستمرا سلاخی شده طبقه کارگر بین المللی تاراج و وقف ماندگاری نظام بردگی مزدی گردید. سرمایه‌داری کل بحران‌های خود را به همین سیاق و صد البته از فراوان مجاری دیگر، به کمک ساز و کارهای بسیار انسان ستیزانه و جنایتکارانه دیگر، بر کرده معاش انسان‌های کارگر بار می‌کند. در پرتو اعمال همین سیاست‌های دهشت انگیز ضد انسانی بود که از شروع نیمه دوم سال ۲۰۲۰ نرخ رشدها معکوس شد و منحنی نزولی آن با سرعت صعودی گردید.

نرخ انباشت سرمایه در نیمه دوم سال ۲۰۲۰ در برخی کشورها

نام کشور	سه ماهه سوم	نام کشور دوم	سه ماهه سوم
ایالات متحده	7,4%	آلمان	8,5%
اتحادیه اروپا	11,5%	استرالیا	3,3%
حوزه یورو	12,5%	برزیل	7,7%
ژاپن	5%	دانمارک	4,9%
کانادا	8,9%	فنلاند	3,3%
انگلیس	15,5%	هلند	7,7%
فرانسه	18,7%	اسپانیا	16,7%
ایتالیا	15,9%	کره جنوبی	2,2%

منبع: EUROSTAT

یک سؤال اساسی در اینجا آنست که آیا به راستی سرمایه‌داری در چنین طرفه العینی چرخه تولید خود را «کن فیکون» کرده و نرخ رشدهای منفی ۱۱ تا ۱۹ درصدی را با نرخ‌های متضاد و مثبت طلائی جایگزین کرده است. برای جستجوی پاسخ دقیق، مقدم بر هر چیز باید تعریف رشد و نرخ رشد را در اقتصاد سیاسی بورژوازی کاوید. رشد در این جا، صرفاً رشد میزان سود و نرخ آن است. سود شکل تغییر یافته اضافه ارزش است و اضافه ارزش نیز سوای کار پرداخت نشده طبقه کارگر هیچ چیز دیگر نیست. جدول‌ها می‌گویند که فقط در یک ماه ۲۰ تریلیون دلار به حساب تراست‌ها، شرکت‌ها و بنگاه‌های سرمایه‌داری واریز شده است. این ۲۰ تریلیون فقط در قاره آمریکا و اروپا اتفاق افتاده است و رقم واقعی آن در سراسر دنیای سرمایه‌داری سر به کهکشان می‌ساید. کل این اقلام برای سرمایه جهانی سود است، اضافه ارزش و کار پرداخت نشده توده‌های کارگر نفرین شده کره خاکی است. رشدها و نرخ رشدها از اینجا می‌جوشند.

سرمایه‌داری کل ویرانی‌ها و عوارض هولوکاست وار کووید ۱۹ را هم بسان بحران‌های سرشتی غیرقابل گریز خود، بر زندگی کارگران دنیا بار کرد. تاریخ مالمالام از نحوست و

بشرستیزی این شیوه تولید یا رابطه اجتماعی، در بند، بند هستی خود با این نفیر عجین است که در مقابل این نوع بحران‌ها از پای در نمی‌آید، حتی آن‌ها را به فرصتی برای بقا تبدیل می‌کند. سرمایه‌داری را فقط و میلیون‌ها بار فقط یک چیز از پای در می‌آورد و برای همیشه نابود می‌کند. این فقط غول عظیم تاریخ زندگی انسان، فقط جنبش سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی توده‌های کارگر است که اگر بجنبند، شیرازه موجودیت این نظام را می‌لرزاند، هر اندازه بیشتر خیز بردارد، استخوانهای این اختاپوس را سخت تر خرد خواهد کرد و اگر ببالد، قدرت یابد، برخیزد، بشورد و انقلاب کند، کل سرمایه‌داری را راهی گورستان تاریخ خواهد ساخت. این موضوعی است که ما آن را به تفصیل و به اندازه لازم در جاهای دیگر توضیح داده ایم.

«هاروی» و مشکل کار مولد، نامولد و نظریه ارزش مارکس!! ماه مه ۲۰۲۱

مارکس اولین انسانی است که تفاوت میان کار مجرد و مشخص را کشف کرد. او بر بنیاد همین تشخیص، ارزش هر کالا را کار اجتماعا لازم متبلور در آن تعریف نمود. «هاروی» با فهم این تبیین مشکل دارد و در پویه جستجوی پرتلاطم خویش برای جداسازی کار مولد و نامولد از هم، به این نتیجه رسیده است که معضل ذهن وی معضل «نظریه ارزش» مارکس است!! او ضمن اعلام همدلی با برخی نظریه پردازان دیگر، خیره این پرسش بسیار مهم مارکس شده است که: «چرا کار در قالب ارزش بیان می‌شود و چرا سنجش کار بر حسب مدت زمانی که صرف آن شده، در مقدار ارزش محصول آن بیان می‌گردد؟» هاروی می‌گوید:

«بخش اول این پرسش، چنان بُرنده است که مستقیما به قلب ماجرا می‌زند و ماهیت منحرف مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه را برملا می‌کند: چرا فعالیت خلاقانه ما در مقام انسان، یعنی کار، شکل اجتماعی ارزش یا کار انتزاعی را به خود می‌گیرد؟ ولی کُل نیرویی که پشت این تمایز بالنده PURL وجود دارد، در واقع از بُرندگی این پرسش می‌کاهد؛ چرا که با وجود مقوله‌ی کار نامولد، ما هم یک کل خواهیم داشت و هم زیرمجموعه‌ای در حال گسترش از فعالیت‌های انسانی که علی‌رغم آن که توامان هم تابع شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است و هم برای آن ضرورت دارد، ولی ارزش خلق نمی‌کند، یعنی در قالب ارزش به بیان در نمی‌آید» (دیوید هاروی. همه کارها برای سرمایه ارزش تولید می‌کنند و همه ما علیه ارزش مبارزه می‌کنیم، ترجمه هیوا ناظری) اولین نکته اساسی که «هاروی» از ضرورت تعمق در آن غافل مانده است، اصرار بارز مارکس بر توضیح هر چه دقیق تر «کار مولد» و تمایز آن با «کار نامولد» است.

«کار مولد، بیان کوتاه رابطه، شکل و شیوه‌ی ای است که نیروی کار بر پایه آن در پروسه تولید سرمایه‌داری ابراز وجود می‌کند. تشخیص کار مولد از سایر اشکال کار بیشترین

اهمیت را دارد. چرا که کار مولد شکل کاملا ویژه و شاخص کاری است که کل شیوه تولید سرمایه‌داری و خود سرمایه مبتنی بر آن است» (مارکس). تئوریهای ارزش اضافی) مضمون عبارت بالا را مارکس به کرات، به مناسبت‌های مختلف، در توضیح مسائل مربوط به کالبدشکافی سرمایه‌داری، در نقد ریشه‌ای بر اقتصاد سیاسی و نظرات اقتصاددانان بورژوازی، در مجلدات مختلف گروندریسه، کاپیتال و جاهای دیگر تکرار کرده است. هدف این کار نیز تشریح دقیق تفاوت اساسی میان سرمایه در این شکل تولید، با اشکال پیشین و چرایی خصلت نما بودن سرمایه مولد برای شیوه تولید سرمایه‌داری است. عصاره سخن مارکس در همه این تکرارها آن است که شاخص ماهوی و تعیین کننده سرشت سرمایه‌داری کار مزدی، کار تولید کننده اضافه ارزش، کاری است که با کار اضافی همراه و آفریننده سرمایه می‌باشد.

قانون ارزش، خاص سرمایه‌داری نیست. بنیاد شیوه تولید کالائی به طور کلی است. کار مولد کالا تولید می‌کند، اما هر کار تولید کننده کالا، لزوماً کار مولد نیست. اینکه هاروی در تشخیص تمایز میان کار مولد و غیرمولد دچار چه اشتباهات سترگی است، بعداً صحبت می‌کنیم اما عجالتاً سخن بر سر استنباط نادرست و باژگونه وی از نظریه ارزش مارکس است. او می‌گوید:

وقتی وجود کار نامولد را تصدیق می‌کنیم و همزمان ایمان بیاوریم که بخش عظیمی از کار در نظام سرمایه‌داری کار نامولد است، کار غیرمولد هم هیچ ارزش و اضافه ارزشی ایجاد نمی‌کند، پس باید عدم برندگی یا ناکارآمدی نظریه ارزش مارکس را هم اذعان نمائیم!!! آنچه هاروی حاضر یا قادر به واکاوی آن نیست این است که مارکس بحث کار مولد و غیرمولد را پیش‌نکشیده است تا بگوید کل کارهایی که در تولید سرمایه‌داری یا اشکال تولیدی پیشین انجام می‌گیرد و انجام گرفته است، همگی تولید کننده ارزش یا حتی آفریننده کالا هستند!! بالعکس او همین مبحث کار مولد و غیرمولد را با نقد طنزآمیز این پندارها آغاز می‌کند. «فیلسوف ایده تولید می‌کند، شاعر شعر،

آخوند موعظه، مدرس رساله، جنایتکار جنایت و این آخری با جنایت آفرینی خود، حقوق جزا، سیستم پلیسی، عدلیه، هیأت منصفه، جلا، عواطف، احساسات، همه این‌ها را خلق می‌نماید!!» (نقل به مضمون)

مارکس این نقطه عزیمت را آگاهانه و نقشه مند انتخاب می‌کند تا بگوید: اولا، در سرمایه‌داری هم مثل مناسبات مستولی گذشته انواع کارها وجود دارد، کارهایی که می‌توانند مولد یا غیرمولد باشند، تولید کننده ارزش باشند یا هیچ ارزشی تولید نمایند، آفریننده کالا گردند یا حتی کالائی هم پدید نیارند. ثانیا و از این مهم تر و بنیادی تر آنکه شالوده وجود یا بنمایه هستی سرمایه‌داری بر کار مولد، کار آفریننده ارزش اضافی و نه هیچ شکل دیگر کار استوار است. مارکس این را مستمرا تأکید و تکرار می‌نماید و در همان حال تشریح می‌کند که بخش مهمی از کارهای درون جامعه سرمایه‌داری کار غیرمولد است، کار غیرمولد منشأ هیچ ارزش یا ارزش اضافی هم نیست. به این ترتیب آنچه هاروی را دچار شگفتی ساخته و تا آخرین منزل باور یا یقین به زنگ زندگی نظریه ارزش مارکس پیش رانده!!، یکایک، به اندازه کافی برای مارکس روشن بوده اند. او با تسلط جامع و نگاه ریشه کاو خود، کل اینها را آناتومی کرده است و در این واکاوی، ارزش کالا را با زمان کار اجتماعا لازم متراکم در آن توضیح داده است، کار مولد و غیر مولد را با موشکافی هر چه بیشتر از هم تفکیک نموده است و بنیاد هستی سرمایه‌داری را هم در کار تولید کننده اضافه ارزش یا کار مولد دیده است. مارکس چنین کرده است، اما «هاروی» بر این باور است که گویا استنتاجات او تناقض آمیزند!! مارکس متوجه تناقض میان وجود کار غیرمولد و نظریه ارزش خود نشده است!! باید تئوری ارزش او را بازبینی کرد!! کار مولد و غیرمولد مورد نظرش را هم بازتعریف نمود!!، زنگ خوردگیهای این نظریه‌ها را صیقل داد!! انجام این «اصلاحات» نیاز حتمی مبارزه طبقاتی است!! و ایشان آماده پرچمداری این اصلاحات است.

چرا هاروی چنین می‌انگارد؟ یک دلیل مهم و یک هدف کاملاً روشن دارد. او مقاله‌اش را بر مبنای همین دلیل و برای حصول همین هدف نگاشته است، دلیل و هدفی که حتماً در باره‌اش بحث خواهیم کرد، هاروی می‌توانست و درست آن بود که یگراست به طرح نظر و مقصود خود پردازد، اما این کار را نکرده است. او فیلسوف و نظریه پرداز است، با توپخانه تئوری و سلاح اندیشه وارد میدان می‌گردد، سالها از جنبش کارگری، مارکس، کمونیسم، «مارکسیسم» سخن رانده است، به همه این دلایل ترجیح داده که راه دستیابی به هدف را با بیرق انتقاد از مارکس طی کند. بر همین اساس درست تر آنست که ما نیز پیش از تشریح هدف واقعی وی، به واکاوی انتقاداتش بر مارکس بپردازیم.

۱- قبلاً گفته شد که تلاش مارکس در توضیح تفاوت میان کار مولد و غیرمولد، بیش از هر چیز بر این نکته متمرکز است که کار مولد تعیین کننده بنمایه یا شالوده وجود شیوه تولید سرمایه‌داری می‌باشد. مارکس در همان جا، در مبحث «کار مولد و غیرمولد» تشریح می‌کند که سرمایه خصلتی دو گانه دارد، دارای ارزش مبادله و ارزش مصرف است. او در توصیف ارزش مصرف سرمایه می‌گوید:

«در اینجا سرمایه خود را از طریق مناسبات ویژه‌اش، در پروسه کار پدیدار می‌سازد. اما سرمایه در این عرصه دیگر فقط مصالح و ابزار و ماتریال تولید نیست که کار را به تصاحب خود درآورد و جذب نماید. سوای این، شامل صورت بندی‌های اجتماعی کار مانند تعاون، مانوفاکتور و نوع این‌ها، همچنین مظهر توسعه وسائل کار متناسب با این صورت بندی‌های اجتماعی هست. سرمایه‌داری اول احتیاجات عینی و ذهنی پروسه کار را با کندن آنها از کارگران مستقل منفرد در مقیاس بزرگ گسترش می‌دهد، سپس این ملزومات را به عنوان نیروهای مسلط بر فرد کارگر، به صورت عوامل خارجی برای او توسعه می‌دهد»

صورت بندی‌ها یا ساختارهای اجتماعی که مارکس از آن‌ها به عنوان مظاهر و رویه‌های ارزش مصرف سرمایه یاد می‌کند فقط مانوفاکتور و تعاون نیستند. او خود می‌افزاید و تصریح می‌نماید که این ساختار شامل ساز و کارهای اجتماعی تسلط سرمایه بر کارگر و جامعه هم می‌گردد. علم، آموزش، «تأمین اجتماعی»!!، نهادهای تربیت و نگهداری کارگر، دستگاههای کنترل نیروی کار نیز در زمره همین فراساختارهای ضروری پویه ارزش افزائی سرمایه اند. کالبدشکافی مارکسی سرمایه‌داری و نقد وی بر اقتصاد سیاسی بورژوازی از یک استخوانبندی بسیار آهنین برخوردار است. او می‌گوید: کار مزدی، کار تولید کننده ارزش اضافی، کار مولد، کاری که مستقیماً به سرمایه تبدیل می‌شود، کاری که سرمایه متغیر را به یک مقدار متغیر مبدل می‌سازد، کار اجتماعاً متعین موجد کار اضافی، این کار، شالوده هستی سرمایه‌داری است. اما همین کار مولد کارگر، برای اینکه در نقش قدرت اجتماعی سرمایه ظاهر گردد، برای آنکه قدرت مولده اجتماعی و عمومی کار، قدرت مولده سرمایه شود، نیازمند یک سیستم آهنین، یک صورت بندی اجتماعی بسیار رمزآلود و پیچیده است. ترکیب بندی قدرت و حاکمیتی که در تمامی قلمروهای خود از کارخانه، فروشگاه، شبکه حمل و نقل، بنگاه صنعتی، مؤسسات بانکی و مالی گرفته تا آموزش، قانون، نهادهای علمی، پژوهشی، آموزشی، درمانی و همه حوزه‌های دیگر، مالمال از کار غیرمولد و نیازمند این شکل کار هستند. تمامی این نهادها و تأسیسات رویه‌هایی هستند که سرمایه در مصرف خود، به عنوان ارزشی در حال ارزش افزائی به آنها نیازمند می‌شود. نوعی مصرف و احتیاج که تعیین کننده آن فقط خود سرمایه به مثابه نیروی تصاحب کننده کار اضافی کارگر است. به یمن این ترکیب بندی‌ها است که سرمایه قدرت خود را بر کارگر اعمال می‌نماید. مارکس سرمایه را با کل بنمایه، رویه‌ها، فرارسته‌ها، ارزش مبادله و ارزش مصرف آن واکاوی رادیکال کارگری کرده است و با رجوع به همین واکاوی است که او وجود انبوه، رشد یابنده و فراگیر کار غیرمولد را نه فقط نافی قانون ارزش یا منافی انتزاعی بودن و بیگانه شدن

کار نمی‌خواند، بلکه آن را امر گریزناپذیر شیوه تولید سرمایه‌داری می‌بیند. «هاروی» پیوستگی ارگانیک رویه‌های مختلف کار در پویه ارزش افزائی سرمایه را که مورد تأکید مارکس است تعمق نمی‌کند، او یک سویه و مسحور، به نقطه تولید ارزش چشم دوخته است، فقط همان نقطه معین را می‌بیند، فرایند سامانیابی سرمایه را با اینکه می‌کاود اما بر روی درهم‌رفتگی درونی حلقه‌های متفاوت آن با مساهله و اغماض عبور می‌کند، به همین خاطر است که بسیار مبهوت و حیرت زده اعلام می‌دارد: «وقتی که وجود کار نامولد را تصدیق می‌کنیم تیزی و برندگی نظریه ارزش مارکس از دست می‌رود!!»

۲- مارکس در بررسی پویه واگرد سرمایه، «کار - دوره» و «تولید - دوره» را از هم متمایز می‌سازد. کل فرایند، مرکب از سه فاز «پول - سرمایه»، «سرمایه تولیدی» و «کالا - سرمایه» را زمان تولید و مرحله خاص تولید یا کارکرد ویژه سرمایه مولد را دوره کار نام می‌گذارد و می‌گوید:

«زمان کار همواره زمان تولید است، یعنی زمانی که در اثنای آن سرمایه به محیط تولید رانده شده است ولی عکس آن همیشه صادق نمی‌باشد. تمام مدتی که سرمایه در روند تولید قرار دارد، ضرورتاً زمان کار نیست» (سرمایه، جلد دوم)

سه شکل متمایز سرمایه، یعنی پولی، مولد و کالائی همگی نیاز حیاتی و محتوم پروسه ارزش افزائی هستند. کل ارزش در حوزه تولید، حوزه نقش بازی و کارکرد سرمایه مولد است که آفریده می‌شود. دو شکل دیگر سرمایه هم نیروی کار در اختیار دارند اما در قلمرو کارکرد آن‌ها هیچ ارزش یا اضافه ارزشی تولید نمی‌شود، آنها صد البته به اعتبار نقشی که ایفاء می‌کنند، بر پایه اشکال ویژه ای که احراز می‌نمایند و کارهائی که درون این حالت‌ها انجام می‌دهند، ممکن است و می‌توانند بر روی منحنی افت و افزایش اضافه ارزش‌ها تأثیر جدی بگذارند، از این ظرفیت برخوردارند که دوره واگرد را کوتاه تر سازند، دفعات بازگشت سرمایه به فاز تولید و ایفاء نقش سرمایه مولد را بیشتر سازند، در همین راستا میزان اضافه ارزش‌ها را بالا

برند، در همان مدار گردش خود، جزء معینی را به انبارداری، تأسیس سردخانه، ... و استثمر کارگر مولد اختصاص دهند و بالاخره بر اساس کل این نقش بازی‌ها در افزایش حجم ارزش اضافی کل سرمایه حاضر در پروسه ارزش افزائی سهمیم گردند.

همه احتمالات بالا امکان تحقق دارد و به طور روتین اتفاق می‌افتد، اما وقوع بسیار متعارف و روتین آنها مطلقاً ناقض این واقعیت نیست که به هر حال، حوزه گردش یا قلمرو چرخش اشکال پولی و کالائی سرمایه به هیچ وجه ارزش آفرین نیستند و هیچ اضافه ارزشی هم نمی‌زایند. هر چه ارزش و اضافه ارزش است توسط نیروی کار مولد و در چرخه کارکرد سرمایه مولد آفریده می‌شود. در نظر بیاوریم که حجم بسیار عظیمی از کل سرمایه جهانی را سرمایه تجاری تشکیل می‌دهد. سرمایه ای که نقش کالا - پول را در پروسه سراسری گردش یا واگرد سرمایه بازی می‌نماید. این بخش سرمایه از همان ابتدای انکشاف پرشتاب سرمایه داری، به صورت نیروئی مجزا و مستقل، در شکل سرمایه کالائی تجاری ظاهر گردیده و مکان مهم و ویژه خود را تثبیت کرده است. مستقل و مجزا به این معنی که توسط سرمایه داران متفاوت با صاحبان سرمایه صنعتی یا سرمایه حاضر در مدار تولید، به طور خاص در بخش تجارت و با شناسنامه سرمایه کالائی تجاری پیش ریز می‌شود. این حجم سنگین سرمایه هیچ ریالی ارزش یا اضافه ارزش تولید نمی‌کند.

«سرمایه تجاری کالائی از تمامی عملکردهای نامتجانس مانند انبارداری، جا به جائی، حمل و نقل، تقسیم کردن و تفکیک نمودن که با آن می‌تواند پیوند داشته باشد، مبری شده و به عملکرد حقیقی خرید به منظور فروش محدود گردیده است. این سرمایه نه خالق ارزش است و نه هیچ اضافه ارزشی می‌آفریند، بلکه صرفاً تحقق ارزش‌ها و اضافه ارزش‌ها را ممکن می‌سازد، ولی از آن جائی که فاز گردش سرمایه صنعتی همان گونه که پروسه بازتولید سرمایه مولد است، پروسه تولید نیز هست، سرمایه ای که در مدار

گردشی مستقلا عمل می‌کند، باید به همان ترتیب سود متوسط سالانه را دریافت دارد که سرمایه پیش ریز و فعال در پروسه تولید دریافت می‌دارد» (مارکس، جلد سوم، بخش سرمایه تجاری)

سرتاسر گروندریسه و مجلدات مختلف کاپیتال، هر کجا که بحث سرمایه تجاری در میان است، از این گونه تشریح و تصریح سرشار است. همه جا مارکس توضیح می‌دهد که این شکل سرمایه منشأ ارزش و اضافه ارزش نیست، اما جزء ارگانیک و پیوسته ای از کل سرمایه اجتماعی است، نیاز غیرقابل گریز پروسه ارزش افزائی و تحقق اضافه ارزش‌ها است و به همان سیاق سرمایه صنعتی در کل ارزش اضافی تولید شده سهیم می‌گردد.

«از آنجا که سرمایه تجاری خود هیچ گونه اضافه ارزشی ایجاد نمی‌کند، روشن است که اضافه ارزش دریافتی اش به صورت سود متوسط بخشی از ارزش اضافی تولید شده به وسیله کل سرمایه مولد است» (مارکس. همان منبع بالا)

هاروی ظاهراً تمایلی به تعمق در بنمایه حرف مارکس ندارد. او به رغم همه این‌ها وجود انبوه کار غیرمولد در نظام سرمایه‌داری را پاشنه آشیلی برای اعتبار نظریه ارزش می‌پندارد و در جستجوی راهی برای حل این معضل است.

«چه طور باید این مسأله را حل‌اجی کرد که ارزش یک جفت کفش نایک چهار، پنج برابر کفشی است با همان کیفیت ولی بی نام و «بدون لوگو»، اگر کل فعالیت خلاقانه ای که در طراحی (سوی طراحی فیزیکی کفش‌ها) و بازاریابی محصول نایک به کار رفته نامولد است و چیزی به ارزش کفش اضافه نمی‌کند، در این صورت باید ارزش کفش نایک و کفش‌های بدون لوگو یکی باشد» (مقاله همه کارها برای سرمایه ارزش تولید می‌کنند...)

هاروی به احتمال زیاد، توضیحات مفصل و مشروح مارکس پیرامون پروسه تشکیل قیمت تولیدی کالاها، پیدایش نرخ سود عمومی، چگونگی توزیع کل اضافه ارزش‌های

تولید شده در شاخه‌های متفاوت، حوزه‌های گوناگون، کشورهای مختلف و سراسر دنیای سرمایه‌داری را به کرات مرور کرده و شاید هم در مجامع متنوع دانشگاهی تدریس نموده است، اما دیوار حائلی سمت و سوی جستجوهای وی را از بنمایه توضیحات مارکس جدا می‌ساخته است. در باره این دیوار حرف می‌زنیم اما تمرکز فی الحال ما بر روی نکته ای است که او توجه نموده است. «هاروی» بحث بهای متفاوت کفش‌های نایک در یک سو و کفش‌های بدون هیچ «لوگو» را پیش می‌کشد. ارزش کل کفش‌های تولید شده در دنیا قطعاً ارزش کار اجتماعاً لازم یا زمان کار اجتماعی لازم و متبلور در همه آنها است. در این تردیدی نیست، اما اینکه بهای هر جفت کفش تولید شده در حوزه سرمایه‌گذاری‌های مختلف، توسط غول‌های عظیم کفش‌سازی یا کارگاههای بزرگ و کوچک تولید کفش، با زیبایی‌ها، زشتی‌ها، رنگها و زرق و برق‌های مختلف، با درجات متنوع مرغوبیت، کیفیت و طول عمر، چگونه تعیین می‌گردد موضوعی است که پاسخ آن را باید در پویه رقابت سهمگین میان کل تولیدکنندگان، انحصارات غول پیکر کفش با هم، پروسه تشکیل قیمت تولیدی، روند پیدایش نرخ سود عمومی، میزان عرضه و تقاضای موجود برای هر نوع کفش در بازار روز سرمایه‌داری، در کل این‌ها و در زیر سیطره کارکرد تمامی این مؤلفه‌ها جستجو نمود. آنچه بدیهی است این است که انطباق کامل میان قیمت تولیدی هر کالا با ارزش آن کالا یا کار اجتماعاً لازم متجسد در آن صرفاً امری تصادفی است.

«... ارزش بازار باید به منزله ارزش متوسط کالاهای تولید شده در یک قلمرو تولید و در همان حال به منزله ارزش خاص کالاهای تولید شده در شرایط متوسط یک حوزه تولید کننده قسمت اعظم محصولات آن قلمرو، بررسی گردد. فقط کالاهای تولید شده در بدترین یا بهترین شرایط که صرفاً نتیجه ترکیبات استثنائی هستند ارزش بازار را تعیین می‌کنند و این ارزش به نوبه خود مرکز نوسان قیمت‌های بازار را تشکیل می‌دهد. این قیمت‌ها البته برای کالاهای هم‌نوع یکسان است» (کاپیتال، جلد سوم، فصل دهم)

قیمت تولیدی هر کالا حاصل جمع سرمایه ثابت و متغیر متراکم در آن، بعلاوه میزان متوسط سودی است که زیر فشار رقابت میان سرمایه‌های مختلف و بخش‌های گوناگون سرمایه، در بازار داخلی و خارجی سرمایه‌داری نصیب آن گردیده است. این متوسط سود موجود در قیمت تولیدی، می‌تواند هیچ انطباق و چه بسا هیچ قرابتی با اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران معین دارای کارت ویژه اشتغال در شرکت تولیدی معین تهیه کننده کفش نداشته باشد و معمولاً هم چنین است. تراست تولید کننده کفش نایک در پروسه تولید و فروش محصولاتش می‌تواند کوه سر به فلک کشیده اضافه ارزش هائی را نصیب خود سازد که حاصل استثمار کارگران خاص حوزه مستقیم استثمارش نیستند. این امر هیچ ربطی به چگونگی توزیع کار مولد و نامولد آماج استثمار سرمایه جهانی ندارد، بلکه دقیقاً تابعی از درجه بارآوری کار اجتماعی، هزینه تولید و قدرت رقابت سرمایه‌های مختلف در بازار سرمایه‌داری است. نکته اساسی همان است که بالاتر گفتیم. ارزش کل کفش‌های موجود در بازار داخلی یا جهانی با کار یا زمان کار اجتماعاً لازم متجسد در آن‌ها برابر است، اما اضافه ارزش‌های موجود در کفش‌ها بر اساس نقش بازی مؤلفه‌های اخیر تعیین می‌گردد. مؤلفه هائی که سرنوشت نرخ سود عمومی و قیمت تولیدی را تعیین می‌کنند. کار غیرمولد هیچ ارزش و لاجرم هیچ اضافه ارزشی ایجاد نمی‌کند، هر چه ارزش و اضافه ارزش در کفش‌های عالم است توسط کار مولد آفریده شده است. اما از یاد نبریم که سرمایه تجاری و کار توده‌های کارگر این بخش یا کلا کار کارگران غیرمولد سهم تعیین کننده ای در رقابت میان سرمایه‌ها، پروسه تشکیل نرخ سود متوسط و پیدایش قیمت تولیدی دارد. اینکه هر کارگاه، هر شرکت یا تراست تولید کفش چه موقعیتی در رقابت، چه نقشی در تعیین نرخ سود عمومی و چه سهمی در تشکیل قیمت تولیدی احراز می‌کند، همگی مؤلفه هائی هستند که بهای هر کفش و حصة اضافه ارزش هر سرمایه دار صاحب هر کفش در کل ارزش اضافی تولید شده را مشخص می‌سازد.

اما هاروی حاضر به واکاوی خونمایه تحلیل‌های مارکس نیست. او یک هدف کاملاً آشنا و مبرهن را دنبال می‌کند و برای حصول هدف خویش عزم جزم نموده است که کل کارهای انجام یافته و در حال انجام دنیا را کار مولد خواند!! «اگر سرمایه را رابطه‌ای اجتماعی بدانیم، که از طریق آن کار از شرایط تولید جدا می‌گردد، در این صورت کار مولد را باید هر فعالیتی دانست که این جدائی را حفظ می‌کند، و بسط می‌دهد، بنا بر این می‌توان با سیریل اسمیت موافق بود که [«در جامعه حاضر کار مولد هیچ معنائی ندارد جز تولید در قلمرو سرمایه»] بنا بر این همه کارها مولد هستند!!»

در مورد مولد و نامولد بودن کل کارها که هاروی می‌گوید باز هم صحبت می‌کنیم، اما سوای آن، گفتنی است که او برای رسیدن به مقصود، راه دور و درازی می‌پیماید، منازل هفت گانه سلوک را پشت سر می‌گذارد تا به وادی موعود رسد و خود را واصل بیند. طریقتی که در آن به کجراه می‌رود و مرتکب خطاها می‌گردد. در همان گام اول وقتی آهنگ تبیین کار غیرمولد را می‌نماید به نقل از مارکس مدعی می‌شود که «هزینه‌های نامولد از جمله مزد کارگران نامولد در واقع از ارزش اضافی کارگران مولد کسر می‌شود!!» این استنباط نادرست است. مارکس در این مورد به اندازه کافی توضیح داده و با توجه به اهمیت مسأله به کرات بر پیچیده بودن ماجرا و احتیاج به تبیین دقیق آن، اصرار ورزیده است. به طور کنکرت در مورد کارگران بخش تجارت و آماج استثمار سرمایه بازرگانی تصریح می‌کند که: «کارگر تجاری کارگری است مزد بگیر، مانند سایر کارگران، اولاً به این علت که نیروی کار به وسیله سرمایه متغیر تاجر خریداری می‌شود و آنچه پرداخت می‌گردد پولی نیست که از درآمد تاجر برای خرید خدمات شخصی پرداخت شود، بلکه با هدف ارزش افزائی سرمایه پیش ریز شده است. ثانیاً به این دلیل که ارزش نیروی کار و در نتیجه دستمزد وی همانند دیگر کارگران مزدبگیر، به وسیله هزینه‌های تولید و بازتولید نیروی کارش و نه با محصول کار او تعیین می‌گردد» (جلد سوم)

مارکس در همین جا، باز هم سخن همیشگی خود در مورد کارگران غیرمولد را تکرار می‌کند و می‌گوید که این بخش کارگران ارزش یا اضافه ارزش تولید نمی‌نمایند، اما کار آنها شرط لازم، گریزناپذیر و کاملاً حیاتی پروسه سراسری ارزش افزائی سرمایه و شرط قطعی و یقینی تحقق اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران مولد است. او پس از توضیح مؤکد این نکات، به صورت اخص وارد بررسی بسیار موشکافانه بخش متغیر سرمایه تجاری، واکاوی ویژه دستمزد کارگران این بخش یا در واقع بهای نیروی کار کارگران غیرمولد به طور کلی می‌گردد. او تصریح می‌کند:

«همان طور که کار پرداخت نشده کارگر، برای سرمایه مولد مستقیماً اضافه ارزش می‌آفریند، کار پرداخت نشده کارگر مزدی تجاری نیز سهمی در ارزش اضافی سرمایه تجاری دارد» (جلد سوم، مبحث سود سرمایه تجاری) مارکس در جستجوی ریشه یاب خود می‌پرسد:

«آیا باید این سرمایه متغیر را به عنوان هزینه‌های مربوط به سرمایه پیش ریز شده به حساب آورد؟ در غیر این صورت به نظر می‌رسد که با قانون تعادل نرخ سود متضاد خواهد بود» (جلد سوم، همان فصل)

چرا مارکس این نکات را پیش می‌کشد؟ پاسخ روشن است و کل تشریح بعدی او در این فصل، متمرکز بر همین پاسخ است. عصاره بحث آنست که سرمایه تجاری نقش تعیین کننده ای در تنظیم نرخ سود عمومی دارد. به بیان دیگر با اینکه کل ارزش‌ها و اضافه ارزش‌ها در مدار کارکرد سرمایه مولد و توسط نیروی کار مولد، آفریده می‌شود، اما سرمایه تجاری یا سرمایه غیرمولد کلاً در پروسه تشکیل نرخ سود به گونه تعیین کننده ای دینقش است. این بخش سرمایه نیز به نسبت حجم و میزان خود بر چگونگی شکل گیری و ظهور نرخ سود عمومی، چگونگی تشکیل قیمت تولیدی و پیچ و خم پویه توزیع اضافه ارزش‌ها میان سرمایه‌های مختلف تأثیر می‌گذارد.

نکته مهم دیگری که مارکس در همین مبحث آن را می‌کاود و تشریح می‌کند، آنست که کارگر غیرمولد هیچ ارزش یا اضافه ارزشی تولید نمی‌کند، اما دستمزد او بخشی از سرمایه متغیر برای کل سرمایه اجتماعی است. دقیق تر بگوئیم سرمایه تجاری کلا و مستقل از اجزاء ثابت یا متغیر خود از یک سو بر روی پروسه پیدایش قیمت تولیدی و تشکیل نرخ سود عمومی تأثیر می‌گذارد و از سوی دیگر متناسب با میزان خود، در کل اضافه ارزش‌های تولید شده توده‌های کارگر سهیم می‌گردد. چرا؟ به این دلیل روشن که کار غیرمولد نیاز و شرط حیاتی تحقق اضافه ارزش‌های تولید شده است، تولید ارزش اضافی بدون متحقق شدن آن مثل تولید نشدن است. سرمایه مولدی که تبدیل به کالا سرمایه گردیده است باید به سرمایه پولی و سپس سرمایه مولد مبدل گردد، باید پروسه واگرد خود را به طور کامل پشت سر گذارد. در غیر این صورت چیزی به عنوان فرایند ارزش افزائی نخواهیم داشت. نیاز به تکرار مجدد نیست که همه ارزش‌ها و اضافه ارزش‌ها توسط کارگران مولد، در چرخه خاص تولید (....P....)، در حوزه معین کارکرد سرمایه مولد آفریده می‌شوند اما بخش غیرمولد سرمایه اجتماعی همسان بخش مولد آن از اضافه ارزش‌ها سهم می‌برد. همه این نکات بانگ می‌زنند که دستمزد کارگران غیرمولد را باید جزئی از بخش متغیر کل سرمایه اجتماعی دید، جزئی که اگر چه اضافه ارزش نمی‌آفریند، عهده دار انجام و به فرجام رساندن پروسه تحقق اضافه ارزش‌ها است. به بیان دقیق تر، جزئی از کل هزینه تولید در چرخه ارزش افزائی کل سرمایه اجتماعی است. جزئی کاملاً ذینقش در کنار سرمایه متغیر مولد و کل سرمایه ثابت که همگی با هم هزینه تولید محصول را تعیین می‌کنند. «هاروی» با اینکه به کرات از این عوامل و مؤلفه‌ها یا از کل چرخه تولید و بازتولید، سخن می‌راند اما مفصل‌بندی دقیق اجزاء و نقش لازم هر کدام در پروسه سامان‌پذیری سرمایه را از نظر می‌اندازد، او واقعیت را مشاهده می‌نماید، اما زیر فشار اراده از پیش اتخاذ شده خود برای مولد خواندن کل کارها و احتیاجی که به اثبات این مدعا دارد، شیرازه روند را از هم می‌پاشد، به فونکسیون

پاره وار و گسیخته هر جزء در غیاب سایر اجزاء خیره می‌گردد و نتیجه می‌گیرد که گویا مزد کارگران غیرمولد با اضافه ارزش کارگران مولد پرداخت می‌شود، سخنی که اساساً هم بی معنا است، زیرا نقطه اصلی زایش کل ارزش ها، اضافه ارزش ها، سرمایه‌ها و ثروت‌های نظام سرمایه داری، بالاخره حوزه کارکرد سرمایه تولیدی و مصرف کار مولد توسط سرمایه است، کل سرمایه‌ها و کالاها همگی از این مخزن می‌جوشند اما مجرد تولید و جوشیدن ارزش‌ها همه ماجرا نیست. آنچه تولید شده است باید پروسه سامان پذیری خود را طی بنماید و محقق گردد، پروسه ای که نیازمند نقش بازی محتوم کار غیرمولد نیز هست. هاروی با تناقض گوئی‌های فراوان این نقش را انکار می‌کند، به هیچ وجه منکر ضرورت و تأثیر کار غیرمولد نیست اما مصمم است که کل کارها را مولد خواند!!

او با این عزم جزم و هدف از پیش مشخص، خشت‌ها را یکی، یکی، بر هم می‌چیند و بنای دلخواه خویش را معماری می‌کند. یک مشخصه بارز کار وی این است که حرف‌های کاملاً درست را با استنباطات و یافته‌های عمیقاً نادرست به هم می‌آمیزد و زنجیره برهان‌های خود می‌سازد، حلقه‌های متشکله زنجیر استدلال او بسیار مختصر به شرح زیرند.

۱ - ارزش کالا، کار اجتماعاً لازم تجسد یافته در آن است. کار مجسد در عین حال کار انتزاعی است (کاملاً درست)

۲ - کار انتزاعی کار بیگانه شده است. همچون نیروی خارجی در برابر کارگر ظاهر می‌شود، بیرون از کنترل اوست، در مقابل وی مقاومت می‌کند، نه داوطلبانه بلکه تحمیلی است. (این نیز قطعاً درست و اساساً توضیح واضح است)

۳ - بیگانه بودن، وجه انتزاعی و حالت تحمیلی کار خصلت مشترک آن در هر دو حوزه تولید و گردش است. واقعیت ملموسی که در همه مراحل بازتولید سرمایه، از مرحله پولی گرفته تا مولد و سپس کالائی بسیار زمخت و ملموس است.

در این نیز جای هیچ شکی نیست و مورد تأکید و تصریح مارکس هم می‌باشد)
 ۴ - این کار اجتماعاً لازم است که منشأ همگونی است، همگونی از طریق بازار صورت می‌گیرد اما بازار تنها نیروی همگون ساز نیست. برنامه ریزی هم می‌تواند بانی همگونی گردد و اجتماعاً لازم بودن را محقق گرداند. (دقیقاً)

۵ - «... فعالیت‌هایی که در حوزه گردش و بازتولید نظم اجتماعی شرکت دارند و نیز برون داده‌های آنها نه تنها اجتماعاً لازم هستند (که گمان می‌کنم همه در این مورد توافق داریم) بلکه شکل کالا به خود می‌گیرند، یعنی این فعالیت‌ها و خروجی‌های آنها هستی دوگانه می‌یابند، دارای ارزش و ارزش مصرف هستند، فعالیت‌هایی واقعاً از فرایند تولیدند، فعالیت‌های گردش و بازتولید شامل کار انتزاعی می‌باشند و بر همین اساس همگی مولد ارزش و کار مولد هستند»!!!

نکته آخر همان جمع‌بندی است که هدف واقعی تمامی صغرا، کبرها، قیاس و استقراء ها، تمثیل‌ها و استدلال‌های هاروی را تعیین می‌کند. اما اینکه او چگونه از داده‌ها، حقایق و عناصر کاملاً درست بندهای اول تا چهارم، یک باره و بغتاً حکم پنجم را استخراج می‌کند موضوعی است که یک پاسخ بیشتر ندارد. او سخت محتاج این نتیجه‌گیری است. برای استراتژی آنچه خود مبارزه طبقاتی نام نهاده است، بدان نیازمند است. باید به این نتیجه‌رسد که کل کارهای درون نظام سرمایه‌داری کار مولد هستند!! و بر همین مبنی تمامی کارگران دنیا هم کارگر مولد می‌باشند!!

اما این جمع‌بندی یا نتیجه‌گیری نه پایان کار، نه حصول هدف نهایی که تازه نقطه آغاز است. هاروی همه این خشت‌ها را برهم چید، معماری کرد تا ستون محکمی از اندیشه و نظر بر پای دارد!! و بر بلندای این ستون لرزان و بی‌قوام شروع به قرائت مانیفست خاص خود برای تعیین تکلیف مبارزه طبقاتی جاری در تاریخ کند. از همان ابتدای مقاله این را هشدار می‌دهد و صفحه به صفحه تکرار می‌کند که هدفش چراغ انداختن بر مسیر و میدان مبارزه طبقاتی است!! میدان یا آوردگاهی که برای هاروی همان رویارویی

فرمولبندی شده «نود و نه درصدی‌ها و یک درصدی‌ها» است. او حاضر نیست این را صریح و شفاف بر قلم آرد یا بر زبان راند. اما آنچه عیان است نیازمند بیان نیست. رسم هاروی است که ساده ترین مسأله را در میان دنیائی از تئوری بافی، ضد و نقیض گوئی، چرخیدن در تاریکی زار، تهمت به مارکس و وارونه پردازی، چنان مرموز سازد که عشاق سینه چاک نظریات مشعشع زمان!! با احساس عجز از فهمش، یکراست طوق ایمان بر گردن و زنجیر مریدی بر شعور خود قفل کنند، او حرفهای درست مارکس را کنار هم می‌چیند، تا با چشم بندی خیره کننده ای از درون آنها نادرستی نظریه ارزش مارکس را بیرون آرد!! تبیین مارکس از تمایز میان کار مولد و غیرمولد را معلول خواند!! تا سرانجام بگوید که هر کاری در سیطره نظام بردگی مزدی، نه فقط کار، نه فقط کار مزدی که کار مولد است. ۹۹ درصد سکنه دنیا همه کارگر مولدند، یک درصد هم سرمایه دار نولیبرال هستند، دومی‌ها بیش از اندازه ثروت اندوخته اند و اولی‌ها را به ورطه فقر انداخته اند. راه حل این معضل هم به میدان آمدن ۹۹ درصد برای متقاعد نمودن یک درصد، به قبول «عدالت اجتماعی»، «کاهش شکاف طبقاتی» و کاستن از این همه فقر، فلاکت، بی‌خانمانی، تبعیضات جنسیتی و آلودگی‌های زیست محیطی است!!

هاروی انسان عدالت خواهی است. از فقر و نابرابری آدم‌ها و فاجعه‌های زیست محیطی راضی نیست. سرمایه‌داری را هم به خاطر همین کارها، تأثیرات و عوارض قابل سرزنش می‌بیند، اگر این همه نابرابری، تباهی، فقر انفجارآمیز، فساد، بی‌خانمانی، آلودگی و جنگ به بار نمی‌آورد!!، شاید مشکلی نبود!!، قابل تحمل می‌شد!! اما کار از کار گذشته است، وارد فاز نئولیبرالیسم گردیده است و همین انتقال فاز کل این مصیبت‌ها را زائیده است!! هاروی خواستار مبارزه علیه این وضعیت است. آنچه او هیچ رغبتی به تعمق آن ندارد این است که برای مبارزه با سرمایه‌داری باید:

- ۱- دست بر ریشه گذاشت. بنیاد واقعی وجود این نظام را کاوید، چراغ انداخت و آماج
- ۲- جنبش واقعی، رادیکال، سرمایه ستیز و قادر به

نابودی سرمایه داری، پیچ و خم ها، میدان ها، سنگرها، راهبردها، راهکارها، راه حل ها و مسائل گوناگون این جنبش را با نگاهی مارکسی نظر انداخت، شناخت و شناگر شط توفانی و پر خروش آن گردید.

تصویر هاروی از هر دو مسأله به شدت آشفته، رفرمیستی، سترون و شکست آمیز است. جای هیچ تردیدی نیست که: «سرمایه صنعتی یگانه شیوه زندگی سرمایه است که در آن نه تنها تملک اضافه ارزش یا محصول اضافی بلکه خلق آن نیز، وظیفه سرمایه است. سرمایه صنعتی تعیین کننده خصلت تولید سرمایه داری می باشد» (مارکس. سرمایه، جلد دوم)

اما بنیاد هستی سرمایه داری بر رابطه خرید و فروش نیروی کار، بر کار مزدی کلا و نه فقط کار مولد استوار است. نکته بسیار اساسی در اینجا تحلیل رادیکال و شناخت ژرف همین کار مزدی یا رابطه فروش خرید و فروش نیروی کار است. انسانی که نیروی کارش را می فروشد، مستقل از اینکه کارگر مولد یا غیرمولد باشد، از هر گونه دخالت آزاد انسانی در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی خود ساقط می گردد. نقطه انفجار همه فاجعه ها اینجا است. فقط کارگر تولید کننده ارزش اضافی یا آفریننده سرمایه نیست که از کار خود منفصل و از هر نوع دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی خود طرد می گردد، کارگر غیرمولد، کارگری که کار و نیروی کارش شرط لازم و حتمی تحقق اضافه ارزش است، کارگری که کارش به اندازه کار مولد نیاز محتوم پویه ارزش افزائی سرمایه است نیز عین همین سرنوشت را پیدا می کند. در جبهه واقعی جنگ ضد سرمایه داری کل طبقه کارگر همسنگر، همرمز و همدوشند، قرار نیست کارگر مولد، برای فشردن دست همزنجیر خویش، در آستانه ورودی سنگر، از او کارت مولد بودن خواهد یا وی را به جرم نامولد بودن، به جرم اینکه تولید کننده مستقیم ارزش اضافی نیست از خاکریز کارزار بیرون اندازد. اگر چنین است که باید حتما باشد، پس این همه

غوغا، برای مولد خواندن کل آحاد کارگران دنیا و آویختن مدال مولد به گردن آنها از کجا ناشی می‌گردد؟؟؟!

نکته قابل تعمق این که هاروی خود نیز با رجوع به مارکس به درستی قبول دارد و حتی تأکید می‌کند که: «کارگر مولد بودن نه نیکبختی که عین شوربختی است»، اما باز هم دنیائی فلسفه به هم می‌بافد تا به گونه ای کاملاً غلط ثابت نماید که گویا کل کارگران دنیا در حال انجام کار مولد هستند!! او به جای درنگ بر بنمایه ماهوی کار مزدی و تشریح رادیکال ارتباط ارگانیک میان رابطه خرید و فروش نیروی کار و کل بلیه‌های آوار بر سر بشر، به جای این کار، تمامی هوش و حواس خود را صرف القاء مولد بودن کل کارها در نظام سرمایه‌داری می‌سازد. هاروی در این گذر، تا آن جا پیش می‌رود که نه فقط هیچ تمایزی میان کار مولد و غیرمولد باقی نمی‌گذارد، بلکه گمراه کننده تر و بسیار باژگونه تر از آن، هیچ مرزی میان کار مزدی و کار غیرمزدی نیز باقی نمی‌گذارد!! صریح و بی دریغ اعلام می‌کند که «هر کار مراقب یا محافظ مناسبات مالکیت هم کار مولد است»!! تمامی فعالیت‌های معطوف به برنامه ریزی برای سودآوری افزون تر سرمایه، برای گسترش بازار فروش سرمایه‌داری نیز همه و همه کار مزدی و مولد هستند!! تمامی کارهایی که توسط سرمایه و نمایندگان فکری یا سیاسی بورژوازی برای شستشوی مغزی رعب انگیز توده کارگر انجام می‌گیرد نیز کار مزدی و مولد می‌باشد!! هاروی قبول دارد و پی درپی اذعان می‌کند که کار در نظام بردگی مزدی، کار بیگانه شده است. کاری که در شکل مرده و عینیت یافته، به صورت سرمایه، نیروی قادر، قاهر، خداگونه، مسلط و مستولی بر کارگر است، اما این خصلت را به جای آنکه شاخص کل کار مزدی داند، خاص کار مولد می‌پندارد، در پی صدور این نظر، به اطراف خویش نظر می‌اندازد و سراسر آفاق را آکنده از کار غیرمولد می‌بیند، دچار تناقض می‌شود! این تناقض که اگر فقط کار مولد، کار بیگانه شده از انسان است و اگر حجم بسیار عظیمی از کارها مولد نیستند، پس تکلیف بشر و مبارزه علیه نظام نتولیرال شده سرمایه‌داری

چه خواهد بود؟ هاروی در پیچ و خم حل این تناقض تصمیم می‌گیرد کل کارها را کار مولد اعلام دارد. اما این اقدام جدال درونی او را پایان نمی‌دهد حتی دچار تقلیل هم نمی‌کند. کار نامولد مثل کار مولد پدیده ذاتی سرمایه است، کثرت آن نیز پویه ذاتی همین شیوه تولید است، هر چند که مولد بودن و مولد نمودن کل کارهای عالم عشق اندرونی همیشه جوشان و آرزوی طلائی توفنده و طغیان آلود سرمایه است، اما تناقضات سرشتی سرمایه کار خود را می‌کند و زنجیره عظیم کارهای غیرمولد را می‌زاید. هاروی این نکات را با زیج ویژه پژوهش خود رصد می‌کند، اما ذهن او، سخت به مولد خواندن کل کارها قفل است، می‌کوشد تا از تنیده‌های متناقض آوار بر شناخت خویش بیرون آید و راه خروجی برای خلاصی از مخمصه‌ها جوید. برای این کار دست به دامن فعالیت‌هایی می‌گردد که خود آن را مبارزه طبقاتی می‌نامد!! «اگر دریابیم که کارگر مولد همه کسانی هستند که تحت انقیاد مناسبات اجتماعی سرمایه در آمده اند، یعنی همه آنهایی که به کار انتزاعی از خود بیگانه تحمیلی و بی پایان مشغولند، آن گاه جمله مارکس واجد نیروی بیشتری خواهد شد. از سوی دیگر آن کارگری که می‌تواند از رئیس خود دقیقه‌ها، ساعت‌ها یا روزهای زندگی خود را پس بگیرد، کارگری که بتواند مثل میلتون چنان تولید کند که گوئی [«ماهیت خود را فعال ساخته» (مارکس)] به راستی کارگری نیکبخت است»

هاروی به سیاق لیبرال رمانتیسیست‌های بورژوازی، به ویژه مدل آشنای ایرانی آن از نوع کاتوزیان، محیط و علمداری، هر کارگری را که مستقیماً اضافه ارزش تولید نکند، کارگر نمی‌داند، از آنچه سرمایه‌داری به قول خودش نولیبرال!! بر سر بشریت آورده و می‌آورد هم واقعا ناراضی است. اهل مبارزه برای محو رادیکال و واقعی این نظام هم نبوده و نمی‌باشد، قله انتظارش عدالت اجتماعی، فقرزدائی، کاهش گرسنگی‌ها و مبارزه با آلودگی‌های زیست محیطی است. بخت هم اصلاً با او یار نیست زیرا سرمایه جهانی وارد فازی شده است که با سرعت سیر نور هر لقمه نان، هر لیوان آب، هر کلاس درس،

هر درمانگاه، هر مهد کودک باقی مانده برای کارگران، در هر گوشه دنیا را در کوره سودسازی افزون تر ذوب می کند تا از سقوط بیشتر نرخ سودها جلوگیری نماید. هاروی در دل این یلدا، در میان طوفان ها، با آن باورها، به دور خویش می پیچد، به هر حال می خواهد برای عدالت اجتماعی، برای کاهش گرمای زمین، برای کاستن از شکاف بی انتهای طبقاتی کاری انجام دهد. برای این کار نیازمند یک لشکر نیرومند است، به هر جا چشم می دوزد هم، در کنار هر کارگر مولد، یکی و شاید بیشتر کارگر غیرمولد می بیند، او در این میان یک چیز را خوب فهمیده است. کاملا دریافته است که برای فشار بر بورژوازی باید به چرخه تولید سود یورش برد. درک این نکته درست وی را بر آن می دارد تا سراغ مارکس رود - دیواری از دیوار او کوتاهتر پیدا نکرده است - منتقدانه از مارکس می خواهد که دست از لجبازی بردارد و کل کارگران دنیا را کارگر مولد نامد!!.

اگرچنین شود مشکل هاروی تا حدی حل می شود. تمامی ۹۹ درصد، کارگر مولد می گردند!! و حال هاروی با صدای رسا، بیرق «مارکسیسم» در دست از آنها می خواهد که: خواستار کاهش ساعات کار شوند، «در محیط کار اخمو باشند و اضافه ارزش کمتر تولید کنند»، اگر سرمایه دار به خواستها واقعی نگذاشت شق القمر نموده و اعتصاب کنند. انقلاب مخملی هم مجاز است.

ایکاش هاروی به یک نکته دیگر هم می اندیشید. اینکه با این کارها و در این سطح هیچ خراشی بر برج قدرت سرمایه وارد نمی گردد، چرخه تولید سرمایه داری همچنان خواهد چرخید، شط اضافه ارزشها از غرش فرو نمی افتد و ماشین قهر اقتصادی، سیاسی، نظامی و شستشوی مغزی سرمایه با سرعت بیشتر، شتاب سهمگین تر و توان افزون تر نسل بعد از نسل توده کارگر را درو خواهد کرد. سرمایه داری را باید رادیکال و بنیادی به طور کامل محو کرد. هم برای امحاء بردگی مزدی و هم برای هر میزان عقب راندن این اختاپوس از سینه کار، تولید و زندگی بشریت کارگر، به یک جنبش در حال سازمانیابی، بالنده، شورائی، سراسری و ضد کار مزدی نیاز است. کارگران دنیا باید خود

را به یک قدرت متشکل، متحد، شورائی و ضد سرمایه تبدیل کنند. به میزانی که در این راستا و برای حصول این هدف گام بردارند، به همان اندازه محصول کار و تولید خود را از چنگ سرمایه داران خارج خواهند کرد، به همان میزان هم نظم سرمایه را مختل و قدرت خود را جایگزین آن خواهند کرد. آنچه امروز توده‌های کارگر و بشر عصر باید پیش گیرد این است، بقیه راهها از جمله آنچه هاروی می‌گوید بی‌راهه است.

سرنوشت کارگران فلسطین و جنبش کارگری ماه مه ۲۰۲۱

هفتاد و چهار سال پیش هر دو بلوک قدرت سرمایه جهانی، امریکا و «شوروی» با صدور قطعنامه ۱۸۱ «شورای امنیت» سنگ بنای تشکیل دولتی را گذاشتند که به بیان فاشیستی «هرتزل» قرار بود «باروی سیادت اروپا بر آسیا باشد»!! و در زبان زمینی مبارزه طبقاتی، ستادی از زنجیره طویل ستادهای قهر و سبعت سرمایه‌داری علیه توده‌های کارگر گردد. سرمایه‌داری جهانی برای این کار همه امکانات لازم را به تروریستهای بشرکش «هاگانا» و «اشترن»، به «بگین‌ها» و «شامیرها»، به معماران کوره‌های آدم سوزی «دیریاسین» و «کفرقاسم»، اهدا کرد تا به تأسیس این دولت اختاپوسی دست یازند. دولتی که از آن روز تا امروز سوای نسل کشی، جنایت آفرینی، تولید درندگی و هولوکاست پشت سر هولوکاست هیچ چیز دیگر در پرونده خود ندارد. در همین دو هفته اخیر نیز، لحظه، به لحظه، زمین و زمان زندگی مفلوک‌ترین انسانها را آماج وحشیانه‌ترین بمبارانها کرده است. بحث اما نه این، نه مرور ژورنالیستی کارنامه وحوش بورژوازی که نقد رادیکال کارزار تا کنونی کارگران فلسطینی است. مبارزه ای که از آغاز تا همین حالا در گمراهه‌ها به دور خود چرخیده است، طغیان قهر خودجوش و جبری استثمارشوندگان عاصی فرودست علیه توحش سرمایه‌داری بود، اما پشت سر «القسام‌ها» صف بست. به دولت‌های بورژوازی آویخت. راهبردش را ناسیونالیسم کارگرکش عرب و چند دهه این طرف تر ارتجاع‌ها فاشیستی و پان‌اسلامیستی تعیین کرد. تحت تأثیر رویکردهای سترون شکست آمیز، در هر گام بدتر از گام قبل زمینگیر شد و امروز از تمامی دوره‌های پیش مستأصل تر، مقهورتر و فرومانده تر گردیده است. آنچه رخ داد سرنوشت مقدر توده‌های کارگر آواره و معترض فلسطینی نبود، سیر حوادث می‌توانست ریل دیگری گیرد و اگر نگرفت ریشه در بی‌راهه رفتن‌ها داشت.

تأسیس دولت اسرائیل در دوره معینی از تاریخ گسترش سرمایه‌داری اتفاق افتاد. دوره ای که هیچ جدال و کارزاری در هیچ نقطه کره ارض، نمی‌توانست مهر مبارزه‌گریزناپذیر طبقاتی میان سرمایه و طبقه فروشنده نیروی کار را بر تار و پود خود حک نیند و رادیکال و سرمایه ستیز یا حتی منحط و رفرمیستی، از آثار، تبعات، فراز و فرودها و شعاع نافذ تأثیراتش دور ماند. هر لشکرکشی، تعرض، تجاوز، سبعیت و جنایتی که در هر کجا به وقوع می‌پیوست، از دو منشأ ناشی می‌شد، یا بارقه‌ای از تهاجم، تطاول و شیخون سرمایه برای رونق بیشتر انباشت، توسعه حوزه‌های نوین پیش ریز سرمایه و دستیابی به اضافه ارزش‌های کهکشانی تر بود و یا گوشه‌ای از رقابت‌ها و جنگ‌افروزیهای بلوک بندی‌ها، قطبها و دولت‌های درنده سرمایه‌داری برای حصول سهم بیشتر از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر بین المللی و احراز حصه نیرومندتر در سهام مالکیت، قدرت و حاکمیت سرمایه را حکایت می‌کرد. در سوی دیگر ماجرا هم، توده‌های کارگر دنیا قرار داشتند که در هر سطح از آرایش قوا و صف‌آرایی، بار کل اشکال استثمار، درندگی، سلاخی و نسل کشی محصول استیلای سرمایه‌داری در یک سو و مناقشات قهرآمیز یا آشتی‌جویانه دولت‌ها و قطب‌های سرمایه در سوی دیگر را بر گرده معیشت، هستی و هر نفس کشیدن خود سنگین می‌دیدند.

در چنین شرائطی تصور تفکیک آنچه در فلسطین، در حساس‌ترین کانون مناقشات قطب‌های عظیم قدرت سرمایه‌داری رخ می‌داد، از کل پروسه کم یا بیش توفانی مبارزه جاری مابین دو طبقه اساسی دنیای روز، یک خیالبافی وامانده و شکست‌زای ناشی از القانات بورژوازی بود. سرنوشت تمامی جنگ‌ها در اینجا، در میدان باز و سراسری کارزار طبقاتی عصر تعیین می‌شد و کارگر فلسطینی نمی‌توانست و نمی‌بایست خود را مستثنی سازد، اما شوربختانه ساخت و به گونه بسیار فاجعه‌آمیزی باخت. سناریوی مبارزه توخالی علیه اشغال، بازگشت به میهن آباء و اجدادی!!، دفاع از مام وطن!! و

نظائر اینها، نطفه هر نوع نگاه رادیکال طبقاتی به ماجرا را سوزاند. هیچ جایی برای هیچ شکل جهتگیری آگاه کارگری باقی نگذاشت، ناسیونالیسم و آرمان رهائی میهن، همه چیز را در خود غرق کرد! کل اینها، نسخه هائی بود که بورژوازی برای توده کارگر آواره فلسطین پیچید. نسخه هائی که هر بخش بورژوازی جهانی به گونه ای منافع خاص خود را در آن می‌جست و می‌یافت. به بورژوازی عرب از جنس فلسطینی، تا اردنی، سوری، مصری، سعودی، عراقی، کویتی، اماراتی و قطری فرصت می‌داد تا «جنبش ضد اشغال» را دستاویزی برای جستجوی سهم افزون تر در سودها، مالکیت‌ها، قدرت‌ها و حاکمیت‌ها سازد. دو قطب اصلی نیرومند و رقیب سرمایه بین‌المللی نیز به اندازه کافی و بیشتر از همه، از آن سود می‌بردند. امپریالیست‌های جنگ افروز امریکائی به یمن آن و با دستاویز حمایت از «حق تشکیل دولت اسرائیل»، بلوک خود را همگن تر، همسوتر و متحدتر می‌ساخت. اردوگاه سرمایه‌داری دولتی با روکش دروغین «کمونیسم» نیز زیر بیرق فریب «دفاع از حق فلسطینیان در داشتن دولت مستقل خود» طیف دیگری از رژیم‌ها و جنبش‌های «ضد امپریالیستی»! خلقی روز را پشت سر خود به صف می‌کرد. این «راه حل‌ها»!! اما به همان اندازه که برای اینان سودآور بود، برای کارگر فلسطینی و کل طبقه کارگر خاورمیانه و عرب فاجعه می‌زاد، گرسنگی، فقر، فلاکت، آوارگی، قتل عام، هولوکاست و بی‌خانمانی به بار می‌آورد.

با ظهور شوم دولت درنده اسرائیل در ۱۹۴۸ و اشغال روزافزون خانه، کاشانه، مزرعه، کارگاه یا هر محل کار، تولید و زندگی ساکنان سابق فلسطین، خیل کثیر کارگران، زحمتکشان و فرودستان منطقه همگی از هست و نیست خود ساقط گردیدند، به ورطه آوارگی افتادند. تسلط مصر بر غزه و اردن بر کناره باختری پروسه آوارگی، سقوط از هستی و بی‌خانمانی این جمعیت وسیع را کامل کرد، با وقوع پی‌درپی این رخداد‌های غم‌انگیز ضد انسانی، تمامی سکنه فلسطین، یکراست نیروی کار مزدی شبه رایگان بورژوازی درنده اسرائیل، عرب و شرکای بین‌المللی آنها شد. این کارگران در اسرائیل،

اردن، سوریه، لبنان، کویت، مصر، جاهای دیگر دوش به دوش همزنجیران محلی خود سهمگین تر فشار استثمار سرمایه را تحمل می‌کردند، به گونه رعب‌انگیزی تحقیر می‌شدند و زندگی از همه لحاظ رقت‌انگیزی را تجربه می‌نمودند.

این شرایط اما فقط یک رویه نداشت، در دل این فاجعه‌ها، تاریکیها و تاریکی‌زارها، زمینه‌های مادی مقتضی برای رویش سطحی از همجوشی، همپیوندی، حتی همسنجی و هم‌رزمی میان کارگران فلسطینی و همزنجیران آنها در کشورهای دیگر عرب هم پیدا شد. همبستگی و پیوندی که می‌توانست ببالد، شاخ و برگ کشد، نیرومند شود، یک قدرت تعیین‌کننده طبقاتی گردد. در مقابل کل نظام بردگی مزدی و قبل از هر چیز در برابر بورژوازی عرب و اسرائیل یک صف واحد پیکار تشکیل دهد. شمار کارگران فلسطینی در هر کدام این کشورها کم نبود، حتما گفته خواهد شد که آنها در پهن‌دشت بیکاری‌ها، فلاکت‌ها و محرومیت‌های دام‌نگیر توده‌های کارگر منطقه، سیلی دردناک رقابت‌های فرساینده همزنجیران را بر صورت خود سنگین می‌دیدند، حتی از سوی همین همزنجیران سیاه روز نیز مورد بی‌مهری و چه بسا خصومت قرار می‌گرفتند، همه این‌ها به یقین درست هستند، اما هستی اجتماعی و طبقاتی انسان‌ها هم کار خود را می‌کرد، کارگران لبنانی، کویتی، اردنی اگر لقمه نانی داشتند، ولو نه همه، اما بعضاً با این توده آواره دوزخ نشین آماج وحشیانه‌ترین سلاخی‌های سرمایه جهانی تقسیم هم می‌نمودند. این کار را لزوماً از سر صدقه، برای تضمین آخرت یا حتی به خاطر قومیت و عرب بودن، انجام نمی‌دادند. پیوندهای خفته اما زنده و تپنده طبقاتی نیز ایفای نقش می‌کرد، درد و رنج و فریاد و عصیان همگن اجتماعی نیز، افراد را به سوی هم می‌راند. جنبش‌ها از برج فلسفه، مکتب و مرام به زمین هبوط نمی‌کنند، کاملاً بالعکس از زمین زندگی سرشار از درد، رنج، استثمار شوندگی، ستم‌کشی، فرودستی مشترک می‌رویند و شعله می‌کشند. حتی هیچ مدعی فریبکار نبوت و رسالت هم با آیه، وعظ و «معجزه» قادر به فریب دیگران نمی‌شود. آنها نیز صرفاً سوار موج

قهر، خشم و طغیان توده ناراضی و البته متوهم و سردرگم راه عروج به صفا قدرت را می‌پیمایند.

در هر حال هستی واحد طبقاتی و اجتماعی آماده انفجار است که جنبش می‌زاید. جنبشی که تحت تأثیر مؤلفه‌های متفاوت و متضاد می‌تواند راه درست رهائی و دگرگونسازی رادیکال پیش گیرد، یا بالعکس در ورطه گمراهه پیمودن، فرسوده شود، به ورطه اضمحلال افتد و دچار شکست‌های سنگین گردد. آنچه در اینجا مورد تأکید است سه نکته اساسی است. **اول:** زمینه‌های مادی و اجتماعی استخوان بندی یک جنبش کارگری رادیکال در منطقه وجود داشت و کارگران آواره فلسطینی می‌توانستند جزء بسیار اثرگذار، تعیین کننده و نقش آفرین این جنبش باشند.

دوم: آنکه توده‌های کارگر، زحمتکش، فرودست و آواره فلسطینی زیر بیرق پیکار علیه اشغال، ناسیونالیسم فلسطینی، «آرمان خلق فلسطین»، آویختن به دولت‌های درنده عرب منطقه یا توسل به قطب‌های قدرت سرمایه جهانی هیچ شانس برای هیچ اندازه موفقیت در پیش رو نداشتند.

سوم: کارگران رانده از کاشانه و آواره فلسطینی، به میزان هم‌زمی و هم‌سنگری متحد با توده‌های کارگر منطقه، جلب پشتیبانی انترناسیونالیستی کارگران دنیا، به ویژه هم‌زنجیران اسرائیلی خود و متناسب با میدان داری‌ها و نقش بازی‌های جنبش کارگری خاورمیانه، توان آن را پیدا می‌کردند که دست به کار استقرار قدرت شورائی خود کردند. برپائی یک جامعه آزاد، انسانی، بدون هیچ دولت بالای سر، بدون طبقات و استثمار طبقاتی را چشم انداز مبارزات روز خود سازند. آماده برنامه ریزی کار، تولید و زندگی خویش شوند، راه کموناردها را پی گیرند و به شعله ور شدن کمون‌های کثیر در منطقه چشم دوزند. آیا پیروز می‌شدند؟ توضیح واضح‌تر است که باید با تمامی قوا برای پیروزی می‌جنگیدند. اما اگر شکست می‌خورند هم، برخلاف امروز می‌دانستند که برای چه می‌جنگند، برای تحقق آرمان رهائی خویش، رهائی واقعی انسان می‌شوریدند،

می‌توفیدند و نبرد می‌کردند. برخلاف وضع حاضر برای تحکیم هر چه بیشتر زنجیر بردگی مزدی بر دست و پای خود و نسل‌های آتی خود، برای برده مزدی ارتجاع بورژوازی بودن و ماندن، برای زندگی حقیر و ذلت بار زیر سقف استیلائی «دولت مستقل»!! سرمایه جنگ نمی‌کردند و دقیقه به دقیقه بمباران نمی‌گردیدند.

دولت اسرائیل سال ۱۹۴۸ به بعد دیگر، ائتلاف فاشیستی مشتی تروریست تحت حمایت امپریالیست‌های فرانسوی نبود، بالعکس کل بورژوازی جنایتکار بین‌المللی بود که در این جا به شکلهای مختلف، با همه قوا، زیر پرچم نیرنگ و دروغ «حق تشکیل دولت اسرائیل»!! میدان‌داری می‌کرد، جنایت می‌آفرید، نسل‌کشی پشت سر نسل‌کشی راه می‌انداخت. جنگ علیه چنین اختاپوس دهشت و وحشت را فقط طبقه کارگر متحد، سازمان یافته، سرمایه ستیز کشورهای منطقه با حمایت مؤثر جنبش کارگری دنیا می‌توانست مشتعل سازد، قوام بخشد و به سوی پیروزی پیش راند. طبقه ای که چرخ تولید کل سرمایه‌های خاورمیانه را در دست داشت، دینار به دینار سرمایه‌ها، ثروت‌ها، مایحتاج معیشتی و مصرفی، خورد و خوراک و پوشاک، آب و برق، کارخانه، مزرعه، بانک، مؤسسات مالی، راه، جاده، بندر، همه خطوط مواصلاتی زمینی، دریائی، هوائی و همه چیز منطقه را آفریده بود و تولید و بازتولید می‌کرد. طبقه ای که با کار روزانه خود عظیم‌ترین بخش انرژی مورد نیاز سرمایه جهانی را کشف، استخراج، تولید، پالایش، بارگیری، صادر و حمل و نقل می‌نمود. نیروئی که اگر حتی چرخ تولید همین انرژی طغیان آلود نفتی را متوقف می‌نمود نیمی از تمامی مراکز تولید جهان را به ورطه تعطیل و خاموشی می‌انداخت.

جنبش کارگری خاورمیانه می‌توانست نقش یک نیروی بسیار اثرگذار را بر سرنوشت توده کارگر فلسطین بازی بنماید. از این امکان برخوردار بود که بیشترین مراکز کار

منطقه را به ورطه تعطیل اندازد، طبقه کارگر ایران در آن سالها عظیم ترین امپراطوری روز سرمایه داری، امپراطوری جنگ افروزی که آفتاب در قلمرو مستعمراتش غروب نمی نمود و شط خون جاری در آن خشک نمی شد، دولت انگلیس و رژیم هار شاه را به وحشت می انداخت. جنبش های کارگری مصر و ترکیه نیز کارنامه ای از کارزارهای بزرگ داشتند، حتی در لبنان، عراق، سوریه، کردستان، توده کارگر وسیعا در میدان بودند. جنبش کارگری منطقه می توانست به مثابه نیروئی تعیین کننده و سرنوشت آفرین به حمایت از همزنجیران فلسطینی خود برخیزد اما نه طبقه کارگر خاورمیانه و نه جنبش کارگری جهانی دستیازی به این نقش بازی را حتی در مخیله خود خطور نداد. چرا؟ دلیلش عریان است. در خاورمیانه، به احزاب اردوگاهی آویزان بود، پشت سر ناسیونالیسم عربی متحد این و آن قطب بورژوازی جهانی صف می بست. در اروپای غربی خود را در گورستان رفرمیسم راست اتحادیه ای مدفون نموده و پشت سر سوسیال دموکراسی نماز می گزارد. در آسیا، افریقا و امریکای لاتین پیاده نظام زبون ضد امپریالیسم خلقی بود و نقش ارتش ذخیره اردوگاه در مقابل رقبای غربی را بازی می کرد.

معضل فلسطین حلقه ای از زنجیره سراسری همه جا گستر معضلات جنبش کارگری بین المللی بود. این معضل با عملیات چریکی سترون گروه های جنگجوی فلسطینی حل نمی گردید. مبارزه علیه اشغال از این طریق صرفا به یک رؤیا طلبی رمانتیستی محکوم به شکست و فاقد هر نوع دورنمای رهائی می ماند. کلید مشکل در دست طبقه کارگر منطقه و جهان بود و سوای عروج، خیزش و پیکار متحد توده های کارگر علیه اشغالگری بورژوازی جهانی در فلسطین و علیه اساس موجودیت سرمایه داری در دنیا هیچ چاره دیگری نداشت. هر انسانی از هر کجای دنیا اگر می خواست در کنار کارگر آواره، معترض و مبارز فلسطینی قرار گیرد، اگر می خواست همدوش، هم رزم و هم سنگر وی، برای خلاصی از وضعیت فاجعه بار مستولی باشد، باید راه این همپیوندی را از این منظر جستجو می کرد و دنبال می نمود.

چنین نشد، کارگر فلسطینی، عرب، خاورمیانه و دنیا چنین نمودند، فریاد حمایت‌ها به آسمان رفت، انسانهای زیادی از گوشه‌های مختلف جهان برای همراهی شتافتند و همدوش فلسطینی‌ها جنگیدند، اما این جنگ هیچ نشانی از کارزار میان دو طبقه اساسی جامعه موجود و تاریخ عصر نداشت و بر همین پایه، هیچ علامتی از احتمال پیروزی بر رخسار خود حمل نمی‌نمود. آنچه زیر نام جنبش فلسطین روئید و شاخ و برگ کشید، حتی اگر پیروز هم می‌شد برای توده کارگر فقط شکست و تداوم فزاینده استثمارشوندگی، ستمکشی و فرودستی بود. این به اصطلاح پیروزی کاملاً اتوپیک توخالی هیچ گاه رخ نداد و بدیل آن شکست پشت سر شکست جنبش ضد اشغال شد. جنبشی که برای بخش‌های مختلف بورژوازی عرب، خاورمیانه و دنیا میدان تسویه حسابها، رقابت‌ها، سهم خواهی‌ها، قدرت جوئی‌ها شد و کل بار مصیبت‌ها، گرسنگی‌ها، نسل کشی‌ها، آوارگی‌ها و فاجعه‌های آن را توده کارگر سیه روز و دوزخ نشین فلسطینی پرداخت. بالاتر گفتیم که راهبردها، سیاست‌ها و جهتگیریهایش توسط بورژوازی تعیین گردید و طرح تشکیل دو دولت اسرائیل و فلسطین نیز یکی از همین راهبردها بود.

در عصری زندگی می‌کنیم که هر گفتگوی ملیت، ملت سازی، دولت آفرینی، دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق بشر، تعیین سرنوشت ملی، سوای سناریوی فریب سرمایه علیه جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر هیچ چیز دیگر نیست، یکایک این معرکه بازی‌ها و علم و کتل‌ها ساز و برگ قدرت جهنمی سرمایه برای خفه ساختن هر اعتراض طبقاتی کارگران علیه شدت استثمار و بربریت سرمایه‌داری است. در چنین شرایطی «مبارزه علیه اشغالگری»، یا برای «تعیین سرنوشت ملی»!! و «تشکیل دولت مستقل»!! نه جنگ رهائی که فقط کفن و دفن کامل قدرت پیکار در گورستان عوامفریبی‌های بورژوازی است. نیروی قاهر جنگ افروز، تا بن دندان مسلح و بانی و باعث کل آوارگی‌ها، فلاکت‌ها و سیه روزی توده کارگر فلسطین بورژوازی بین‌المللی

است، دولت اسرائیل ستاد قهر، جنایت و سببیت این نظام در منطقه است. با آویختن به یک بخش هار و درنده همین بورژوازی، دخیل بستن به دولتهای عربی یا رژیم هار فاشیستی اسلامی ایران، سازمان ملل، سایر نهادهای قدرت سرمایه جهانی قرار نیست هیچ گشایشی در سرنوشت ساکنان غزه یا کرانه باختری حاصل آید. آنچه رخ داده است شکست، فرسایش، تباہ شدن و تضعیف مستمر و فزاینده جبهه پیکار کارگران و فرودستان فلسطینی بوده است. این نوع صف آرائی و جهتگیری عاقبتی جز این نمی توانست بار آرد.

راه رهائی از این وضعیت را جنگی دیگر، با دورنمای دیگر، جنبشی دیگر، راهبردی دیگر و آرایش قوای دیگر لازم است. این طبیعت مبارزه طبقاتی است که هر کژراهه رفتن در آن، اگر نقد رادیکال طبقاتی و پراکسیس نشود، اگر این نقد نیروی محرک جایگزینی گمراهه با ریل کارزار ریشه ای نگردد، فقط فرصت‌ها را نمی سوزاند، بی راهه رفتنهای فرساینده تر، درناک تر و فاجعه بارتر می زاید. هر شکست اگر آماج کالبدشکافی سنجیده بنیادی قرار نگیرد، شکست‌های موحش تر و کوبنده تر به بار می آورد. تاریخ جنبش کارگری جهانی در لحظه، لحظه خود، در قرن بیستم، حدیث همین درس است. داستان غم انگیز گمراهه رفتن ها، شکست خوردن ها، استمرار اشتباهات و تحمل شکست‌های فاحش تر است. آنچه در فلسطین رخ داد نیز برگی از تاریخ همین جنبش در سده بیستم است. برهوت پیمودن‌ها و در کژراهه چرخیدن‌های سالیان متمادی وضع رقت انگیز موجود را بر سر کارگر فلسطینی آوار ساخته است. اما برای خروج از زیر این آوار باز هم سوای بازگشت به راه واقعی کارزار رادیکال طبقاتی هیچ راه دیگر نیست. بن بست مبارزات روز کارگران غزه و کرانه باختری گوشه ای از بن بست کل جنبش کارگری خاورمیانه و دنیا است. در همین راستا کارزاری نیرومند، آگاه، رادیکال و سرمایه ستیز در همه بخش‌های این جنبش و در بحث حاضر ما به صورت اخص، در مبارزات جاری توده‌های کارگر خاورمیانه، از فلسطین تا سوریه، لبنان، ترکیه،

اردن، اسرائیل، کردستان، مصر، ایران، عراق، کویت، بحرین، قطر، امارات و عمان لازم است. کارزاری که گشودن گره کور رهایی نفرین شدگان کارگر فلسطینی را با رهایی بخش عظیمی از طبقه کارگر جهانی به هم آمیزد.

عبارت بالا به زعم خیلی ها، سندیکالیست ها، حزبیون، نظریه پردازان، فعالان سیاسی و نه کمتر از آنها آحاد کارگران دنیا فقط هذیان تلقی خواهد شد. همگی هم آهنگ خواهند گفت که در این کشورها و در سراسر دنیا از کارگر جماعت انتظاری نیست، هیچ کارگری چشم دیدن کارگران دیگر را ندارد و برای بیکارسازی او به نفع اشتغال خود پشت سر هر دولتمرد دژخیم نماز می‌گزارد، کارگر یهودی بر دست بورژوازی قتل عام آفرین اسرائیل بوسه می‌زند و تشنه خون همزنجیر عرب خویش است، وضع این گونه است و در چنین وضعی سخن از جنبش کارگری خاورمیانه و پیکار متحد آنها علیه سرمایه‌داری جهانی، سوای هذیان گویی چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟! اوضاع روز بدون شک چنین است. باید منصف بود و حق افراد در چنین ارزیابی‌ها و داوری‌ها را پاس داشت. در همان حال که با بنمایه، جهتگیری و کل محتوای این نوع شناخت و ارزیابی عمیقا مخالف بود. چرا مخالف و چرا سخت هم مخالف؟؟ جواب نیازمند بازگوئی یک نکته است. نکته ای که شاید حاشیه روی به حساب آید اما چنین نیست. بالعکس کاویدن ریشه است.

بازگونه پردازی و مسخ واقعیت ها، تار و پود هستی سرمایه‌داری است. شالوده وجود این نظام بر جعل و دروغ استوار است. رابطه خرید و فروش نیروی کار مرکز انعقاد نطفه سرمایه است و در همین نطفه بندی، سرمایه دار یا سرمایه شخصیت یافته به کارگر می‌گوید که «کار» او را خریده و بهای آن را پرداخته است!! او بزرگترین دروغ تاریخ زندگی بشر را بر زبان می‌آرد، سرمایه نمی‌گوید که در بهترین حالت بهای بازتولید نیروی کار کارگر را پرداخته و فقط به این دلیل پرداخته که با کار پرداخت نشده او و همزنجیرانش سراسر آفاق را از سرمایه آکنده و آکنده تر سازد، می‌گوید مزد کارگر را

داده است اما نمی‌گوید که هر چه سرمایه، مالکیت سرمایه، قدرت سرمایه، نظام سرمایه داری، دولت و حاکمیت سرمایه در دنیا است محصول کار بدون هیچ مزد و بهای توده‌های کارگر است. نطفه سرمایه با این جعل و دروغ و باژگونه سازی منعقد گردیده است و بند، بند هستی این نظام، از سیاست، تا اخلاق، از مدنیت تا فرهنگ، از اندیشه‌ها تا باورها، از ارزش‌های اجتماعی تا ملاک‌های حقوقی، همه چیزش با همین جعل و وارونه پردازی واقعیت‌ها عجین است. حق سرمایه تجسم ناحقی مطلق بشر، آزادی اش مظهر اسارت و سلب آزادی فاجعه زای انسان، انتخابش بمب ویرانگر هر انتخاب آزاد کارگر، مدنیتش زنجیر بربریت بر دست و پای انسان، فرهنگش سرچشمه جهل، مسخ و شستشوی مغزی آدمها است. سرمایه بمب باژگونه پردازی‌ها است و در میان این وارونه آفرینی‌ها، تصویر «ممکن و ناممکن»، «واقعی یا اتوپیک»، «مقدور یا خیالبافانه»، «عقلانی یا غیرعقلانی»، به اندازه کل احکام و آیات دیگر سرمایه‌داری دروغین و باژگونه است. هر چه ممکن، شدنی، عقلانی، زمینی و مقدور اما انسانی و رادیکال است مهر ناممکن، خیابافی و اتوپیک خورده است. بالعکس هر چه در راستای ماندگارسازی سرمایه است کهکشان‌ها مهر ممکن، عقلانی، طبیعی و شدنی بر چهره خود حک دارد. ملاک مسلط دنیای روز در تشخیص عقلانی و غیرعقلانی، ممکن یا ناممکنی، ملاک آفریده سرمایه است. مبانی و معیارهایی که بر کل جامعه مستولی است و اساس داوری همگان از جمله کارگران نیز می‌باشد. بر اساس این ملاک‌ها نه فقط همپوندی انترناسیونالیستی کارگران فلسطین، ایران، مصر، ترکیه، کردستان، عراق، سوریه و اردن با هم غیرمقدور است که حتی همصدائی کارگران هفت تپه با هپکو، راه آهن، فولاد، آذربایجان و نفت نیز از حیطة ممکنات عقلانی بیرون است!! باید دیوار این معیارها را از هم پاشاند تا مقدورها و ممکن‌ها قابل رؤیت گردند. چرا کارگران خاورمیانه پشت سر درنده ترین وحوش سرمایه یا احزاب فریبکار اپوزیسیون بورژوازی، زیر بیرق خمینی، حزب الله، حزب توده، الدعوة، مقتدا صدر، بارزانی، اردوغان آماده تمامی جا به جایی‌های

ارتجاعی، علیه خود و علیه همزنجیران جهانی خویش می‌گردند؟ چرا نمی‌توانند با صف مستقل طبقاتی و ضد سرمایه‌داری خود، با قدرت شورائی سازمان یافته سرمایه ستیز خود شیپور جنگ رهائی خویش را به صدا در آرند؟

جنبش کارگری جهانی در شرائط موجود، بیش از هر زمان دیگری فرومانده، زمینگیر، مدفون در رفرمیسم، نمازگزار دولت‌ها یا احزاب اپوزیسیون بورژوازی است. در خاورمیانه و شمال افریقا وضعی به مراتب مفلوک تر و رقت بارتر دارد، بخش عظیمی از نیروهایش در سنگر داعش، بوکوحرام، القاعده، جبهه النصره، احرار الشام، طالبان، سپاه پاسداران، فجر لیبی و ... علیه نفرین شده ترین بخش طبقه خود می‌جنگد. وضعیت حی و حاضر اینچنین است اما این اوضاع از همه لحاظ شکننده و در حال تغییر است. طبقه کارگر اروپا با شتاب بسیار فزاینده ای آخرین ذخیره‌های حاصل فروش جبهه جنگ رادیکال ضد سرمایه‌داری خود را از دست می‌دهد. بیکاری در قاره با سرعت چشمگیری رو به گسترش است. در طول همین یک سال گذشته، دولت‌ها با هدف چالش بحران کوبنده دامنگیر سرمایه‌ها و سرمایه داری، دهها تریلیون یورو، پیشاپیش از حساب حداقل معاش، دارو، درمان، آموزش، مسکن و رفاه سالهای آتی طبقه کارگر کشورها کسر و به حساب سود تراست‌ها، مؤسسات غول پیکر مالی و صنعتی و در یک کلام سرمایه واریز کرده اند. کارگران قاره به حکم قاطع دموکراسی، سوسیال دموکراسی، لیبرالیسم یا فاشیسم سرمایه عهده دار پرداخت کل این دیون از محل حداقل معیشتی خویش خواهند شد، فشار سهمگینی که شیرازه زندگی همگان را متزلزل می‌سازد. حجم سرمایه جهانی فقط در طول ۲۰ سال اخیر به رغم بحرانهای ۲۰۰۸ و جاری حدود ۳۴۰٪ افزایش یافته است. این رقم بیش از حد تکان دهنده، سرسام آور، حیرت انگیز و برای خیلی‌ها باور نکردنی است، اما حقیقت دارد. شمار شاغلان کارگر در این ۲۰ سال نه فقط بیشتر نشده است که کاهش یافته است. چند میلیارد جمعیت کارگر باید چند مرتبه فقیرتر از حال زندگی کنند، بسیار عمیق تر، کوبنده تر و مرگبارتر استثمار شوند،

آخرین امکانات درمانی، آموزشی و نان روزمره خویش را از دست دهند، تا نرخ سودهای روز سرمایه‌داری به ورطه سقوط نیافتد. همه شواهد بانگ می‌زند که امواج تهاجم سهمگین تر سرمایه علیه هست و نیست کارگران در راه است. در چنین وضعی همه بخشهای جنبش کارگری جهانی چاره ای نخواهند داشت جز آنکه دست به مبارزه، شورش و طغیان بزنند. شورش‌ها تا حال نیز کم نبوده و کم نیستند. طبقه کارگر جهانی مجبور است زیر آوار این تهاجم‌ها، تعرض‌ها، در باره ریل تا کنونی کارزار خود هم به واکاوی رادیکال نقدآمیز روی آرد. این جهتگیری را هر چند، ضعیف، بی رمق، سردرگم و علیل مدت‌ها است اینجا و آنجا می‌بینیم. کمتر کارگر ایرانی امروز چشم به راه نقش بازی حزب نشینان و سندیکا سازان است. نسل جوان طبقه کارگر عراق در هر تظاهرات خیابانی موج نفرت خود را نثار کل دولت‌ها و اپوزیسیون‌های بورژوازی منطقه می‌کند. عین همین کار را جوانان کارگر لبنان انجام داده و می‌دهند. بارقه همین خیزش در مصر، ترکیه و جاهای دیگر هم مشهود است. چند سال پیش بود که تعدادی از کارگران و کارگر زادگان فلسطینی با صدور کیفرخواستی، از تنفر خود نسبت به دولت‌های منطقه و تمامی نیروهای فلسطینی مدعی مبارزه علیه اشغال!! گفتند. باید شناگر آگاه، هشیار، رادیکال و سرمایه ستیز این موجها و طغیانها شد، توده کارگر فلسطین نیز باید سفینه پیکار خود را وارد این بحر پرخروش سازد. کارگران منطقه از جمله فلسطین باید نخست در هر کشور و سپس در سراسر خاورمیانه دست به دست هم دهند، از چهاردیواری مراکز کار پا بیرون بگذارند، یک جنبش سراسری شوند، یک قدرت سازمان یافته شورائی گردند. فقط این جنبش است که می‌تواند طومار سیه روزی کارگر فلسطینی را در هم پیچد.

خیز تازه فاشیسم اسلامی سرمایه در ایران مرداد ۱۴۰۰

شرائط روز جامعه باردار پاره ای حوادث است. این شرایط و آنچه در درون آن می‌پیچد نیازمند بازکاوی است. سخن از جا به جایی جناحها در ساختار قدرت نیست. کار کل بورژوازی زیر هر نام و عنوان، غربی، شرقی، راست، چپ، لائیک، دینی، دموکرات، فاشیست، پاسداری از کوره‌های آدم سوزی سرمایه برای سودسازی هر چه انبوه تر است. آنچه سیر حاضر رخدادها را مهر می‌کوبد، نه تعویض طیفها و باندهای حاکم بورژوازی که آرایش قوای تازه فاشیسم برای دور تازه اعمال قهر و سرکوب در کلیه عرصه‌های زندگی توده‌های کارگر است. ماجرا به همین حد محدود نیست. اپوزیسیون‌های ارتجاعی بورژوازی نیز از داخل تا خارج کمپین جدیدی را برای دست اندازی به حریم قدرت پیکار طبقه کارگر، فریب کارگران و تبدیل دستاوردهای این فریب به سکوی سهم خواهی از شریکان و رقیبان آغاز کرده اند. هر دوی اینها را باید با هشجاری کاوید و این واکاوی را صیقل سلاح جنگ ضد سرمایه‌داری ساخت. در مورد نخست:

۱ - الگوی ویژه برنامه ریزی نظم سرمایه‌داری ایران برای دور زدن تحریم‌های بین المللی که تا امروز کم یا بیش پاسخگو بوده است، اینک بخش عظیم ظرفیت خود برای استمرار این نقش را از دست داده است. در باره این الگو قبلا به مناسبت‌های مختلف توضیح داده ایم. رژیم از دهه‌ها پیش کوشید تا پروسه کار، تولید و چرخه سامان پذیری سرمایه اجتماعی ایران را حتی المقدور بر نیازهای اساسی طبقه سرمایه‌دار به دور زدن تحریم‌های کوبنده و گسترده بین المللی منطبق سازد. در این راستا برپایه تمامی محاسبات ممکن، برای پاره ای حوزه ها، به لحاظ حجم پیش ریز سرمایه، بیشترین اولویت‌ها را تعیین کرد. در این قلمروها به نجومی ترین سرمایه گذاری‌ها دست یازید و هیچ غیرواقعی نخواهد بود اگر بگوئیم که موفقیت‌های نسبتا چشمگیری نیز به دست آورد. به عنوان شاهد مدعا کافی است به جدول رشد صادرات پاره ای محصولات نظر

اندازیم. صادراتی که بالندگی پرشتاب آنها حکایت پیش ریز انبوه سرمایه در چند قلمرو معین صنعتی است.

حجم صادرات کشور در فاصله ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۴ (کیلوگرم)

ردیف	نوع کالا	۱۳۷۵	۱۳۹۴
۱	فراورده‌های نباتی	884 345 000	3 599 914 000
۲	محصولات غذایی	339 831 000	797 136 000
۳	املاح و مواد معدنی	3 071 786 000	115 346 554 000
۴	کالاهای شیمیایی	472 218 000	12 562 731 000
۵	تولیدات پلاستیکی	200 071 000	142 358 923 000
۶	محصولات فلزی	549 267 000	4 647 669 000

مأخذ: سالنامه آماری جمهوری اسلامی ۱۳۹۴

داده‌های بالا، بیشتر حالت نمونه دارند. سرمایه گذاربهایی رژیم و طبقه سرمایه‌دار ایران در حوزه پتروشیمی، کشاورزی، خودروسازی، برخی معادن و صنایع نظامی بسیار غول آساطر از قلمروهای مورد اشاره در جدول بوده است. گزارشها حاکی است که در پتروشیمی فقط در طول سال ۱۳۹۸ بیش از بیست و پنج میلیون تن بر ظرفیت تولید این صنعت افزوده شد و حجم فراورده‌های قابل فروش آن تا ۳۵ میلیون تن بالا رفت. در سال ۱۳۹۹، همین حوزه صنعتی، در دل طوفان تحریمها و سونامی کرونا، روزانه بالغ بر یک میلیون بشکه نفت خام را که به دلیل شدت تحریم، هیچ راهی به صادرات نداشت، ملاط و مصالح تولید ۴۰ میلیون تن مواد مورد نیاز صنایع مرتبط یا بخش‌های

دیگر انباشت سرمایه نمود. تولیداتی که ارزش آن‌ها از مرز ۶ میلیارد دلار در سال گذشت و در وانفسای فروپاشی چرخه تولید سرمایه‌داری ایران نقش مؤثری در چالش مشکلات مالی جمهوری اسلامی و اوجگیری کوبنده بحران بازی کرد.

گزارش می‌افزاید که احتمال ارتقاء این ظرفیت در طول چهارسال آینده تا سقف دو و نیم برابر نیز وجود دارد. احتمالی که اگر احیانا لباس واقعیت پوشد حجم سالانه اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر و عاید طبقه سرمایه‌دار ایران را تا ۱۵ میلیارد دلار در سال افزایش خواهد داد.

رژیم در طول این چند دهه، در کنار توسعه مدام پیش ریز سرمایه در حوزه‌های فوق، حجم بسیار سنگینی از کل سرمایه اجتماعی ایران را نیز راهی ممالک مجاور مانند عراق، ترکیه، امارات، پاکستان، تاجیکستان، ارمنستان، آذربایجان، ازبکستان، چین، هند یا جاهای دیگر ساخت، هدف از انتقال یا صادرات این حجم غول آسای سرمایه به این کشورها آن بود که در مفصل بندی ارگانیک با چرخه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه‌ها در داخل، اما با مالکیت‌ها و هویت‌های مجعول غیرایرانی، تمامی مساعی ممکن برای دور زدن تحریم‌ها را محقق گرداند. فاشیسم اسلامی با استمداد از این الگو امکان یافت که به رغم فشار سهمگین و روزافزون تحریم‌ها حتی الامکان از غلطیدن به ورطه فروپاشی اقتصادی در امان ماند. الگویی که به رغم تمامی پاشنه آشیل‌های قهری سرمایه زاد، به هر حال تا همین اواخر نقش چاره گر بازی کرد، اما اکنون زیر حدت طغیان آلود بحران سرمایه‌داری در یک سو و هزینه‌های بسیار سنگین چرخش و اجرای خود، وسیعا از نفس افتاده است. هزینه‌های کهکشانی این طرح طبیعتا یکجا و یکسره، همسان تمامی بار بحران اقتصادی بر معیشت توده‌های کارگر سرشکن گردیده است.

این الگو دیگر قادر به پاسخگویی حتی در همان حد انتظار رژیم نیز نمی‌باشد، طوفان بحران و تشدید آن توسط تحریم‌ها، در طول دو سال اخیر چرخه ارزش افزائی سرمایه‌داری ایران را به گونه کاملاً کم سابقه ای دچار اخلال کرده است. بدهی دولت

به سیستم بانکی که در سال ۱۳۹۲ حول محور ۱۰۰ هزار میلیارد تومان می‌چرخید، امروز مرز ۶۵۰ هزار میلیارد تومان را پشت سر نهاده است. بر این رقم بیش از ۴۰۰ هزار میلیارد تومان بدهی به سازمان تأمین اجتماعی نیز افزوده شده است. سازمان برنامه و بودجه رسماً از تعطیلی حدود ۹۰ درصد ظرفیت صنایع کشور سخن می‌گوید. فقط صنعت خودروسازی که تا همین چند سال پیش، یکی از هفده اتوموبیل سازی اول جهان قلمداد می‌شد، در سال ۹۷ نسبت به سال قبل متحمل ۴۰٪ افت تولید گردید. ارزش پول داخلی ساعت به ساعت کاهش می‌یابد، هزینه تولید کالاها به رغم نیروی کار شبه رایگان دهها میلیون کارگر، با شتابی فزاینده بالا می‌رود. قیمت تمامی کالاها به ویژه مایحتاج اولیه معیشتی مسیر اوج می‌پیماید و ارزش کار لازم توده‌های کارگر را زیر چرخ خود می‌فرساید، در همین راستا معاش روزانه کارگران دستخوش موحش‌ترین سلاخی‌ها می‌گردد. بودجه سال ۱۴۰۰ رژیم ۱۸۰ هزار میلیارد تومان کسری دارد. کمبودی که ریال به ریال آن، در ابعادی مضاعف و شاید چند برابر از هست و نیست محقر طبقه کارگر کسر خواهد شد. گزارش گمرکات جمهوری اسلامی حاکی است که میزان صادرات قطعی کالاها غیرنفتی ایران از ۵۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۹۴ به حدود نصف این میزان در سال ۱۳۹۹ سقوط کرده است. این رقم حتی در قیاس با یک سال پیش، نزدیک ۳۸٪ افت داشته است. حجم نقدینگی یا سرمایه‌های آزاد خارج از کمانه واقعی تولید اضافه ارزش که تا چند سال پیش از چند ده میلیارد تومان تجاوز نمی‌نمود اینک از مرز ۱۲۰۰ تریلیون تومان عبور کرده است. لیست این داده‌ها بسیار طولانی است. لیستی که در بند، بند خود حدیث سقوط بسیار خرد کننده چرخه تولید سرمایه اجتماعی کشور به ورطه ویرانگرترین بحرانها است.

۲ - معضل سرمایه‌داری ایران به آنچه گفته شد، به پیچش متعارف توفان بحران در شیرازه هستی آن، تعطیلی وسیع صنایع، هزینه‌های رعب‌انگیز الگوی دور زدن تحریم‌ها محدود نیست. مشکل حادث‌تر و خرد کننده‌تر، زنجیره طولیل فرسایش‌های است که

برنامه و الگوی خاص نسخه پیچی فاشیسم اسلامی بورژوازی در طول این چهار دهه به بار آورده است. شالوده این طرح‌ها و برنامه‌ها، بر حصول فزاینده کهکشانی ترین اقلام سودها از طریق تحمیل مرگبارترین نرخ اضافه ارزشها بر گرده توده‌های کارگر، سلاخی هرچه جنایتکارانه تر آخرین ته مانده‌های معاش، دارو، درمان، آموزش، سرپناه و هست و نیست کارگران، سرمایه و سود نمودن همه آنها، دشتهای، کوهها، جنگلها، رودخانه‌ها و انهدام بی دریغ محیط زندگی انسانها، استوار بوده است. حاصل اجرای این پروژه‌ها و الگوها وضعی است که از دیرباز تا حال دهها میلیون نفوس طبقه کارگر ایران را در کلاف خود پیچیده و تا مرز سقوط کامل از هر میزان امکان ادامه هستی پیش رانده است. ۷۰٪ جمعیت در سن اشتغال این طبقه فاقد هرگونه هویت رسمی اشتغال هستند، با این وجود هر شبانه روز دو شیفت یا حتی بیشتر کار می‌کنند، اما قادر به تهیه کمترین خورد و خوراک برای ادامه امروز و فردای زندگی خود نمی‌باشند. این خیل کثیر ۷۰ درصدی طبقه کارگر نرخ استثمارهای موحش ۱۵۰۰ درصدی و بالاتر را تحمل می‌کنند، زیر فشار این استثمار هول انگیز، نان ندارند، آب ندارند، از دارو و درمان نصیبی نبرده اند، سرپناه ندارند، خرابه نشین، گورخواب و کارتن خوابند.

فاشیسم دینی سرمایه با کارگران چنین کرده است. همزمان با سماجت سرسختانه بر اجراء بسط و قوام بخشیدن به الگوی بسیار پرهزینه دور زدن تحریمها در یک سو و امتناع از پذیرش هر میزان افت سود سالانه سرمایه‌ها در سوی دیگر، حتی حاضر به ترمیم یا بازسازی متعارف بخش استوار سرمایه اجتماعی، در بسیاری از حوزه‌های پایه ای اقتصاد نیز نشده است. عوارض قهری این کار اکنون در شکل انحطاط کامل تأسیسات آبرسانی کشور، خطر فروپاشی شبکه‌های سراسری برق، اختلال فزاینده ناوگان حمل و نقل، کهنگی روزافزون ماشین آلات در خیلی از حوزه‌ها، مهمتر از همه فرسودگی و عقب ماندگی سهمگین تکنیک کشف و استخراج در قلمروهای نفت و گاز بر سر چرخه

تولید و بازتولید سرمایه‌داری و از این طریق باز هم بر زندگی طبقه کارگر آوار گردیده است.

۳- در چنین وضعی توده کارگر در سرتاسر این جهنم سوزان، در حال طغیان، شورش، اعتصاب، اعتراض و عصیان هستند. همه از همه جا فریاد می‌زنند که: «هیچ چیز برای از دست دادن نداریم» هر چه از عمق وجود انسانها زبانه می‌کشد و بر زبان آنها جاری می‌گردد، خروش گرسنگی، تشنگی، بیماری، طاقت‌های طاق و حماسه‌های خیزش برای پس راندن آوار فلاکت‌ها و بدبختی‌ها است. رخدادهای خوزستان، اصفهان، آذربایجان، تهران، کرج، خراسان، کهگیلویه در این اواخر، شورش سراسری دیماه ۹۶، خیزش پرشکوه آبان ۹۸، زمین لرزه‌های رو به گسترش و کاملاً گریزناپذیر فروماندگی سرمایه‌داری از چالش بحران توفانی اندرونی می‌باشد.

۴- رژیم اسلامی از لحظه پیدایش عزم جزم داشته است که تمامی پاشنه آشیلها و تنگناهای خاص سرمایه‌داری ایران در عرصه سهم برای از اضافه ارزش‌های بین‌المللی، مانند میانگین موجود بارآوری کار اجتماعی، قدرت رقابت در بازارهای جهانی، ظرفیت ایفای نقش در تعیین قیمت متوسط تولیدی، توان اثرگذاری بر پویه تشکیل نرخ سود عمومی و سایر شاخص‌های مشابه را با بحران آفرینی‌های هر چه فاجعه‌بارتر در منطقه و جهان جبران کند. بحران، پشت سر بحران آفرینند، جزء اندرونی ساختار قدرت سیاسی، نظامی، پلیسی کشورهایی مانند سوریه، لبنان، عراق، یمن و خیلی جاهای دیگر شود. حزب الله لبنان، سپاه بدر، گردان ابوالفضل، حزب الله سوریه، حشد الشعبی، سپاه قدس، فاطمیون، کتائب سیدالشهداء، زینبیون، کتائب امیرالمؤمنین، عصائب اهل حق، حزب الله عراق و زنجیره طویل این نوع نیروها را سازمان دهد. تمامی هزینه‌های کهکشانی سازماندهی این شبکه‌ها و نیروها را بر دوش توده‌های کارگر ایران بار کند، به کمک این شبکه‌ها، در هر نقطه و هر کجای دنیا نظم نسخه پیچی دولت‌های رقیب یا قطب‌های مخالف خود را دچار اختلال کند، از این طریق سهم عظیم تر در استخوانبندی قدرت

سیاسی سرمایه جهانی دست و پا نماید. رویکردی که در شرایطی خاص، بدون شک، برای رژیم بارآوردهای زیادی داشته است اما همزمان و به ویژه با تغییر پاره ای شرایط، سهمگین ترین هزینه‌ها را نیز در پی آورده است. هزینه‌هایی که باز هم همسان کوه عظیم مخارج تشکیل و پرورش این نیروها، یکسره بر خورد و خوراک، پوشاک، دارو، درمان و آموزش کارگران ایران آوار شده است. تعمیق فزاینده و انفجار آمیز بحران همراه با تشدید تناقضات درونی الگوی چالش تحریمها، رژیم را به وضعی انداخته که قادر به تحمل هزینه‌های حفظ این نیروها و بحران آفرینی‌ها هم نیست.

۵ - جمهوری اسلامی با کارنامه سیاه چهل و چند ساله خود در دنیا و کشت، داشت و درو فاجعه در منطقه به ویژه در آخرین دهه، بلوک بندی نیرومندی را در خاورمیانه، حوزه خلیج و در سطح بین المللی علیه خود پدید آورده است. دولتهای عرب منطقه که تاریخا در اعمال بربریت سرمایه بر توده‌های کارگر، سلاخی جنبش کارگری و درهم کوبیدن هر جوانه اعتراض رادیکال و سرمایه ستیز کارگران فلسطینی گوی سبقت از هم ر بوده اند، مدت‌هاست کارنامه جمهوری اسلامی را دستاویز بنای اتحاد مستحکم تر و همپیوندی ژرف تر با رژیم درنده قتل عام آفرین اسرائیل کرده اند. ائتلافی که توسط طیف وسیعی از دولتهای سرمایه‌داری جهان، به ویژه امریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن جانبداری می‌گردد. این رویداد، به نوبه خود موقعیت فاشیسم دینی بورژوازی در ایران را ضعیف تر و آسیب پذیرتر ساخته است.

۶ - طومار جنایت‌ها، بشرستیزی‌ها و بربریت‌های رژیم، در طول دهه‌های متمادی، در ایران، منطقه و جهان بخش عظیمی از طبقه کارگر خاورمیانه را، در عراق، لبنان، نواحی کردنشین کشورها، بسیار بیشتر از پیش عاصی و خشمگین کرده است. کارگران این جوامع جمهوری اسلامی را متحد و حامی جنگ افروز بورژوازی حاکم بر سرنوشت خویش و شریک بسیار مؤثر و صاحب نقش تمامی سبعیت‌ها، فقر، فلاکت، گرسنگی، بی‌آبی، بدبختی‌ها و سیه روزیهای مستولی بر خود می‌بینند، در همین راستا سنگفرش

خیابان‌های شهرها را میدان نمایش قهر خویش علیه این رژیم نموده و در مقابل حاکمان سرمایه‌داری ایران همان رویکردی را پیش می‌گیرند که زمانی کارگران دنیا علیه جنگ افروزیها و بربریت‌های امپریالیست‌های درنده امریکائی پیش می‌گرفتند.

۷ - متحدین تا دیروز رژیم در منطقه، از دولت‌ها گرفته تا نیروهای ارتجاعی هم پیمان هر روز که گذشته است، نسبت به آینده همپیوندی خود متزلزل تر، دلسردتر و مرددتر شده اند. اگر روزی استقرار، ماندگاری، میداننداری یا هر میزان گسترش نفوذ و ابراز وجود خود را به دخالتگری منطقه ای، کمکهای مالی، حمایت‌های نظامی یا استراتژی منطقه ای رژیم می‌آویختند اینک دیری است که ماجرا تا حدود زیادی شکل معکوس یافته است. بورژوازی عراق راه خود را جدا کرده است و میثاق‌های داغ عهد پیشین را نه لقمه نان که قاتل جان می‌بیند. مصمم و راسخ در تدارک پیوند با سعودی‌ها و طیف اعمار است. حتی حزب الله لبنان چشم انداز مناسبی برای تداوم این همراهی نمی‌بیند. تردید و تزلزل رژیم اسد از حزب الله بیشتر است.

۸ - تمامی تلاش‌های جاری رژیم در یک سو و قطبها و قدرت‌های عظیم سرمایه‌داری دنیا در سوی دیگر برای احیاء «برجام» بی ثمر مانده است. تا جایی که به دولت‌های منطقه یا حتی کل بورژوازی جهانی بر می‌گردد، بازپردازی این قرارداد بدون حصول اطمینان به عقب نشینی چشمگیر جمهوری اسلامی از راهبردهای منطقه ای، برنامه موشکی، سیاست‌های هسته ای و بسیاری برنامه‌ها و جهتگیری‌های دیگر عملاً ناممکن گردیده است. موضوعی که در شرایط روز نقش تشدید و لاینحل سازی سایر بحرانها یا تناقضات سرکش و جاری رژیم را بازی می‌کند. هر تلاش جمهوری اسلامی برای چالش وضع وخیم اقتصادی، مقابله با شورش ها، غلبه بر بحران ها، بازسازی چرخه تولید سرمایه‌داری در گرو تعدیل حتی المقدور تحریم‌ها است. کمترین موفقیت در این کار نیازمند احیاء برجام است، بازسازی تفاهم نامه هسته ای به انصراف فاحش رژیم از کل زیادت جوئی‌ها و انحلال در نظم نسخه پیچی بورژوازی امریکا و متحدانش برای منطقه

و جهان گره خورده است. انصراف، پسگرد و تمکینی که رژیم برای قبول آن با سرکش ترین تعارضات درونی دست به گریبان است.

۹- به تمامی آنچه گفتیم فاجعه سهمگین انسانی کووید ۱۹ و پرونده بیش از حد سیاه و مالمال از جنایت و توحش رژیم در این گذر را هم اضافه کنیم. پرونده ای که خود به تنهایی برای طغیان قهر و خشم مهرانپذیر دهها میلیون توده کارگر علیه حاکمان سرمایه کفاف می‌دهد. سراسر جامعه از قهر و نفرت و اعتراض نسبت به آنچه کل بورژوازی و نهادهای دولتی، نظامی، ولایتی، فقهاتی آن به ویژه مفتی اعظم کشتارها در این حوزه انجام داده است، آکنده و در حال اشتعال است. واقعیتی که نیازمند تشریح و توصیف نیست.

۱۰- نمی‌توان از آوردن این تکمله نیز چشم پوشید که ماجرای موسوم به دادگاه «حمید نوری» در استکهلم، به رغم تمامی توخالی بودن‌های سرمایه زاد آن، به هر حال، در کنار همه رخدادهای حاضر، در شرایط جلوس یکی از عاملان دزخیم تمامی کشتارهای دهه شصت و بعد و یکی از درنده ترین وحوش دولتمرد، بر تخت رئیس جمهوری اسلامی سرمایه، در تشدید وخامت وضع رژیم بی تأثیر نخواهد بود.

سرمایه‌داری ایران و فاشیسم اسلامی سرمایه با کل این تناقضات سرکش اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، بین‌المللی و داخلی دست به گریبان است، برای چالش این بحران‌ها، تنگناها و مخاطرات، دستش به گونه ای بی سابقه یا حداقل کم سابقه بسته است و گزینه‌های چندانی در اختیار ندارد. در چنین وضعی به صورت هیستریک، بدون هیچ چشم انداز توفیق، نمایش مضحک موسوم به «انتخابات» شورای نگهبانی خاص خود را هم تعطیل و کثیف ترین مهره کشتارهای چهل و چند ساله اش را بر کرسی ریاست جمهوری می‌نشانند. دور تازه پالایش ساختار قدرت از شرکای صاحب آب و گل و دارنده قباله بنیانگذاری رژیم اختاپوسی اسلامی را بیش از پیش و با تمامی توان لباس اجرا می‌پوشاند. از خیر توهم آفرینی آویزان به سناریوی فریب «انتخابات» می‌گذرد، نزدیک

ترین محارم دیروز را اجنبی می‌خواند، همه این کارها را انجام می‌دهد تا برای بقای خود چاره جدیدی اندیشد. اما کدام چاره‌گری؟ با کدامین چشم انداز؟ پاسخ چندان غامض نیست. رژیم برگ باقی مانده ای برای بازی در اختیار ندارد. درست به همین دلیل دست به آرایش قوای مجدد می‌زند تا خود را برای مقابله با امواج هر چه سرکش تر، نیرومند و مشتعل تر پیکار توده‌های کارگر آماده نگه دارد. کاری که جمهوری اسلامی در تمامی این چهار دهه انجام داده است، اما امروز بیش از هر زمان دیگری به اجرا و انجام سبعانه تر آن نیازمند است.

روند حاضر اوضاع، فروماندگی و زبونی فاشیسم اسلامی از ایفای نقش قادر، برای حفظ پایه‌های بقای سرمایه‌داری در یک سو و آتشفشان رو به گسترش پویه پیکار توده‌های کارگر در سوی دیگر، بزاق مرده و خشک اپوزیسیونهای راست تا چپ، داخل یا خارج کشوری بورژوازی را نیز برای سوداگری قدرت به تراوش انداخته است. این جماعت نیز کرکس وار، وقیح و شرم آور همچنان حق خود می‌داند و به خود اجازه می‌دهد که بر دریای خشم و قهر و طغیان توده کارگر سفینه سهم خواهی راند و عربه «انا شریک» سر دهد. در این میان صدای نبش قبر شدگان سلطنت طلب از همه مهیب تر است و صد البته بقایای دار و دسته موسوم به «مجاهدین» نیز در جار زدن رؤیاهای کهنه، منحط و عمیقاً بشرستیزانه خود از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند.

جنبش کارگری، وضعیت روز

همه آنچه گفته شد فقط این واقعیت را بانگ می‌زند که سرمایه‌داری ایران و رژیم اسلامی سرمایه با حادثترین بحرانها برای تأمین بقای خود رو به رو می‌باشد. اما فرجام حوادث جاری و آینده اوضاع جامعه قطعا نه توسط شاخص‌ها و داده‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بالا که فقط توسط جنبش کارگری ایران رقم خواهد خورد. برد تأثیر مؤلفه‌های مذکور در اثرگذارترین و تعیین کننده ترین حالت می‌تواند کمک به هموارسازی راه در فراز و فرود میدان داری‌ها و نقش بازیهای توده کارگر باشد. چه

خواهد شد؟ را مسلماً طبقه کارگر تعیین خواهد کرد و معضل بسیار بنیادی نیز ابعاد ظرفیت و توان حاضر جنبش کارگری برای این میداننداری یا ایفای نقش است. کارگران ایران در سال‌های اخیر گام‌های بسیار مهمی به جلو برداشته‌اند. بیش از چهارهزار اعتصاب در یک سال، از کارانداختن سیستم حمل و نقل کشور برای روزهای متوالی، مختل ساختن چرخه ارزش افزائی سرمایه در بخش‌های وسیعی از جامعه، راه اندازی شورش سراسری پرشکوه دی ۱۳۹۶، خیزش نیرومند و پر عظمت آبان ۹۸، تبدیل سراسر خوزستان به آتشفشان اعتراض و پیکار در سال جاری برای هفته‌های طولانی و گسترش زلزله گون آن به سایر استان‌ها، شهرها و نواحی کشور، اعتصاب اخیر کارگران پیمانی در مناطق نفت و گاز و گسترش بسیار پرشکوه آن به ۱۱۴ مرکز کار و تولید، انجام پردرخشش این خیزش‌ها، میدان داریها، صف آرائیها، به ویژه با اتکاء به قدرت خودجوش طبقاتی، بدون دخیل بندی به هیچ نیروی بالای سر، بدون هیچ اتکاء به حزب نشینان، سندیکاچیان، مدعیان ناجیگری بدون هیچ تردید نوید شروع هر چند لنگ لنگان عصری تازه در تاریخ مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر است.

در میان این رویدادها، اعتصاب طولانی کارگران پیمانی نفت با توجه به پروسه فراز و فرود یا ماریپیچ خاص بسط و ادامه اش، از همه قابل تعمق تر و امیدسازتر می‌باشد. این اعتصاب قطعاً آکنده از کاستی‌ها، پاشنه آشیلها و ضعفهای اساسی بوده است. در این شکی نیست و کارگران ضد سرمایه‌داری، به سهم خویش در واکاوی انتقادی روند اعتصاب، هر چه از دستشان بر می‌آید انجام دادند. ما همراه با نقدهای ریشه‌ای هر راه چاره و راه حلی نیز که برای غلبه بر معضلات به فکرمان می‌رسید پیش کشیدیم و در میان نهادیم. بحث مطلقاً بر سر استتار کاستی‌های بنیادی نیست. اما این اعتصاب یک شاخص مهم را با خود حمل می‌نمود که در جنبش کارگری ما پیشینه نداشت و برای نخستین بار وارد تاریخ مبارزات طبقه کارگر ایران گردید. اعتصاب کارگران پیمانی نفت شالوده کار خود را بر شعله کشیدن لحظه‌ای، دست کشیدن از کار، طرح مطالبه و

اعلام پایان اعتصاب در پی پیروزی یا شکست قرار نداد. استنباط ما واقعی است یا نیست قادر به صدور حکم قطعی نیستیم، اما شواهد حاکی است که کارگران عزم جزم داشتند برای خواست‌های اولیه معیشتی روز خود وارد میدان شوند. در این میداننداری و مبارزه، مجرد حصول خواست یا خواست‌های خود در این یا آن واحد معین صنعتی را نقطه ختم پیکار تلقی نمایند. بالعکس ضمن ابراز خشنودی از هرمیزان موفقیت همزنجیران در یک چند مرکز کار، روند کارزار همچنان در حالت بالندگی، تداوم، تعمیق و توسعه باقی ماند. حتی کارگران ظاهراً موفق در یک کارخانه، سکو، حوزه، خود را در حال ادامه پیکار برای پیروزی مبارزه سایر کارگران بینند. اگر هم اعتصاب به هر دلیل در نقطه ای پایان یابد، در نقطه دیگر بساط آغاز پهن کند و در این راستا شاهد وجود یک جنبش ادامه دار، در حال افت و خیز اما مصمم به پیشروی با تعهد به تحقق حتی المقدور مطالبات جمعیت هر چه کثیرتری از توده کارگر باشیم.

اعتصاب در همان حال به درستی و با رویکردی رادیکال اصرار می‌ورزید که تحت هیچ شرایطی به قانون، حقوق، مدنیت، نظم یا نهادهای دولتی سرمایه آویزان نخواهد شد، نکته مهم دیگر آنکه عملاً راه سندیکاسازی و آویختن به این حزب یا آن نیروی بالای سر را پیش نگرفت. مبارزه کارگران پیمانی نفت با احراز این ویژگی‌ها هر چند نمادین، کم سو، کم رمق، کم عمق، به گونه ای، خود را از گذشته قرن بیستمی خویش متمایز ساخت. باور ما آنست که همین اندازه را باید ارج نهاد و ارج نهادن آن فقط یک راه دارد. اینکه دست به کار بالندگی، تحکیم، تعمیق و توسعه هر چه بیشتر و روزافزون این شاخص‌ها در پروسه پیکار روز کارگران گردیم. جنبش کارگری ایران تا این حد پیش تاخته است و این مؤلفه‌های مهم را خصلت نمای وضع حاضر خود ساخته است. با همه اینها کماکان در موقعیتی زمینگیر، ضعیف، زبون قرار دارد و قادر به حداقل میداننداری در پهنه تعیین سرنوشت نمی‌باشد. معضل کلیدی و بنیادی این جنبش کدام است. هر کس و هر جمعیت، «ز سر خیال» یا از ژرفنای جهتگیری حاکم بر تحلیل، چشمداشت

و پراکسیس حال و گذشته خویش چیزی می‌گوید و پاسخ خاص خود را پیش می‌کشد. خیلی‌ها از متشکل نبودن توده کارگر می‌گویند، عده ای عزادار و ماتم بان ناآگاهی کارگران هستند!! اکثریت چشمگیری کمبود رهبران و وجود ناکافی نیروهای رهبری کننده را مادر کل امراض تاریخی و اس و اساس تمامی دردهای عالم هستی می‌بینند!! عده ای عقب ماندگی کارگران به دلیل محرومیت از وصال هستی آفرین دموکراسی را خیلی شدید درد می‌کشند!!، سایرین نیز تئوری ها، مفروضات، تحلیلها و «ریشه یابی های» دیگر دارند.

حرف ما متفاوت با این نظرها و نظرپردازیهها است. آنچه جنبش کارگری ایران ندارد، نداشتن آن بانی کل فاجعه دامنگیر طبقه کارگر و داشتنش نیاز رهائی این طبقه است یک «قدرت سازمان یافته، شورائی، سراسری ضد کار مزدی» است. این قدرت چیزی نیست که با فراخوان دادن ها، استقبال از مانیفست ها، آگاه گردیدن ها، متشکل شدن حول تئوری ها، تحزب ایدئولوژیک، تبیین استراتژی، صیقل کاری تاکتیک، معماری اتحادیه، طوفان سرنگونی طلبی، پیروزی در شورش و نوع اینها به دست آید یا ظهور کند. ملاط و مصالح و سنگ و ساروج و همه چیز این قدرت در همین جنبش جاری روز کارگران بیش از حد لازم وجود دارد. تغییرات و تحولاتی که در این چند دهه و به طور اخص چند سال اخیر، طبقه کارگر ایران پشت سر نهاده و در بالا اشاره شد نیز، به رغم دنیای کاستی ها، بعضا کاریکاتوری یا حتی وارونه بودنها، به هر حال در راستای ظهور، نشو و نما، بالندگی و صف آرائی همین قدرت معنی می‌یابند. دل کندن از بستن دخیل به جناحهای بورژوازی، کوبیدن مهر بی اعتباری بر مبارزه قانونی یا آویختن خود به دار قانون و نظم و دولت سرمایه، جمع کردن بساط سندیکاسازی، اتحادیه گرائی و حزب بازی، اتکاء هر چه بیشتر به ظرفیت میداننداری جنبش خود، رساتر شدن همصدائیها و حمایتها در مبارزات جاری، رویش ولو حلزونی احساس تعلق به یک جنبش طبقاتی سراسری در مقابل سرمایه‌داری، همه اینها، یک به یک،

شاخص‌های قابل تعمق و مهم پویه گذار به برپائی و استقرار یک قدرت متحد شورائی هستند. این مؤلفه‌ها را باید دید و در کنار آنها کوهسار سر به فلک کشیده پاشنه آشیلها را نیز چراغ انداخت و برای رفعشان جنگید. وقتی از «قدرت سازمانیافته، شورائی، سراسری ضد کار مزدی» سخن می‌گوئیم آنچه بنیادی و هویتی است «ضد کار مزدی» به روایت رادیکال مارکسی آن است. اگر این شاخص به طور واقعی تضمین باشد، اجماع ارگانیک، همزاد و همگن شاخص‌های دیگر اجتناب ناپذیر می‌گردد. هیچ همپیوندی ضد سرمایه نمی‌تواند شورائی نباشد، نمی‌تواند تلاش برای سراسری شدن خود را تعطیل کند، اما برای اینکه جنبش جاری توده‌های طبقه کارگر راه واقعی صف آرائی سازمان یافته شورائی و ضد سرمایه‌داری را بپیماید، باید به بسیاری کارها دست زند و راهی را پیش روی قرار دهد که تا حال پیش نگرفته است. این کارها عبارتند از:

۱- اولین کار یا نخستین گام پیوند زدن انداموار مبارزه برای مزد، معاش، دارو، درمان بهداشت، رفاه، هر میزان آزادی، هر مقدار حقوق انسانی، مبارزه علیه تبعیضات جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی، کار کودک، دستگیری، زندان، شکنجه، اعدام، همه چیز به محور جنگ علیه اساس بردگی مزدی است. این همپیوندی هویت نمای واقعی مبارزه طبقاتی در عصر سرمایه‌داری است. با تولد طبقه کارگر متولد می‌گردد و جنبش کارگری بدون حفظ، رشد، پرورش، شکوفا ساختن، به بلوغ رساندن آن جنبشی فاقد هویت ضد سرمایه‌داری، منحل در رفرمیسم و مدفون در برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی و فرهنگی سرمایه است. وضعیت فاجعه باری که از شروع قرن بیستم تا امروز بر جنبش کارگری جهانی مستولی است. احیاء، ارتقاء و شکوفائی هر چه نیرومنتر این همپیوندی باید جزء لایتجزا، هویت، بیرق و همه چیز پویه پیکار جاری ما در کلیه حوزه‌های زندگی اجتماعی گردد. چگونه؟ و از کدام مجاری؟ پاسخ این پرسش بسیار ساده است.

بورژوازی به عنوان نیاز برنامه ریزی و ضرورت اشراف بر چند و چون چرخه ارزش افزائی سرمایه، زنجیره طولیلی نهاد، سازمان، دیوان محاسبات و شبکه‌های تو در تو پژوهشی دولتی یا خصوصی دارد. از درون این مؤسسات، از طریق سازمان برنامه و بودجه، مجلس، وزارتخانه ها، بانک ها، اتاق بازرگانی‌ها و دهها نهاد دیگر عربده سر می‌دهد که در سال چه تولید شده، چه حجم کار صورت گرفته و سرنوشت این کارها و تولیدها چه گردیده است.

دولت سرمایه هر چه می‌گوید پیرامون تولیدات و کارهای ما است. سؤال اساسی و حیاتی از تمامی آحاد توده همزنجیر آنست که چرا ما انجام دهندگان این کارها، یگانه خالقان راستین همه این سرمایه ها، ثروت‌ها و ارزش‌ها، انسان‌هایی که با فرسایش، استهلاک و نابودسازی خود، این کوهساران سر به فلک کشیده دارائی‌ها، سرمایه‌ها، امکانات و ارزشها را تولید می‌کنیم نباید از چند و چون آنچه انجام داده ایم، در باره سرنوشت کار و حاصل کار خود هیچ کلامی بر زبان رانیم؟! از این هم فاجعه بارت‌تر، حتی حق داشتن گفتگو و تجسس در باره آن را به مخیله خویش راه ندهیم!! سرچشمه یکی از عظیم‌ترین فاجعه‌های انسانی تاریخ در همین جا قرار دارد. باید به این وضعیت پایان داد. معنای زمینی این وضع تباهی آور، تمکین آمیز و ذلت‌زا آنست که ما برده مزدی همج‌الرعا آفریده شده ایم، کارگریم، باید کارگر بمانیم، به دنیا آمده ایم تا فقط کار کنیم، کل حاصل کار و تولیدمان سرمایه طبقه سرمایه‌دار شود، محصول کار ما خدای قاهر فرمانروا بر هست و نیست ما گردد، تا ابد از هر نوع دخالت در سرنوشت کار و زندگی خویش ساقط مانیم و کل عینیت بشرستیز روز دنیا را تقدیر زندگانی خود بینیم. نفس این نوع نگاه به جامعه، جهان و سرنوشت خود دقیقاً همان چیزی است که سرمایه بر زندگی، شناخت و شعور ما تلنبار کرده است. کل ساختار قدرت سرمایه، آموزش و پرورش، فرهنگ و دستگاههای عظیم مهندسی افکار سرمایه‌داری آن را بر ما دیکته و تحمیل می‌کند. جنبش کارگری باید بنیاد این نگاه، شناخت و باور را در هم بشکند، ما

به عنوان طبقه تولید کننده کل سرمایه ها، ثروتها و هر چه در جامعه موجود است، به گاه مطالبه مزد، معیشت، رفاه بهتر و افزون تر، باید خواستار خارج سازی کل محصول کار خویش، از چنگال طبقه سرمایه دار شویم. رک و عریان فصل های متنوع سالنامه آماري دولت سرمایه را جلوی چشم کور دولتمردان و مالکان شرکتها باز کنیم، به جای استغاثه یک ریال مزد بیشتر، این فصلها را که توسط عمه و اکره خود آنها تنظیم شده است پتک وار بر مغز منجمد، شرارت آفرین، قتل عام پرداز آنها فرو کوبیم و با خروشان ترین فریاد اعلام داریم که خواستار تعیین تکلیف کل این کار و تولید توسط خویش هستیم. جنبش ما اگر وارد این میدان نشود، هیچ گاه و در هیچ شرایطی ضد سرمایه داری نخواهد شد. اگر میلیونها شورا برپا داریم و صدای شورائی شدن جنبش خود را بر عرش فرو کوبیم، فقط خود را فریب داده ایم و هر چه ژرف تر به ورطه گمراههها انداخته ایم. هر گام سازمانیابی شورائی ما تنها و تنها در پرتو این شاخص است که واقعی و ظرف پیکار ضد سرمایه داری ما خواهد بود. ضد کار مزدی بودن اکسیری است که کل شاخصه های دیگر مبارزه طبقاتی در پرتو آن هویت می یابند.

همه عرصه های دیگر پیکار نیز باید با همین اکسیر عجین شود. برای پیروزی در هر میزان مبارزه علیه تبعیضات بشرستیزانه جنسیتی مجبوریم مبارزه روزمره را ماهیت ضد کار مزدی بخشیم. خواستار امحاء کامل شرایطی شویم که سرمایه به یمن آن وحشیانه ترین اشکال استثمار، ستم و بی حقوقی را بر زنان تحمیل می کند. کار خانگی اساسا و شکل شاق و سفاکانه بدون هیچ مزد آن، به صورت اخص، مسموم ترین و تباهسازترین سلاحی است که بورژوازی علیه میلیاردها کارگر زن در دنیا و میلیونها زن و دختر کارگر در ایران به کار گرفته و می گیرد. نرخ اضافه ارزش ۱۵۰۰ درصدی که سرمایه داری ایران به یمن آن سراسر این دوزخ را از سرمایه آکنده و تمامی منطقه و جهان را به آشوب می کشد، قسماً مدیون همین کار خانگی زنان است. الغاء کامل کار خانگی یا حتی مجبور ساختن طبقه سرمایه دار و دولتش به پرداخت هر چه کامل تر

بهای آن، متضمن وقوع زلزله، هر چند با ریشتری نازل، در شیرازه خانواده مردسالار مورد نیاز چرخه تولید سرمایه‌داری در یک سو و ارتقاء مؤثر نقش زنان در پهنه پیکار ضد بردگی مزدی است. فاجعه سهمگینی است که نیمی از طبقه ما در سراسر قرن بیستم با راهبرد لنینی مبارزه طبقاتی زیر بیرق پیکار علیه ستمکشی و بی حقوقی زن، عملاً سیاهی لشکر سهم خواهی این یا آن اپوزیسیون راست و چپ نمای بورژوازی شده است. زیر علم راهیابی زنان به مقامات، مناصب و مدارج والای جامعه یا در واقع نظم سرمایه، سینه زده و برای نقش بازی بیشتر زنان طبقه سرمایه‌دار در ماندگارسازی سرمایه‌داری یا تحمیل این اختاپوس بر طبقه کارگر، «کاتولیک تر از پاپ» فریاد سر داده است. در جنگ علیه تبعیضات جنسیتی باید جار و جنجال ابتدال آمیز

تغییر قانون و اصلاح ساختار نظم سرمایه‌داری را دور انداخت. به جای داد و قال برای لغو قانون حجاب باید جنبش وسیع بی حجابی برپا کرد، باید ریشه هر نوع وابستگی اقتصادی زن به مرد را از جا کند و تحقق این امر را با اعمال قدرت بر طبقه سرمایه‌دار و دولتش تحمیل کرد. باید اعلام داشت که کل هزینه پرورش کودکان از نخستین لحظاتی که در زهدان مادر جان می‌گیرند تا زمان ولادت، رشد، تحصیل، دارو، درمان، معاش و همه چیز آنها بر عهده بورژوازی است و باید از محل کار اضافی طبقه کارگر پرداخت شود. اگر بناست به طور واقعی علیه تبعیضات بشرستیزانه جنسیتی مبارزه کنیم باید سنگرها، میدانها را دستخوش تغییر بنیادی سازیم. هر میزان کاهش این بی حقوقی ها، ستمکشی‌ها و تبعیضات را در حمله رادیکال به اساس موجودیت سرمایه‌داری جستجو کنیم.

عین همین رویکرد را باید در جنگ علیه آلودگی‌های زیست محیطی اتخاذ نمود. کل آلودگی‌ها از چرخه ارزش افزائی سرمایه، از نیازهای فاجعه زای ضد انسانی سرمایه‌داری به سودهای کپکشان‌ی تر نشأت می‌گیرد. سرمایه است که هر قطره آب آشامیدنی، هر

میوه هر درخت، هر حجم اندک هوای تنفسی، هر سبزی و بوته و چمن و جنگل، همه چیز و همه چیز را از مهلک ترین سموم آکنده است تا رودهای پرخروش سود خود را طغیان آمیزتر سازد. مبارزه برای بهبود محیط زیست را باید به میدان جنگ حول چه تولید شود و چه تولید نشود، چه میزان تولید گردد و فرجام تولیدات چه خواهد شد منتقل نمود. باید استوار و مصمم با تولید هر چه نیاز سنجیده منبث از اراده شورائی همه انسانها نیست جنگید.

مبارزه برای هر اندازه حقوق انسانی بیشتر و آزادی‌های سیاسی افزون تر نیز باید لحظه ای، گامی و سنگری از جنگ سراسری ما علیه بنیاد موجودیت سرمایه‌داری گردد. با تکیه مدنیّت و تضاع برای آزادی فقط بندهای رقیّت سرمایه را بر گردن خود تنگتر و پایه‌های دیکتاتوری هار بورژوازی را مستحکم تر می‌سازیم. قانون، حقوق، مدنیّت، اخلاق، نظم، دولت، دموکراسی، حقوق بشر، کل ملاک‌ها و ارزش‌های روئیده از چرخه تولید سرمایه‌داری هر کدام دهشتناکتر از دیگری سلاحهای این نظام برای کشتار هر میزان حقوق انسانی و بمباران هر اندازه‌ها آزادی‌های واقعی ما هستند. باید شالوده نظم سرمایه را در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی آماج تعرض گرفت و میدان مبارزه برای هر حق و آزادی را به این جا منتقل نمود.

۲ - برای پیشبرد پیکار در هر کدام از قلمروهای بالا یا قلمروهای دیگر، باید قدرت داشت. این قدرت قرار نیست آفریده شود، بنا نیست از جایی در اختیار ما قرار گیرد، پدیده نا آشنائی برای پویه شناخت، تشخیص و شعور ما نیست. ما این قدرت را همین حالا در بطن شرایط کار، زندگی، استثمار و پیکار خود داریم، مسأله کلیدی و حیاتی این است که آن را شورائی سازمان دهیم. وقتی از شورا صحبت می‌کنیم به سراغ تئوری‌ها، فلسفه‌ها، نظریه پردازان و فیلسوفان نرویم. برای داشتن یک قدرت شورائی چشم‌ها را به نسخه پیچی‌ها، الگوها و راهبردهای سران احزاب یا منجیان عالیمقام ندوزیم. خود را نیازمند رجوع به رساله عملیه ایدئولوگ‌ها و ورق زدن فصول مربوط به حلال و حرام

بودن شوراسازی در شرایط اعتلا و رکود نبینیم. برای برپائی شوراها هیچ کدام اینها لازم نیست. خود راه، زندگیمان را پروسه پیکارمان راه، اعتصابات جاری خود در ۱۱۴ مرکز کار و تولید، خیزش دی ۹۶ و آبان ۹۸ خود راه، طوفان مبارزات خویش در خوزستان و استان‌های دیگر را نظر اندازیم. قدرت ما در این میدان‌ها است، در هر کدام این اعتصابات، شورش‌ها، خیزش‌ها، طغیانها، بدون استفتاء از هیچ مرجع حزبی، هیچ رئیس اتحادیه، هیچ نظریه پرداز و دانشور «طبقات دارا» شورائی وارد میدان کارزار شده ایم. شورا همین جا است. هر اعتصاب یک شورا است. در تدارک آفرینش شورا نباشیم. هر اعتراض، اعتصاب، خیزش، طغیان ما اگر آویزان به اراده دشمنان ما نباشد، طبیعتاً و به حکم هستی اجتماعی طبقه ما شورائی آغاز می‌شود، بحث بر سر خلق شوراها نیست. باید این کارزار شورائی ضد سرمایه را در درون خود هر چه مستحکم تر، آهنین تر، هشیارتر، آگاه تر، چاره اندیش تر، ضد سرمایه‌داری تر، استخواندارتر و نیرومندتر سازیم. باید هر فرد ما بر میزان دخالتگری، آگاهی، چاره‌گری خویش برای به پیروزی رساندن مبارزه و همزمان برای دوام و استحکام همبستگی پشتوانه مورد نیاز این پیروزی تقلا کند. اعتصاب یا شورش ما نباید امری زودگذر، مقطعی و شعله مستعجل تلقی گردد. به این اندیشیم که تا سرمایه‌داری هست ما لاجرم در جنگ هستیم، تا رابطه خرید و فروش نیروی کار باقی است، تشدید لحظه، لحظه استثمار، ستمکشی، فرودستی، بی‌حقوقی و نفرین‌شدگی ما نیز قهری و بدون تردید است. تا بردگی مزدی به بقای خود ادامه می‌دهد، گرسنگی، فقر، فلاکت، زبونی، بیخانمانی، گورخوابی، بی‌بهداشتی، بی‌آبی و بی‌داروئی و تمامی سیه‌روزی‌های دیگر ما در حال تعمیق، توسعه و انفجارآمیزتر شدن است. بر همین مبنا تا آخر روز بقای این نظام ما مجبور به کارزار، مبارزه طبقاتی، جنگ علیه سرمایه‌داری هستیم. پس اعتصاب، خیزش، شورش خود را عاجل و موقتی نبینیم، همیشگی، فزاینده، بالنده، در حال گسترش به حساب آریم. در همین راستا همبستگی، اتحاد و همسنگری خودجوش شورائی خویش را نطفه‌ای تلقی

کنیم که باید مدام رشد کند، به هم جوش خورد، سازمان یابد، شناخت ژرف تر به دست آرد، قدرت تشخیص خود را افزونتر سازد، آگاه تر و استخواندارتر گردد. ختم هراعتصابی را نه نقطه پایان همجوشی همسنگری و هم‌رزمی که لحظه شروع دنیای فعالیتها برای بررسی کمبودها، غلط انگاریها، اشتباهات، یافتن راه چارها و راه حل‌های رادیکال تر مبارزه کنیم، در همین راستا به تحکیم هر چه بیشتر همبستگی و همپیوندی پردازیم، هر لحظه زندگی، هر گام پیکار، هر برهه کار ما باید آفات و فرصتهائی برای ارتقاء جنبش روزمان به یک قدرت متحد، سازمان یافته، شورائی ضد سرمایه‌داری شود.

برپائی شوراها نیازمند مرامنامه، اساسنامه، آیین نامه، مانیفست، منشور یا پلاتفرم نیست. تابع هیچ زمان و مکان ویژه نمی‌باشد، به هیچ اصول و فرامین و احکام ماوراء پویه پیکار ما احتیاج ندارد. جنبش همیشه و همه جا جاری ما است که باید اولاً هر چه ژرف تر بنمایه رادیکال ضد کار مزدی احراز کند. ثانیاً سازمان یافته تر، شورائی تر و نیرومندتر گردد. رسالت دانشگاه و مرکز آموزش یکایک ما را بر دوش گیرد، امروز ما را بسیار تواناتر، چاره‌گتر و خلاق تر از دیروزمان سازد، مدرسه شناخت مارکسی ما از سرمایه و تمامی گنبدیگی‌ها و بشرستیزی‌های سرمایه‌داری باشد. سنگر جنگ تعطیل ناپذیر ما علیه سرمایه شود.

۳ - بساط اعتصابات پراکنده و محصور در چهاردیواری کارخانه‌ها را برای همیشه جمع کنیم. اعتصاب کارگران پیمانی نفت و توسعه آن به ۱۱۴ مرکز کار در این گذر یک درس است. از مرداب تباهی زای موجود، این تصور بیرون آئیم که ما کارگران این یا آن مؤسسه هستیم. باور کنیم و این باور را هستی آگاه خود سازیم که یک طبقه ایم، از کارگر صنعتی تا کشاورزی، معدن، معلم، پرستار، هتل، رستوران، راننده، پست، بهیار، تکنیسین، نظافتچی، مدرس دانشگاه، روزنامه نگار و مترجم تا همه انسانهای دیگر فروشنده نیروی کار و ساقط از هر گونه دخالت در تعیین سرنوشت تولید، کار و زندگی، همه و همه آحاد یک طبقه واحد اجتماعی هستیم. ریشه کل فقر و بدبختی و فرودستی

و ذلت همه ما در وجود سرمایه است. برای رهایی از این وضع هم باید علیه وجود بردگی مزدی جنگ کنیم. باید به صورت یک طبقه وارد میدان شویم. همزمان چرخه نظم سرمایه را در سراسر جامعه از چرخش فرو اندازیم.

۴ - سلاح پیکار ما علیه سرمایه بسیار برنده و کارساز است. آفریننده بی بدیل کل سرمایه‌ها هستیم و از تمام توان لازم برای خشک ساختن چشمه تولید سرمایه‌ها نیز برخورداریم. این قدرت را داریم که هم کل چرخه تولید سرمایه را از کار فرو اندازیم و هم کل نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، دولت و همه چیز جامعه سرمایه‌داری را بر سر مالکان سرمایه و حاکمان این نظام ویران کنیم. این قدرت در وجود اجتماعی ما طغیان دارد، باید آن را به کار اندازیم.

۵ - بیائیم یک بار هم که شده است از هیچ بینی و پوچ انگاری خویش، از اینکه خود را مشتی ضعیف و ضعیفه و مفلوک بینیم، اینکه خود را انسانهای فاقد شعور، فکر، عقل، شناخت و قدرت تشخیص پنداریم، اینکه خود را افراد محتاج اندیشه پردازی بالانشینان، نیازمند رهبری منجیان، محکوم به تبعیت از دستورات و نسخه پیچی‌های فیلسوفان و اکابر پنداریم دست برداریم. اگر این کار را انجام دهیم قفل فروماندگی رقت بار روز خود را شکسته ایم. ما مشتی عقب مانده، ناآگاه، محجور، ناتوان از یادگیری و تجربه اندوزی، فاقد ظرفیت آگاه شدن نیستیم. کاملاً بالعکس کلید واقعی قفل کل بدبختی‌ها و سیه روزی‌های مستولی بر زندگی روزمان و مستولی بر زندگی بشر عصر در دستان ماست. احزاب، نظریه پردازان، فیلسوفان، رهبران، اندیشمندان، دانشوران صاحب جاه، گردنکشان نامدار ایدئولوژی آفرین، اسوه‌های ورجاوند تئوری باف، کاشفان نافرودتن شوکران رهایی انسان، استادان پر جلال تحلیل، نظر، تدوین استراتژی، به این دلیل بسیار روشن که علی العموم از جنس ما، از هستی اجتماعی ما، از زمین زندگی طبقه ما، پرورده دردها، رنجها، فلاکت‌های ما نیستند، از این هم فاجعه بارتر به این دلیل که باز هم علی العموم شستشوی مغزی شدگان نظام بشرستیز سرمایه‌داری هستند، نه فقط

هیچ صلاحیت و کفایتی برای تعیین راه و چاه پیکار ما ندارند که بالعکس گفته ها، نظرات و رهنمودهایشان سخت گمراه کننده و فاجعه آفرین بوده است و می باشد. آنها واقعیت زندگی، کار، استثمار و پیکار ما را نه انسان که مقتضا و نیاز واقعی جنگ رهایی آفرین ماست، بلکه کاملا باژگونه، تحریف آمیز و منحرف کننده خورد ما داده اند و می دهند. باید به خود، به تعمیق و بسط هر چه نامتناهی تر آگاهی خود، به افزایش بدون هیچ مهار توان تشخیص و چاره گری خود اتکاء کنیم، در این گذر یک نکته، یک موضوع بسیار مهم را هم از یاد نبریم. مارکس مطلقا و به هیچ نحوی از انحاء در زمره جماعتی که گفتیم نبود، هیچ انسان استثنائی در تاریخ متولد نشده است اما او انسانی از بیخ و بن متفاوت با کل افراد، شخصیت ها و دستجاتی است که در اینجا اشاره شد. مارکس انسانی از ژرفنای زندگی ما، از جنس ما، آگاه ترین انسان تاریخ زندگی و مبارزه طبقه ما بوده است و با اینکه استخوانهایش پوسیده است، همچنان با ما است. اشتباه نشود، منجی، زعیم، مراد، رهبر، اسوه و پیشوای ما نیست، همرزم، همسنگر، همراه و همگام ما در تمامی میدان های پیکار است. انسانی که هر چه تاریخ به جلو می تازد از نیاز ما به او کاسته نمی گردد یا حداقل تا امروز نشده است. از او باید یاد بگیریم و هر چه بیاموزیم باز هم کم است.

افغانستان، سرمایه جهانی و جنبش کارگری سپتامبر ۲۰۲۱

بساط نظریه پردازی همه جا پهن است. چرا امریکا و متحدانش ۲۰ سال پیش حمله به افغانستان را آغاز کردند؟؟، چه اهدافی در سر داشتند؟؟ آیا به دموکراسی می‌اندیشیدند؟؟ اگر آری!! کدامین گام‌ها را برداشتند؟! و چرا هیچ کاری انجام ندادند؟ اگر نه، چه پرواز دیگری در زیر پر داشتند؟؟ چرا ۲۰ سال بعد دست از پا درازتر با تحمل تریلیونها دلار هزینه، بسیار مفتضحانه، اما با شیپور فتح و هلهله شادی، ۲۰ میلیون توده کارگر نفرین شده افغان را تسلیم تیغ طالبان می‌کنند؟! چرا نقشه مند و برنامه ریزی شده تمامی راهها را برای تسلط بلامنازع هولوکاست آفرینان اسلامی «طالب» باز و هموار ساختند؟؟ این سؤالات همه جا در ذهن‌ها می‌پیچد، نوشته می‌شوند، برای خیلی‌ها بی پاسخ می‌مانند، احزاب، مطبوعات، تریبونهای غول پیکر بورژوازی، پاسخ وارونه آنها را ساز و برگ فریبکاریها یا حداقل داغی بازار کسب و کار می‌سازند. بحث خاص ما نه واکاوی کارنامه جنایات امریکا و بورژوازی افغان اعم از سینه چاک دموکراسی یا فاشیسم درنده طالبان بلکه زندگی، کار، پیکار، سرنوشت ۲۰ میلیون نفوس طبقه کارگر افغانستان است، اما برای پرداختن به دومی، چاره ای نداریم، جز آنکه وقت کوتاهی را به مرور اولی اختصاص دهیم.

لشکرکشی دولت امریکا به افغانستان، در پی سقوط قطب شرقی سرمایه و ظهور جهان یک قطبی سرمایه‌داری رخ داد. در آن زمان همه چیز حول این محور می‌پیچید که الگوی نظم ایالات متحده برای چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی، برای اقتصاد، سیاست، حقوق، دموکراسی، مدنیت، اخلاق و فرهنگ این نظام، باید همه جا شمول و مطاع بدون قید و شرط باشد. بورژوازی امریکا و شرکا دهه‌های متمادی برای حصول این هدف انتظار کشیده و به هر بربریتی دست یازیده بودند. در همین افغانستان تمامی گورستانهای تاریخ را زیر و رو کرده و از اعماق گورها، زنجیره طویل مجاهدان با

شناسنامه‌های متنوع القاعده، طالبان، حزب حکمتیار، دار و دسته ربانی - احمد شاه مسعود و دیگران را وارد میدان جهاد ساخته بودند. سوء تعبیر نشود! کل ماجرا در سقوط الگوی معینی از برنامه ریزی نظم سرمایه خلاصه می‌شد، چیزی که تاویل آن به پیروزی!! باژگونه بینی بورژوازی و متفکرانش را بانگ می‌زد. القاء وارونه واقعیت‌ها شالوده شعور بورژوازی است. بنمایه این شعور، تولید اضافه ارزش از طریق استثمار سهمگین کارگران و تسری این رابطه به سیاست، حقوق مدنیت، اخلاق، فرهنگ، جامعه و دولت است. این شعور بنا نیست واقعیت‌ها را دریابد و بازگوید. جشن شادمانی سقوط اردوگاه از کنه این شناخت می‌جوشید. بورژوازی امریکا و اروپا فروپاشی شوروی سابق را فتح الفتوح می‌خواندند، زیرا که وقوع آن را پایان یک رقابت بسیار پرهزینه اقتصادی، یک کشمکش فرساینده درونی، یک پاشنه آشیل کل سرمایه در مقابل جنبش طبقه کارگر جهانی می‌دیدند.

این رویداد از جنبه دیگری هم برایشان تحقق رؤیا بود. آن را دستاویزی برای اعلام شکست «کمونیسم» می‌دیدند، به کور ساختن چشم انداز رهائی توده کارگر پرداختند و بسان سلاحی مسموم علیه جنبش کارگری به کار گرفتند. «فاتحان» با این تصویر، آغاز جهان یک قطبی سرمایه‌داری و استیلای بلامنازع نظم برنامه ریزی شده خود بر دنیا را اعلام و جریان مسلط شعور میلیاردها کارگر کردند. آنها جهان روز را چنین می‌دیدند اما ناگهان، «سیل فنا نقش امل باطل کرد» قطب پیروز سرمایه‌داری در همان روزهای سقوط پرهیاهوی دولتهای اردوگاهی، در غلغله پایکوبی برای فروریزی دیوار برلین، با چنان موج نیرومندی از اعتصابات پرتلاطم کارگری در نقطه، نقطه دنیا مواجه گردید که از دهه شصت به بعد، حداقل با این وسعت پیش چشم خود ندیده بود. کارگرانی که به دور از خیمه شب بازیها و ترقه اندازیها، علیه سلاخی هولوکاست وار معاش، دارو، درمان، بهداشت، آموزش و همه چیز خود توسط سرمایه داری، در غرب، شرق و چهارگوشه این جهنم، دست از کار می‌کشیدند، چرخه تولید سود را از کار

می‌انداختند، برای دفاع از قوت لایموت یا حق زنده ماندن خود، علیه تطاول هار سرمایه طغیان می‌کردند. ماجرا به همین جا محدود نماند. به موازات آغاز و توفانی شدن مبارزات توده کارگر علیه قهر انفجارآمیز اقتصادی، سیاسی، اجتماعی سرمایه، نوعی سونامی بربریت یا انسان ستیزی هار افراطی نیز از ژرفنای تناقضات و عفونتهای تلنبار سرمایه‌داری سر بیرون آورد. فاشیسم درنده دینی بورژوازی که از آغاز قرن بیستم در بخشی از دنیا علم سهم خواهی افراشته و در ایران با مصادره موج پیکار طبقه کارگر و سرکوب جنبش کارگری برمسند حاکمیت نشسته بود، اینک در نقطه نقطه خاورمیانه، شمال افریقا، آسیای وسطی، بساط میداننداری پهن می‌کرد. این بخش بورژوازی زبان خاص خود را داشت، برای سهم خواهی از رقیبان به سراغ سیاست، حقوق، جامعه مدنی، دموکراسی، دیپلوماسی نمی‌رفت. نمایندگانش از جنس خمینی، حجاریان، بن لادن ابوبکر بغدادی، ملاعمر بودند. شرایط لازم برای مخوف ترین سازماندهی فاشیستی سرورترین و بی فرهنگ ترین لایه لومپن پرولتاریای گرسنه و عاصی چند قاره را در کوله پشتی خود داشتند، این شرایط را سرمایه‌داری به حد وفور، حتی افراطی برایشان فراهم آورده بود.

فاشیسم اسلامی بورژوازی با داشتن یک چنین قدرت آتش افروزی و تخریب وارد میدان سهم خواهی از شریکان طبقاتی می‌شد. حادثه ای که جشن شادمانی امپریالیست‌های امریکائی، اروپائی را دچار آشوب ساخت. تا بلوک پیروز بورژوازی خواست شادی طلوع جهان تک قطبی سرمایه را در مذاق خود مضمضه کند، با طوفان تهاجم تاتاریستی این شرکا مواجه شد. شریکانی که با زیادت خواهی بسیار برای دریافت سهم خود از اضافه ارزش ها، مالکیت ها، قدرتها و حاکمیتها، یازده سپتامبر می‌آفریدند، سونامی خون راه می‌انداختند، مدرسه‌ها را آتش می‌زدند، دانشگاهها را منهدم، زنان را سنگسار، دختران را کنیز جنسی، کودکان را مجبور به رقص مرگ در میدانهای مین، شریعت را جایگزین قانون اساسی، دارالخلافه را بدیل مقدس پارلمان و بدویت لاهوتی را آلترناتیو جامعه

مدنی ناسوتی می کردند. وقوع این زمین لرزه، فاتحان سرمست را غافلگیر نکرد اما آشفت. به بهت فرو نبرد زیرا آن را نوعی جدال درون خانواده سرمایه یافتند، با آن آشنائی داشتند، مزایای بارز نقش بازی اش را در «گوادولوپ» شور کرده بودند، به ظرفیت لایزالش در سرکوب فیزیکی و فکری طبقه کارگر، گنجایش نامتناهی اش در کشتار کمونیسم و کمونیست ها، حرص و ولع سیری ناپذیرش در سلاخی هرچه انسانی است یقین داشتند. مهم تر آنکه، بخش چشمگیری از پیروزی بر رقیب اردوگاهی را مدیون میداناری این فاشیسم می دیدند، فاشیسم شریعت سالار و وطن پرستی که در بامیان، بدخشان، بلخ، پنجشیر، قندهار، کابل، ننگرهار و هرات، تحت فرماندهی ناتو، با اضافه ارزش های نفتی سهم کلیدداران کعبه، برای بیرون راندن ارتش کفار روسی جنگیدند. قطب پیروز بورژوازی اینها را می شناخت، درونی می دید اما پریشان هم می شد. دلیل پریشانی روشن بود. فاشیسم اسلامی در هر شکل، با هر بیرق به گونه سیری ناپذیری سهم می خواست و برای گرفتن این سهام همان نظم طلائی دنیای تک قطبی را دچار زلزله می کرد.

«فاتحان» هفتاد سال برای خلاصی از هزینه های قطب بندی و استقرار قدرت یکپارچه بلامنازع سرمایه علیه جنبش کارگری به تمامی بشرستیزی ها دست زده بودند، اما اینک در طوفان شادیهها با صدای فروریزی برجهای وال استریت میخکوب می شدند. نظم نسخه پیچی جهان مطاع آنان بازهم حتی از درون می لرزید و این بار نه از جانب اردوگاه متمدن، سکولار، پرچمدار «کمونیسم»!!، منادی همزیستی مسالمت آمیز، بلکه از جانب تاتارهای فاشیست خانه زاد که همه دنیا را می خواستند، به آسمان آویزان بودند، بیرق امریکا می سوزاندند، هزار، هزار کودک را آتش می زدند و زنان را شایسته سنگسار می دیدند. باز هم سوء تعبیر نشود، بورژوازی پیروز پرچمدار جهان یک قطبی این بربریتها و بشرستیزی را ستایش می کرد، آنچه او را به وحشت می انداخت خطر این نیروی سخن شناس بمب انداز، برای نظم عاری از بلوک بندیهای پرهزینه مالا مال از

پاشنه آشیلها در مقابل موج مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر دنیا بود. درست در همین جا، زیر درد همین مهمیز بود که پاسداران جهان یک قطبی سرمایه حکم به لشکرکشی برای تسخیر افغانستان و جنگ با طالبان دادند. ارتش ایالات متحده و ناتو وارد افغانستان شد تا فاشیست‌های شریعت سالار را از بحران آفرینی باز دارد و از بیرون حریم نظم به اندرون آرد. امریکا به این دلیل و با این انتظار به افغانستان رفت. نظریه پردازان و احزابی که زیر نام «نقادی»، جرم دولت بوش را باور به دموکراسی نیابتی می‌دیدند!! و زیر بیرق نیابتی نبودن دموکراسی «ضد جنگ» می‌شدند!! فقط توهم خود به بورژوازی را جار می‌زدند. این جماعت امروز هم با گذشت بیست سال از آن تاریخ، با مشاهده خروج پنتاگون و ناتو از کابل، در سیاهی زار همان افکار به دور خود می‌چرخد، از اعتبار تئوریهای خویش می‌گوید!! که ببینید! «دموکراسی نیابتی شانس پیروزی ندارد، باید غیرنیابتی شود!!» اینها در وادی دلداگی به دموکراسی، قادر به درک این واقعیت عریان نیستند که حاکمان قطب غربی سرمایه‌داری برای ریختن بمب «جامعه مدنی»، «توسعه سیاسی» و «دموکراسی نیابتی» به افغانستان نرفتند، آنان خوب می‌دانستند که برای چه جنگ می‌افروزند؟ چرا در افغانستان مستقر می‌گردند و تحت چه شرائطی خارج خواهند شد. یک سؤال اساسی آنست که آیا موفق گردیدند و امروز که خارج می‌شوند، اهداف خود را محقق می‌بینند؟ این پرسش مهمی است که باید به آن پاسخ داد.

بورژوازی امریکا خود را مغلوب ماجرا نمی‌پندارد، به این دلیل که **اولاً**: شرایط حاضر دنیای سرمایه‌داری شرایط آن روز نیست، در این بیست سال تغییرات زیادی در چرخه تولید و سامان‌پذیری سرمایه جهانی، حدت تضادهای ذاتی سرمایه، عروج و افول قطب‌ها، ترکیب بلوک بندی‌ها، فرایند رقابت‌ها، جا به جا شدن اولویت‌ها به وقوع پیوسته است. تغییراتی که شیرازه محاسبات سابق و تلقی از سود و زیان راهبردها را کم یا بیش برهم ریخته است، **ثانیاً**: به عنوان بازتابی از این فرگشته‌ها یا حلقه کنکرتی از زنجیر رویدادها، طالبان نیز در عین حال که برای توده کارگر افغان عین همان وحوش ۲۵

سال پیش، حتی درنده تر هستند، اما برای شرکای طبقاتی خود یا دولت‌ها و قطب‌های مخالف هیچ خطری محسوب نمی‌گردند. این را همه جا با چشم باز شاهد هستیم. به کارگران زن، مرد، پیر، جوان و کودک افغان نظر اندازید، همه از آینده مالا مال از گرسنگی، بی خانمانی، وحشت، سنگسار، شکنجه، کشتار، پوسیدن در گوشه عزلت و جان دادن زیر تازیانه‌های فقر می‌گویند، همزمان چشم‌ها را به سوی دولت‌ها و دولتمردان برگردانید. همه چیز معکوس است. پوتین از استحاله متمدنانه طالبان خبر می‌دهد!! بابدن یقین خویش به تغییر تاریخی طالب‌ها را تکرار می‌کند. شی جین پینگ بر عوض شدن بارز و مترقیانه این جماعت انگشت تأکید می‌گذارد، مرکل وقوع میمون این دگردیسی را بشارت می‌دهد، جانسون ضمن نگهداری احتیاط با شرکا همدلی می‌ورزد، مکرون می‌کوشد تا در نشان دادن ایمان به دموکرات شدن طالبان، از سایر همقطاران عقب نماند. دارالخلافه‌های قدرت سرمایه در امریکا، اروپا و جهان هیچ ایرادی به کارنامه بیست ساله خود در آسیای وسطی ندارند، همه چیز را بر وفق مراد می‌بینند، اهداف را تا حدی محقق شده می‌یابند و لاجرم پیروز و مفتخر به پایگاه‌های خود باز می‌گردند. این را «بابدن» در این چند هفته دهها بار تکرار کرده است. اما آیا واقعا راست می‌گویند؟! و راستی، راستی خود را پیروز می‌بینند؟! این را متحجرت‌ترین افراد هم بعید است باور کنند. معلوم است که چنین نیست. بورژوازی سرمایه اندیشنده است. سرمایه اگر به هر شکل، در هر نقش، با هر ساز و برگ سهمی از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی را نصیب خود نکند دیگر سرمایه نیست و سرمایه دار و دولت سرمایه‌داری اگر از جنگ افروزی‌ها، لشکرکشی‌ها و فتوحاتش کوهسار سودها را به چنگ نیاورد، قطعاً بدترین شکست‌ها را خورده است. بورژوازی ایالات متحده و شرکا، به گاه تجهیز قوا و تدارک هولوکاست افغانستان، مسلماً برای تنبیه طالبان و پیرایش نظم جهان تک قطبی اهمیت شایان قائل بودند، اما همزمان اطمینان داشتند که در قبال هزینه‌های جنگ رؤیاهای طلائی افسون آمیزتری را هم لباس واقعیت خواهند

پوشاند. به پیش ریز وسیع سرمایه در حوزه‌های اقتصادی گسترده در فاصله میان بدخشان تا هلمند و ننگرهار تا هرات نیز با حرص و آز سیری ناپذیر چشم می‌دوختند. نکته ای که ولو تیتروار نیازمند توضیح است.

افغانستان به لحاظ معادن و ذخائر زیرزمینی یکی از غنی ترین کشورهای دنیا است. برخی از این ذخائر، از جمله منابعस्ता سرشار طلا، اورانیوم، لیتیوم، یا خاک‌های نادر از بیشترین اهمیت در چرخه ارزش افزائی سرمایه و بازار جهانی سرمایه‌داری برخوردارند. همه این‌ها در زمره کالاهائی هستند که تسلط انحصاری بر چرخه تولیدشان می‌تواند مایه و موجد تصاحب عظیم ترین سهم اضافه ارزشهای حاصل استثمار طبقه کارگر جهانی گردد. همان نقشی که عالی ترین دستاوردهای صنعت، تکنیک و دانش بشری یا کالاهای ویژه ای مانند نفت بازی کرده و می‌کنند. این ذخائر در صورت استخراج و طی پروسه تولید، به دلیل تقاضای نسبی بسیار انبوه و عرضه کاملاً اندک، این ظرفیت را دارند که به قیمتی بسیار بالاتر از متوسط قیمت‌های تولیدی سایر حوزه‌های صنعت به فروش رسند. در همین راستا حجم غول آسانی از اضافه ارزش‌های تولید شده در قلمروهای دیگر را، از چنگ سرمایه‌ها و بخش‌های دیگر سرمایه جهانی بیرون آورده و سهم خود سازند. به بیان دیگر، با نقش ویژه انحصاری که دارند، عظیم ترین حصه‌ها را در استثمار توده‌های کارگر دنیا احراز و مایملک صاحبان خود گردانند. اورانیوم، لیتیوم یا خاک‌های نادر در شیوه تولید سرمایه‌داری و بازار جهانی سرمایه چنین وزن و نقشی دارند. هیچ بی جهت نیست که غولهای عظیم الجثه مالی و صنعتی امریکا، تصریح می‌کنند که افغانستان می‌تواند عربستان سعودی دیگر دنیا با آرامکوی پرخروش «لیتیوم» شود، فلزی قلیائی و سفید رنگ که در تکنولوژی اطلاعاتی، به ویژه در تولید باتری موبایل‌ها و سیستم‌های کامپیوتری حائز اهمیت خاص است.

معادن افغانستان به خاک‌های نادر و ذخائر زیرزمینی انحصاری محدود نیست. ارزش متوسط کل این کانها بیش از سه تریلیون دلار امریکا برآورد گردیده است. معدن مس

«عینک» در منطقه لولاگر، یکی از سرشارترین معادن مس جهان است و از لحاظ شرایط خاص تولیدی، هزینه استخراج، بازار فروش، چشم انداز حصول سودهای نجومی، هر تراست غول پیکر صنعتی دنیا را خیره خود می‌سازد. ارزش تخمینی ذخیره‌های مس این ناحیه از ۱۰ میلیارد دلار افزون است. «عینک» فقط یکی از ۳۰۰ معدن احتمالی مس کشور می‌باشد، انستیتوهای پژوهشی امریکائی حجم مس موجود در این کان‌ها را به ویژه با رجوع به درجه مرغوبیت، هزینه نازل تولید و سودهای سرشار، درسطحی می‌دانند که از افغانستان به عنوان جایگزینی برای شیلی و امریکای لاتین یاد می‌کنند. این انستیتوها از ذخیره حدود ۷۰ هزار میلیون تنی مس در ایالت‌های فراه، کاپیسا، لولاگر، هرات، قندهار و زابل گفتگو می‌کنند. غنی ترین معادن آهن آسیا نیز در افغانستان قرار دارد. ذخیره آهن معدن «حاجی گک» در ولسوالی بامیان از ۸ میلیارد تن بیشتر است و عیار خلوص آن بالای ۶۲ درصد تخمین زده می‌شود. عیار آهن «حاجی علم» در قندهار از این نیز افزون تر و بالای ۶۴٪ است. از مس و آهن یا خاک‌های نادر و مواد معدنی بسیار گرانبه‌ای انحصاری قادر به جذب کهکشان اضافه ارزش‌ها که بگذریم، افغانستان به وفور نسبی طلا، نقره، اورانیوم، آلومینیوم، گوگرد، سرب، روی، تنگستن، تالک نیز شهرت دارد. بورژوازی ایالات متحده و شرکای اروپائی در سال ۲۰۰۱ میلادی، زمانی که برای تنبیه یا همگن سازی فاشیسم اسلامی طالبان، با الگوی نظم نسخه پیچی خود، آسیای میانه را طعمه آتش و کوره آدم سوزی می‌کردند، در کنار این مقصود مهم **عاجل**، به بهره برداری بسیار گسترده، استراتژیک و **آجل** از این منابع سرشار سرمایه و سود نیز نظر داشتند. رؤیائی که تحقق آن در شرایط ویژه روز نظام سرمایه داری، به رغم تمامی سنگلاخ‌های فرساینده سر راهش، به یک پیروزی بسیار سترگ می‌ماند و به فاتحان امکان می‌داد که ولو برای چند صباح، سهم خود از اقیانوس اضافه ارزش‌ها را بسیار بیشتر کنند، در همین راستا توان خود برای رقابت موفق تر با رقیبان را بالا برند، در سهام سود آنان مؤثرتر از پیش شریک شوند، بخش هر چه

چشمگیرتر و دشوارتری از پروسه سرریز بار بحران‌ها بر زندگی توده‌های کارگر دنیا را بر دوش این رقیبان و شرکا محول سازند. فاتحان به تمامی این اهداف، هر چه دقیق تر و هشیارتر نظر داشتند و حال پرسش بعدی آنست که آیا توفیق یافتند؟! چرا در این گذر پیش نرفتند؟! کدام سدها را سر راه دیدند؟ و در مواجهه با این موانع چه راهبردها و سیاست هائی اتخاذ نمودند؟ از همه مهمتر، چرا بدون حصول نتیجه یا حتی شروع پیش ریز سرمایه در این حوزه‌ها از افغانستان خارج گردیدند؟ پاسخ این سؤالات یک به یک مهم هستند و جستجوی دقیق آنها نیازمند بازکاوی مارکسی موقعیت روز شیوه تولید و مناسبات جاری سرمایه‌داری است.

شکی نیست که امریکا و شرکا، حداقل تا لحظه خروج، به چشم اندازه‌های مهم استراتژیک خود دست نیافتند. آنها برخلاف پیش بینی‌های نخستین هزینه‌های بسیار سنگینی را هم متحمل گردیدند. جنگ بر ویرانی‌ها افزود، حدود ۱۲۰ هزار نفر از آحاد طبقه کارگر افغانستان مرکب از ۵۰ هزار غیرنظامی و ۷۰ هزار سرباز، در طول این ۲۰ سال جان خود را از دست دادند. ۲ میلیون و هفتصد هزار افغان که علی‌العموم نفوس کارگری بودند مجبور به خروج از کشور، فروش نیروی کار در نقطه‌های دیگر دنیا، با بدترین و هولناک‌ترین شرایط استثمار شدند، جمعیت انبوهی در آبهای بین‌المللی جان دادند و طعمه جانوران دریائی گردیدند. شمار آوارگان و بیخانمانان کارگر در داخل افغانستان از مرز ۴ میلیون نفر گذشت. بورژوازی پیروز، این جمعیت کثیر ۶ میلیونی را انسان به حساب نمی‌آورد و قتل عام، غرق شدنشان در دریاها، آوارگی، گرسنگی، فلاکت و سیه روزی آنها را شایسته گفتگو نمی‌بیند، بر همین مبنی و مطابق معمول کل آمارها و گزارشها حول هزینه‌های مالی جنگ یا در بهترین حالت شمار نظامیان مقتول و مفقود ارتشهای جنگ افروز تمرکز می‌یابد.

بر اساس این گزارش‌ها، سقف هزینه‌های جنگ تا سطح دو تریلیون و ۲۶۰ میلیارد دلار امریکا بالا رفت. به بیان دقیق تر ۴۰ کشور عضو ائتلاف امریکا حدود دو تریلیون و

۲۶۰ میلیارد دلار از حاصل کار و استثمار طبقه کارگر جهانی را صرف کشتار همزنجیران آنها در افغانستان کردند تا از این طریق بورژوازی سهم طلب نافرمان طالبان و القاعده را به قبول الگوی ویژه نظم خود برای جهان سرمایه‌داری متقاعد سازند. فقط امریکا بالغ بر ۸۱۶ میلیارد دلار از کار پرداخت نشده توده‌های کارگر دنیا را صرف اشتغال روزافزون این جنگ نمود. داده‌ها می‌گویند که دولت ایالات متحده برای تأمین هزینه‌های جنگ مجبور به دریافت وام‌هایی شد که نتیجه مستقیم آن سوی دنیای کشتارها و بربریت‌ها، سرشکن سازی ۵۰۰ میلیارد دلار بهره بانکی این وام‌ها بر زندگی مستمرا در حال سلاخی طبقه کارگر امریکا و دنیا بود. جنگ جان ۲۵۰۰ سرباز امریکائی را گرفت. ۱۵۰۰ نظامی کشورهای ائتلاف نیز در آتش جنگ سوختند. ۲۱۰۰۰ سرباز امریکائی و همین حدود سربازان ممالک عضو ناتو در طول سالهای جنگ مجروح شدند و شمار کثیری از آنها معلول مادام‌العمر گردیدند. کل این تلفات جانی، دلار به دلار هزینه‌های نظامی و تسلیحاتی، تمام خسارت‌ها و ضایعات جنگ را توده‌های کارگر دنیا پرداختند.

جنگ مثل کلیه کارکردها، برنامه ریزی‌ها یا هر نفس کشیدن سرمایه‌داری شرایط کار، استثمار، معیشت کارگران را بسیار وخیم تر و تحمل ناپذیرتر کرد. دولت امریکا و متحدانش کل این خسارت‌ها و سیه روزی‌ها را بر سر توده کارگر آوار کردند، با این کار و به یمن این جنگ افروزی‌ها بورژوازی فاشیست دینمدار طالبان را عجلتا از اریکه قدرت به زیر کشید اما در عرصه دست اندازی بر حوزه‌های طلائی پیش ریز سرمایه، در پهنه سرمایه گذاری برای اکتشاف، استخراج، بهره برداری از ذخائر زیرزمینی گردآور انبوه اضافه ارزش‌ها، در این بیست سال موفقیتی به دست نیاوردند. چرا؟ این همان پرسشی است که پاسخش کلید حل پاره‌ای معماها است.

بورژوازی ایالات متحده و شرکا در این قلمرو هیچ گامی برنداشتند. چرا؟، زیرا سرمایه‌داری از سالیان متمادی پیش، وارد فازی گردیده است که راه نقش بازی خود، در گشایش حوزه‌های نوین انباشت و انکشاف به شیوه سابق را دستخوش تغییر ساخته

است. این یکی از بارزترین شاخص‌های هویتی نظام بردگی مزدی است. این همان شاخصی است که مارکس با بیان «سد حقیقی تولید سرمایه‌داری همانا خود سرمایه است» بر آن انگشت نهاد و با درایت بی‌مانندی به تشریح هر چه شفاف‌تر، ژرف‌تر و ریشه‌ای‌تر آن پرداخت. این شاخص سرشتی سرمایه‌دیرزمانی است که پویه ارزش افزائی و حیات تاریخی سرمایه‌داری را در کلاف خود پیچیده و به بند کشیده است. قصد حاشیه روی نداریم اما برای توضیح درست بن بست تاریخی بورژوازی کلا و از جمله دولت امریکا و متحدانش در افغانستان یا افغانستانها، هیچ چاره‌ای نیست جز آنکه همین شاخص هویتی سرمایه را که مارکس تشریح کرده است، ولو کاملاً گذرا بازخوانی و تعمق کنیم.

کمی به عقب بازگردیم. تا اوایل نیمه دوم سده نوزدهم میلادی غالب نمایندگان فکری لیبرال ناسیونالیست یا چپ بورژوازی در سه قاره آسیا، افریقا، امریکای لاتین، لحظه لحظه عمر خود را با شیرین‌ترین رؤیاهای در باره توسعه پرشتاب صنعتی، سیاسی، مدنی، فرهنگی جامعه یا قاره خود به سر می‌آوردند و برای تحقق این آرمان تلاش می‌کردند. افرادی مانند «امه سزر»، «فرانتس فانون»، «پاتریس لومومبا»، «قوام نکرومه»، «احمد سوکارنو»، «عبدالناصر»، «بن بلا» در جاهای مختلف، در حوزه کارائیب، الجزایر، کنگو، غنا، اندونزی، چنین چشم اندازی را پیش روی خود می‌دیدند، در ایران، مصدق و جبهه ملی به پاره‌ای دلائل از جمله سطح نسبتاً پیشرفته پروسه انکشاف سرمایه‌داری در جامعه، چشمه زاپای اضافه ارزش‌های انبوه نفتی یا موقعیت خاص ژئوپولیتیک کشور در مناقشات جاری قطب‌های روز سرمایه جهانی، بیشتر از همسلکان به تحقق رؤیای بالا باور داشتند. غالب اینان، به طور اخص سران جبهه ملی، گاه به آینده‌ای کمتر از سوئیس و سوئد برای «میهن» اجدادی رضایت نمی‌دادند. در این مورد دلیل می‌آوردند، به فلسفه می‌آویختند، از تئوری‌های پرزرق و برق استمداد می‌کردند، تاریخ را ورق

می‌زدند، درب خانه اکابر اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری از فیزیوکرات‌ها تا اسمیت و ریکاردو و استوارت را می‌کوبیدند و همه را به شهادت می‌طلبیدند.

این جماعت، مصمم و سرسخت بر باور خود پای می‌فشردند، خود را فریب می‌دادند، بساط فریبکاری پهن می‌کردند. برخی از آن‌ها ضد مارکس هم نبودند اما بر هستی اجتماعی خود می‌تیندند و هر سخن مارکس را با شعور فرارسته از زمین زندگی طبقه خویش ادراک می‌نمودند. نقد مارکسی اقتصاد سیاسی در بند، بند خود تصریح داشت که سرمایه‌داری هر چه پرشتاب تر، شیوه تولید مسلط دنیا خواهد شد، اما سرمایه‌داری شدن کلیه نقاط عالم نه فقط متضمن توسعه صنعتی همگون یا انکشاف سیاسی، مدنی، فرهنگی و اجتماعی همسان کشورها نیست که ماجرا دقیقاً معکوس است. مارکس به زمینی ترین زبان نشان می‌داد که شاخص هویتی سرمایه‌داری کار مزدی یا رابطه خرید و فروش نیروی کار است، «همان اوضاع و احوالی که شرط اساسی تولید سرمایه‌داری یعنی وجود یک طبقه کارگر مزدی، برانگیزنده گذار از تولید کالائی به تولید کالائی سرمایه‌داری را ایجاد می‌کند» گسترش صنعتی در این نظام را باید با رجوع به همین خصلت هویتی تعریف کرد، «سرمایه صنعتی یگانه شیوه زندگی سرمایه است که در آن نه تنها تملک اضافه ارزش یا اضافه محصول بلکه ایجاد آن نیز وظیفه

سرمایه است» به بیان دیگر سرمایه‌داری شدن یک جامعه را باید در مسلط شدن رابطه کار مزدی و توده عظیم اضافه ارزش هائی که طبقه کارگر تحویل سرمایه داران داخلی و سرمایه جهانی می‌دهد جستجو نمود. توسعه صنعتی تابع تقسیم کار بین المللی سرمایه و نقشی است که سرمایه اجتماعی آن کشور در پروسه سراسری تولید و تحقق اضافه ارزش‌ها بر دوش می‌گیرد. نکته بعدی اینکه سرمایه ذاتاً بحران زا است، ریشه بحران در نفس سرمایه بودنش، در رابطه تولید اضافه ارزش بودنش قرار دارد. بحران به همان اندازه ذاتی سرمایه است که تولید سود صدر و ذیل هستی آن است. تار و پود هستی سرمایه با افزایش گریزناپذیر ترکیب آلی آن و پیشی گرفتن نرخ انباشت

از نرخ تولید اضافه ارزش عجین است. سرمایه با تمامی توان و شتاب، درجه بارآوری اجتماعی کار را بالا می‌برد، حجم کار زنده مورد استثمارش را درمقابل کار مرده یا بخش ثابت خود که آفریننده هیچ ارزش یا اضافه ارزشی نیست کاهش می‌دهد و این کاهش را هر چه سریعتر و پرشتابتر می‌سازد. سرمایه زیر مهمیز این تناقضات چگونگی توزیع خود میان حلقه‌های مولد، نامولد، صنعتی یا غیرصنعتی در هر کشور، در سراسر دنیا و در میان بخش‌های مختلف سرمایه جهانی را نیز تعیین می‌نماید. کل این داده‌ها که اندرونی سرمایه اند فریاد می‌زنند که در نظام سرمایه‌داری وجود سومالی‌ها، سیرالئون‌ها، اتیوپیها، افغانستان‌ها، بنگلادش‌ها در کنار امریکا، ژاپن، آلمان، انگلیس و فرانسه، در جوار کره جنوبی، ایران، ترکیه، افریقای جنوبی، برزیل، شیلی امری غیرقابل‌گریز است. بارآوری کار حیرت‌زا، سرمایه شدن کل دستاوردهای تکنیک و دانش بشری در بخشی از دنیا، ترکیب ارگانیک انفجاری سرمایه، در چند کشور باید با بارآوری کار نازل، ترکیب آلی پائین و رشد صنعتی کمتر مناطق دیگر تکمیل شود. سهم سرمایه اجتماعی کشورها، حوزه‌های مختلف و بخش‌های متفاوت سرمایه جهانی از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار طبقه کارگر جهانی نمی‌تواند هم سطح باشد. اگر طبقه سرمایه دار جامعه‌ای یا قطبی با سهم عظیم‌تر سودها از امکان عقب‌نشینی در مقابل موج مبارزات کارگران برخوردار می‌شود، شرکای آنها در ممالک دیگر وحشیانه‌ترین تهاجمات را علیه سطح مزد، معاش، دارو و درمان توده کارگر سازمان می‌دهند. کل اینها ذاتی و اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری است.

نکته کنکرت‌تر مربوط به این بحث آنکه، سرمایه با ارتقاء شتاب آلود بارآوری کار، متوسط ترکیب ارگانیک خود را مستمرا بالا می‌برد. بخش ثابت خود را سرطانی‌افزون می‌کند و بخش متغیر یا تنها سرچشمه تولید سود و سرمایه را به صورت نسبی محدود و محدودتر می‌سازد. این روند هزینه تولید کالاها را پائین می‌آورد، اما رشد روزافزون، گاه سریع و در بخش عمده جهان، انفجاری قیمت‌ها را به دنبال می‌آورد. چرا؟ پاسخ

مشکل نیست. همان گونه که گفته شد سهمگین ترین بخش ارزشهای آفریده توسط طبقه کارگر جهانی، به صورت اضافه ارزش به سرمایه الحاقی در شکلهای متفاوت صنعتی، تجاری، مالی تبدیل می شود. بخش ثابت سرمایه اجتماعی کشورها یا کلا سرمایه بین المللی، غول آسا رشد می کند. حصه بزرگی از ارزش اضافی ها نیز در شکل گسترش مستمر فراساختارهای اجتماعی سرمایه داری تبدیل به سرمایه می گردد. نتیجه قهری این روند آنست که اگر به طور مثال در جامعه ایران، در سال ۱۳۱۵ خورشیدی، سرمایه ای معادل ۸۰۰ تومان (۴۰۰ ثابت و ۴۰۰ متغیر)، با نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪، نرخ سود ۵۰٪، محصولی به حجم ۲۰ تن، ارزش ۱۲۰۰ تومان و قیمت تولیدی هر کیلو ۶۰ تومان روانه بازار روز می ساخت، همین سرمایه در ۱۳۹۴، با رقم یک میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان، مرکب از یک میلیارد استوار و ۸۰۰ میلیون گردش، ترکیب آلی $90c+10v$ ، نرخ اضافه ارزش ۵۰۰٪، محصولی به حجم ۵۰۰ تن، ارزش ۶۰۰ میلیون تومان و بهای هر تن ۱۲۰۰۰۰۰ تومان به بازار عرضه می کند. در این فاصله زمانی ۸۰ ساله، زمان کار اجتماعا لازم برای تولید یک کیلو گندم دهها بار تنزل نموده است، اما قیمت تولیدی آن تا ۲۰ هزار برابر افزایش یافته است. تناقض حیرت انگیزی که جزء هستی سرمایه است. توده کارگری که در حالت دوم ۵۰۰ تن محصول را تولید می کند، با نقش بازی کار مرده یک میلیارد تومانی، بارآوری کارش و نرخ استثمار خود را به شکل بهت انگیزی بالا برده است. افزایش انفجاری نرخ استثمارش یعنی تولید کهکشانی ارزش ها، اضافه ارزشها و کل اینها وارد پروسه تشکیل ارزش و لاجرم قیمت تولیدی محصول می شود. کارگری که سال ۱۳۱۵ خورشیدی گندم آفریده خود را کیلویی حدود ۶ شاهی از سرمایه دار می خرید، در سال ۱۳۹۴ فرزندش همان گندم را به بهای هر کیلو ۱۲۰۰ تومان از نسل جدید سرمایه داران خریداری می کند. طبقه وی در این ۸۰ سال هرچه کار کرده، سرمایه طبقه سرمایه دار شده و او مجبور است چنان نرخ استثمار هلاکتباری را تحمل کند که برای کل این سرمایه ها سود آفریند، آنها را بازتولید نماید،

بازهم انفجاری و سرطانی افزایش دهد. کل اینها ذات سرمایه است و سرمایه‌داری با همین بنمایه از همان اواخر قرن نوزدهم وارد فازی شد که ادامه انکشاف و جهانی شدن هر چه بیشتر خود را به تحمیل نرخ اضافه ارزش‌های رعب انگیز انفجاری بر توده کارگر کشورها قفل دید. سرمایه به مفهوم عام خود، به معنای جهانی و تاریخی اش، خود را در وضعی یافت که باید نه فقط بهای نیروی کار را تا سرحد شبه رایگان پائین آرد بلکه هزینه جزء ثابت سرمایه، هزینه اجزاء فیکس و گردش‌ی این بخش را هم با وثیقه کردن فرسایش هر چه هلاکت‌بارتر توان جسمی، سلامتی و قوای فیزیکی و فکری کارگران، تا آخرین مرزهای ممکن کاهش دهد. معنای این نیاز در چرخه تولید و روند انکشاف بین‌المللی و سراسری سرمایه‌داری آن بود که باید طبقه کارگر حوزه جدید انباشت در بدترین و مهلک‌ترین شرایط کار کند، از هر میزان ایمنی ابتدائی محیط کار محروم ماند، طولانی‌ترین و دهشتناک‌ترین روزانه‌های کار را پذیرا گردد. به کمترین امکانات آموزشی، بهداشتی، درمانی و رفاهی تن دهد، در برهوت فقر، گرسنگی، فلاکت، آوارگی زندگی نماید، کارتن خواب، گورخواب و خرابه نشین باشد، از هر میزان حقوق انسانی و اجتماعی محروم شود. هر اعتراض او علیه این فشارها و محرومیت‌ها با تمامی سببیت سرکوب گردد. بخش سهمگینی از حاصل کار و استثماریش هزینه برپائی دیکتاتورهای هار پلیسی، نظامی، ایجاد فضای رعب و دهشت، تأسیس و اداره مخوف‌ترین زندانها، شکنجه گاهها، میدان‌های اعدام، دستگاههای اختاپوسی شستشوی مغزی، حوزه‌های علمیه دینی و غیردینی و فراوان نهادهای اعمال قهر فیزیکی و فکری بر طبقه کارگر گردد. وضعیتی که در بخش عظیمی از دنیا شاهد آن هستیم. کارگر نفرین شده بنگالی روده‌های پرخروش سود را برای غول‌های عظیم الجثه پوشاک اروپائی تولید می‌کند. برای ایفای این نقش مجبور است ۱۲ تا ۱۶ ساعت در شبانه روز با مزد ۶۰ دلار در ماه، بدون غرامت بیکاری، بیمه درمان، بازنشستگی در مرگبارترین شرایط کار کند.

محیط کارش از کمترین امکانات ایمنی برخوردار نباشد و هر روز جمعیتی از آنها طعمه آتش ناشی از خرابی سیستم برق رسانی گردد.

سرمایه‌داری در سراسر قرن بیستم پویه انکشاف، جهانی شدن، توسعه و تسلط خود بر دنیا، بر اقصی نقاط عالم را این گونه، با این استراتژی پیش برد. راه دیگری نداشت، متوسط ترکیب آلی سرمایه جهانی با بیشترین شتاب بالا می‌رفت. نرخ اضافه ارزش‌ها به طور حیرت‌زا صعود می‌کرد اما نرخ سودها روند افت می‌پیمود، خطر پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید ارزش اضافی سرکش تر می‌شد، پروسه جهانی شدن باید فشار این تناقضات را تحمل می‌کرد و یگانه راهش تشدید انفجار آمیز فشار استثمار طبقه کارگر بین‌المللی و بیش از همه توده‌های کارگر حوزه‌های جدید انباشت بود. راهبردی که سلاخی معیشت کارگران، مرگبارتر نمودن شرایط کار و استثمار آن‌ها، سازماندهی و تحکیم درنده‌ترین دیکتاتوری‌ها، کشتار آزادی‌ها و امحاء حقوق اولیه انسانی را جزء لایتجزای شرایط توسعه سرمایه‌داری و بازتولید سرمایه اجتماعی ممالک می‌ساخت.

اگر افریقای رؤیائی «فانون»، «لومومبا»، «نکرومه»، کارائیب فرانسه مانند «امه سزر» و آسیای سوئیس گونه مصدق و سوکارنو از کوره‌های آدم‌سوزی امروزی اتیوپی، سومالی، سیرالئون، بنگلادش، اندونزی و ایران جمهوری اسلامی سر در آورد، رازش اینجا است. روندی که در این صد و بیست سال مستمرا تشدید شده است. سرمایه در همین راستا دیری است که دست به کار تأسیس کارخانه، کشیدن راه آهن، ایجاد شبکه‌های آب و برق، ساختن بیمارستان، احداث فرودگاه و مانند اینها هم نمی‌گردد. کوخ مخروبه دختر ۶ ساله فیلیپینی و کومه ویران زن بنگالی را جزء لایتجزای کمانه تولید موبایل، آی‌پد، پیچیده‌ترین سیستم‌های کامپیوتری می‌کند، سرمایه دیگر حاضر به استخدام کارگر با قراردادهای قرن نوزدهمی یا حتی نیمه اول قرن بیستمی، پرداخت بیمه درمان، بیکاری، بازنشستگی، تحمل فشار اعتصابات سندیکائی، افزایش دستمزد و از این حرفها نیست.

دیگر برای سرکوب فکری طبقه کارگر و خارج سازی جنبش کارگری از ریل پیکار ضد کار مزدی خود را نیازمند تقبل هزینه رفرمیسم اتحادیه ای نمی‌بیند.

با این توضیح ضروری به اصل بحث باز گردیم. اگر امریکا و متحدانش در افغانستان تریلیونها دلار خرج کردند اما برای پیش ریز سرمایه در حوزه اکتشاف، استخراج و بهره برداری از معادن کاری انجام ندادند، رمز و رازش در همین جا، در شرایط روز دنیای سرمایه داری، در انحطاط انفجارآمیز نظام بردگی مزدی قرار دارد. برای ورود به این حوزه و دستیابی به معادن سرشار انحصاری دروگر اضافه ارزش‌های حاصل استثمار پرولتاریای جهانی باید زنجیره طولی از سرمایه گذاری‌های پرهزینه انجام می‌دادند. ساختن، جاده، کارخانه، شبکه‌های وسیع آب و برق، خطوط ارتباطی مطمئن، شهرسازی، راه آهن، فرودگاه، سیستم حمل و نقل، فراساختارهای تأمین نظم اقتصادی، سیاسی، آموزشی، پژوهشی در یک سو و ماشین قهر نظامی، دستگاه‌های اختاپوسی سرکوب پلیسی، اطلاعاتی، امنیتی، شستشوی مغزی، و بسیاری کارهای دیگر که نیازی به لیست کردن آنها نیست. این زیرساخت‌ها، تأسیسات، نهادهای نظم و اختاپوس‌های قدرت و حاکمیت هزینه‌های کهنکشانانه لازم دارند. بورژوازی ایالات متحده و شرکا قرار نبود این هزینه‌ها را بر دوش گیرند. اگر چنین می‌کردند همه چیز نقض غرض می‌شد، به جای حفاری کاریز انتقال اضافه ارزش‌ها به شریان سهام سود تراست‌ها و سرمایه اجتماعی کشورهای خود، غرامت هم می‌پرداختند. خسارت‌ها سنگین تر از سودها می‌شد. به یک مثال اشاره کنیم. در سال ۲۰۰۷ میلادی دولت حامد کرزی قرارداد ۳ و نیم میلیارد دلاری، پروژه اکتشاف، استخراج و بهره برداری معدن مس عینک در ولایت لولاگر در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی کابل را با کنسرسیوم چینی M.J.A.M-M.C.C امضاء نمود. «عینک» دومین معدن مس عظیم دنیا است و حجم ذخیره اش از ۱۰ میلیارد دلار افزون است. M.C.C در این پروتکل متعهد شد که هر چه زودتر کار حفاری را آغاز و عملیات استخراج را دستور کار سازد، آنسان که بر اساس محاسبات

وزارت صنایع دولت کرزای، در سال ۲۰۱۷ میلادی فقط سهم بورژوازی افغانستان از تولیدات این معدن و یکی، دو پروژه کوچک دیگر همین حوزه، از یک میلیارد دلار امریکا بیشتر گردد. کمپانی مس چینی شروع به کار نمود و بر پایه آنچه که هویت و اقتضای گریزناپذیر پویه انکشاف سرمایه‌داری است، در همان نخستین گام، جمعیت کثیری از سکنه روستاهای اطراف معدن را از کومه‌های مسکونی و شرایط کار و معاش خود بیرون ریخت، هزاران زن و کودک و پیر و جوان را آواره، بی خانمان و راهی برهوت گرسنگی و فلاکت کرد. همزمان چندین حلقه چاه عمیق با هدف تهیه آب مورد نیاز چرخه استخراج مس حفر نمود. زودتر از هر چیز یک مسجد جامع با ظرفیت ۲۲۰۰ نمازگزار برای خیل کثیر آوارگان بدون هیچ سرپناه، هیچ خورد و خوراک و پوشاک و معاش احداث کرد!! کنسرسیوم M.C.C. برای راضی ساختن بی خانمان‌ها!! مشغول تعیین قبله، بنای محراب و تأسیس مسجد بود که قوای طالبان وارد لولاگر شد، آنها اعلام داشتند که با پروژه اکتشاف، استخراج مس هیچ مشکلی ندارند، از ورود تراست چینی هم استقبال می‌کنند اما سهم طالبان باید از همه افزون تر باشد. غول عظیم مس چینی شروع به واکاوی پروژه پیش روی نمود. اقلام هزینه‌ها را بار دیگر لیست کرد و به چرتکه سرمایه سپرد. حاصل جمع به گونه چشمگیری عظیم تر از پیش شد. اقلام نجومی سرمایه استواری که باید به صورت راه آهن، جاده، چاههای عمیق، شبکه آبرسانی، نیروگاههای متعدد برق، حمل و نقل مدرن، فرودگاه، ماشین آلات و چیزهای دیگر پیش ریز شود، سرمایه ای که باید در قالب ساختارهای متنوع نظم اقتصادی، سیاسی، آموزشی، فرهنگی، بهداشتی، درمانی، مدنی و اجتماعی انباشت شود، سهمی که باید به طالبان پرداخت تا این نظم را ویران نکند، حصه ویژه ای که بورژوازی قبیله دار و طایفه سالار مطالبه می‌نماید، همه را با هم جمع زد، از مشاهده حاصل جمع دچار لرزش شد. به این اندیشید که با فرض تقبل کل این ارقام، کدامین تضمین برای چرخش موفق چرخ تولید و ارزش افزائی سرمایه‌ها یا حصول سودها وجود دارد؟! این

پرسش را در شیارهای شعور سرمایه زاد خود چرخاند. نتیجه روشن بود. مستمسک هائی ساز شد، ادای احترام به آثار عهد باستان و «مفاخر ملی افغانستان»! مجوز مشروع تعطیل پروژه‌ها گردید، احداث راه آهن شروع نشده متوقف شد. سایر طرحها به همین سرنوشت دچار آمد. ۱۴ سال از انعقاد قرارداد گذشته است. نه کنسرسیوم M.C.C و نه هیچ کدام از دولت‌های افغانستان دست به کار ابطال پروتکل نشده اند، اما هیچ جزء این قرارداد نیز لباس اجرا نپوشیده است. یک نکته دیگر را هم به خاطر آریم. چین اولین کشوری نبود که برای استخراج مس عینک سرمایه گذاری کرد، در ۱۹۷۴، دوره حکومت داود، شبیه همین پروژه را کارشناسان روسی و دولت «اتحاد شوروی»!، آغاز و در دوره‌های تره کی، حفیظ الله، ببرک کارمل، نجیب الله، به صورت گسیخته و گاهگاهی پیش برده بودند. مشکل M.C.C مسلما حفظ «مفاخر ملی» افغانها نبود، چگونگی اجرای طرح ها، بهره برداری از مس عینک یا دهها و صدها پروژه دیگر انباشت سرمایه، فرار از هزینه‌های سرسام آور این پروژه‌ها و رسیدن به سودهای طلائی بود که خواب از دیده سرمایه دارانش می‌ربود. انتظارات و اهدافی که تحقق آنها در شرایط جنگ داخلی، تشتت فرساینده میان بخش‌های مختلف بورژوازی، جدال روزافزون درون ماشین قهر نظامی و پلیسی سرمایه بر سر سهام مالکیت و قدرت، بی سر و سامانی اوضاع جامعه و آینده کاملا نامعلوم توازن قوای میان قطب‌های مختلف سرمایه جهانی در کشور، بسیار دشوار می‌نمود. از سرمایه داران چینی که بگذریم، بورژوازی ایالات متحده بیشتر از همه رقبا شیفته سینه چاک بهره برداری از کانهای سرشار افغانستان و به طور خاص فراورده‌های انحصاری گردآور بیشترین اضافه ارزش‌ها از نوع لیتیوم، اورانیوم یا خاکهای نادر بود. نقشه این کار در ۲۰۱۷ در دولت ترامپ تهیه و تنظیم گردید. مشاوران اقتصادی وی، آزموده ترین و کاردیده ترین تیم‌های تحقیق را عهده دار تجسس، شناسائی، برنامه ریزی، محاسبه سود و زیان و بالاخره سرمایه گذاری در حوزه‌های دارای چشم انداز حصول سودهای نجومی کردند. این تیم مدت‌ها کار کرد،

تمامی جوانب مختلف را سنجید، هزینه‌ها را برآورد نمود، دورنماها را کاوید و از کل پژوهش‌ها به هیچ نتیجه مطمئنی برای عزم جزم در زمینه سرمایه گذاری دست نیافت. امریکا هم با همه مشکلاتی که در مورد M.C.C، سرمایه داران و دولت چین گفته شد، روبرو بود. مضافاً اینکه از بیست سال جنگ افروزی، اختصاص تریلیون‌ها دلار حاصل استعمار کارگران امریکا و جهان به استقرار نظم نسخه پیچی خود در افغانستان یا سازماندهی ماشین قهر نظامی، پلیسی پاسدار این الگوی نظم هیچ نتیجه‌ای هم نگرفته بود. تصمیم به خروج از افغانستان از درون همین واکاوی‌ها، پژوهش‌ها و محاسبات بیرون آمد. ریشه ماجرا در اینجا قرار داشت، در تحمل هزینه‌های گزاف بدون چشم انداز حصول سودهای کلان، آنان که در باره شکست مفتضحانه استراتژی امریکا غوغا راه می‌اندازند، اما ریشه شکست‌ها را در شرایط روز چرخه تولید سرمایه جهانی نمی‌کاوند، آنان که ریشه این شکست را در باور دولتمردان امریکائی به دموکراسی نیابتی می‌جویند، با کار خویش فقط توهم تحویل توده کارگر دنیا می‌دهند. استراتژی امریکا در افغانستان، عراق یا جاهای دیگر شکست خورده است، اما این شکست نه ناشی از کم عقلی بوش، اوباما، ترامپ یا بایدن که شکست جبری ناشی از انحطاط انفجارآمیز سرمایه‌داری است. ریشه ماجرا اینجا است، اما صرف انگشت نهادن بر ریشه، روشن‌گر کل رخدادها نیست. بلافاصله این سؤال مطرح خواهد شد که دولتمردان روز امریکا چگونه؟ ولو با یقین به ناروشنی چشم انداز سرمایه گذاریها، طومار همه اهداف، انتظارات، رقابت‌ها، برنامه ریزی‌های استراتژیک منطقه‌ای، جهانی، کل کارنامه آکنده از مجاهد آفرینی، طالبان پروری، «دولت - ملت سازی»!!، صدور دموکراسی و جامعه مدنی!! یا دنیای نقشه‌های دیگر را در هم پیچیدند و تسلیم زباله دان‌ها کردند؟! برای زنجیره طولانی این راهبردها، رؤیایها، جنگ افروزیها، چه بدیل یا بدیل‌هائی دارند؟! برنامه‌های بعدی آنان چه خواهد بود؟ با طالبان چه روابطی خواهند داشت؟ تکلیف خود با قطب‌ها و دولت‌های رقیب آماده بیشترین دخالت در افغانستان و فزاینده‌ترین بهره برداری از

وضع آتی کشور را چه می‌بینند و چگونه تعیین می‌کنند؟! اینها همه پرسش‌هایی هستند که مهمند و باید جواب گیرند. بورژوازی امریکا از همان سال نخست پس از سقوط طالبان و سالهای بعد آن، تمامی تلاش خود را به کار گرفت تا: اولا - کل هزینه‌های احداث تأسیسات پایه‌ای مورد نیاز پیش ریز سرمایه‌مانند، راه آهن، فرودگاه، شبکه آبرسانی، نیروگاههای برق، سیستم حمل و نقل را از طریق فشار انفجارآمیز استثمار توده‌های کارگر تضمین نمایند و بورژوازی افغان را عهده‌دار سرشکن‌سازی کل این هزینه‌ها بر زندگی نفرین‌شدگان کارگر کند. ثانیا - مخارج لشکرکشی، هزینه‌های گزاف تسلیحاتی، میلیتاریستی را حتی الامکان با شرکا تقسیم نماید و در این تقسیم، سهم خود را تا سرحد امکان پائین آورد. حاکمان ایالات متحده چنین اندیشیدند و برای حصول این هدف‌ها کوشیدند اما آنها در بخش نخست با تناقضی پیچیده و سخت‌جان مواجه گردیدند. بورژوازی افغان از کل شرایط و ظرفیت لازم برای ایفای این نقش فقط یک چیز را کم نداشت. در درندگی، کشتار، فساد و زیادت خواهی دست‌هم‌تایان طبقاتی بین‌المللی را از پشت می‌بست، اما در موارد دیگر عقیم، عقب‌مانده و فاقد هر میزان کفایت بود. دار و ندار اجتماعی‌اش در این خلاصه می‌شد که مزدور و سرسپرده این یا آن بلوک قدرت سرمایه‌داری باشد و سهم خود از اضافه‌ارزشهای تولید شده توسط طبقه کارگر افغان یا جهان را از همین طریق به چنگ آورد. نمایندگان، مافیایا و احزابش از راست تا چپ، از ببرک و نجیب تا حفیظ، تره‌کی و داود تا مسعود، ربانی، کرزای و غنی تا طالبان، القاعده، حقانی، حکمتیار در این شاخص مشترک هستند. همگی تنها در نقش «رعیت» اربابان قدرت و حاکمیت سرمایه‌ جهانی می‌توانند رسم خدمت به جا آرند، با همین کار سهم خود از قدرت، مالکیت و سرمایه به دست آرند. برای تقسیم سهام میان خود مثل درنده‌ترین وحوش صحرا به جان هم افتند، در جنگ سهم خواهی‌ها، هزار، هزار انسان کارگر و زحمتکش را قربانی کنند. بخشی از این بورژوازی تا آنجا غرق مرداب سهم‌جوئی، فساد و تباهی بود که عمه و اگره موفقی برای پاسداری نظم

نسخه پیچی و مستقر شده سرمایه توسط بلوک قدرت مستولی هم به حساب نمی‌آمد. بورژوازی امریکا و شرکا سوای تناقضات غیرقابل گشایشی که بالاتر اشاره شده با این معضل پیچیده نیز مواجه شدند و در کلاف آن به دور خود چرخیدند.

حاکمان امریکا از همان زمان اوباما به این نتیجه رسیدند که کرزای، غنی و همانندان حتی پاکاران توانائی برای برقراری، تضمین و تحکیم نظم سیاسی، اجتماعی نظام بردگی مزدی نیستند و درست آن است که کار را به کاردان بسپارند. هرچه زمان گذشت در این ارزیابی و عزم راسخ تر شدند، کاردان چه کسی باشد؟ برایشان موضوع پرسش بود اما پاسخ بیش از هر چیز به آرایش قوای روز بورژوازی افغانستان بستگی داشت. دولت ترامپ تصمیم نهائی را اتخاذ کرد، طالبان مناسب ترین گزینه تلقی شد و از همین جا بود که «مذاکرات صلح دوحه» دستور کار گردید. جمعبست بورژوازی حاکم اعم از دموکرات یا جمهوری خواه این گردید که رسالت استقرار نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی سرمایه در افغانستان را باید بورژوازی افغان به دوش گیرد، کل هزینه برقراری و تأمین و تضمین این نظم را توده کارگر افغان با استثمار موحد انفجارآمیز خود پرداخت کند، از میان مافیایها و دار و دسته‌های درون طبقه سرمایه دار هم طالبان‌ها کارآمدترین، درنده ترین و لاجرم شایسته ترین باند برای ایفای این نقش هستند.

دولت بایدن این جمعبست را شالوده کار کرد. جمعبستی که بر خطوط عام استراتژی بین المللی سرمایه‌داری امریکا هم انطباق کم یا بیش کامل داشت. با انجام این کار دیگر ایالات متحده هزینه پرداز و دولتهای چین، روسیه، رژیم اسلامی ایران، ترکیه، پاکستان، هند دروگر یا خوشه چین نبودند. چیزی که برای امریکا پاشنه آشیل استراتژی منطقه ای و جهانی به حساب می‌آمد، این پاشنه آشیل با خروج امریکا از افغانستان تا حد زیادی رفع و شاید هم معکوس می‌شد. دو نکته دیگر را نیز در همین رابطه خاص فراموش نکنیم. اولاً، آنچه حاکمان روز امریکا یا سایر قطبها و دولتهای سرمایه در مورد افغانستان انجام می‌دهند معنایش به هیچ وجه انطباق این کارکردها بر یک

استراتژی سنجیده دارای حداقل تضمین پیروزی نیست. شرایط آفریده چرخه تولید و بازتولید سرمایه در دنیا، سالیان مدید است که امکان چنین دوراندیشی‌ها و استراتژی پردازی‌ها را از بورژوازی سلب کرده است. ثانیا، مجرد حضور فعال چین، روسیه، ایران، هند و سایرین در عرصه پیش ریز سرمایه در حوزه‌های مختلف اقتصاد افغانستان، زبان چندانی متوجه سرمایه‌های امریکائی نمی‌سازد. دولت بایدن به این می‌اندیشد که:

۱ - با خروج ارتش امریکا کار تحمیل کل هزینه کهکشانی استقرار نظم سرمایه‌داری بر زندگی توده‌های کارگر افغان را بورژوازی درنده افغان بعلاوه رقا و شرکای بین المللی درنده تر آنها بر دوش خواهند کشید. میلیونها کارگر افغانستان آماج سبانه ترین شکل استثمار سرمایه‌داری واقع خواهد شد. آنان باید با کهکشان اضافه ارزش هائی که می‌آفرینند اشتهای سیری ناپذیر طبقه سرمایه دار داخلی و تراست‌ها و غولهای صنعتی و مالی دنیا را یکجا سیر کنند.

۲ - در صورت برقراری و تضمین نظم اقتصادی، سیاسی سرمایه و ثبات لازم این نظم، مسلما سرمایه داران امریکائی عظیم ترین سهام را تصاحب خواهند کرد. سهم بورژوازی ایالات متحده از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر افغان، مثل همه جاهای دیگر دنیا، به مجرد سرمایه هائی که در بازار داخلی این کشور پیش ریز می‌کند، محدود نخواهد بود، نقش برتر تراست‌ها و بنگاههای امریکائی در تنظیم قوانین تشکیل قیمت‌های تولیدی و نرخ سود در بازار جهانی، اهرم کارساز تملک بخش مهمی از اضافه ارزشها مستقل از حوزه خاص تولید آنها است. به بیان دیگر مهم تولید اضافه ارزشها است. وقتی تولید شد، خود سرمایه است که با قوانین و کارکردهای خاص اندرونی اش چگونگی توزیع آنها میان قطبها و بخشهای مختلف سرمایه را تعیین می‌کند.

۳ - دولت امریکا با خروج از افغانستان سوای دستاوردهای بالا، با طالبان یا کل بورژوازی افغان رابطه ای نقشه مند، حساب شده و مبتنی بر استراتژی منطقه ای و بین المللی خود برقرار خواهد کرد، مستقل از موفق شدن یا نشدن، کوشش خواهد کرد تا از این

رابطه تمامی استفاده‌های ممکن را برای مهار حتی المقدور بحران آفرینی‌های جمهوری اسلامی، چالش سیاست‌های منطقه ای روسیه، رقابت اقتصادی و سیاسی با چین و تحقق اهداف دیگر را دنبال نماید. برخلاف انگاره‌های توخالی نظریه پردازان راست یا چپ، امریکا با خروج از افغانستان طومار شکست خود را امضاء نمی‌کند. همه تلاش خود را به کار می‌گیرد تا به درو کردن آنچه قبلاً کاشته است پردازد. سخن از شکست یا بی اعتبار شدن وجهه دولت امریکا، خاص صاحب‌نظران و تئوری پردازانی است که راستی، راستی بورژوازی کلا و جنگ افروزترین و بشرستیزترین بخش‌ها، دولت‌ها یا بلوک بندی‌هایش را دارای حیثیت!! صادر کننده دموکراسی!! و قلعه بان حقوق بشر!! می‌پندارند. آنچه اینک در افغانستان جاری است به همان اندازه که برای ۲۰ میلیون نفوس طبقه کارگر این کشور سهمگین ترین فاجعه‌های انسانی است، برای بورژوازی درنده جهان فرصت، غنیمت، گشایش چشم اندازه‌های انباشت، رخساره درو نمودن سودهای طلائی، راه افتادن رقابتهای عقلانی!!، تسویه حساب‌های مؤثر استراتژیک، طلوع افق‌های روشن افزایش سهام سود، قدرت، مالکیت و حاکمیت است. همه به اندازه هم و هر کدام از زیج رصد سرمایه اجتماعی جامعه خود در انتظار استقرار طالبان، برقراری نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی سرمایه توسط طالبان و تابعیت هر چه همگن تر و منطبق تر این نظم بشرستیز با الگوی ویژه نسخه پیچی خود هستند. بورژوازی چین در ساختار این نظم، پیچ و خم طلائی بخشی از «جاده ابریشم»، به ثمر رسیدن قرارداد طلائی مس عینک و انبوهی از پروتکل‌های دیگر را می‌بیند. طبقه سرمایه دار روس و دولت پوتین در درون همین ساختار، یک افغانستان بدون حضور ارتش امریکا، ناتو و دنیای مخاطرات ناشی از این حضور را می‌کاود. جمهوری اسلامی راه دور زدن مؤثرتر تحریم‌ها، دستیابی به فرصت‌های بیشتر برای بحران آفرینی‌های نیرومندتر و سهم خواهی‌های مطلوب تر را می‌جوید. عربستان سعودی، قطر، امارات، ترکیه و دیگران هر کدام نقشه و دورنمای خاص خود را دارند. امریکا در محاسبات روزش، خود را برنده

سناریو می‌بیند و به برنامه ریزیها و طرحهای خود برای تحقق این پیروزی اطمینان دارد!! در این میان و در کنار کل این دولت‌ها و قطب‌ها، سران طالبان بر این باور هستند که همه رقبا و شرکا را مغبون خواهند ساخت، همه دورنماها، رؤیایها، راهبردها و نقشه‌های این دولت‌ها را سکوی قدرت خود خواهند کرد و عظیم‌ترین سهام سود و قدرت و مالکیت را نصیب خود خواهند ساخت.

جنبش کارگری، چه راهی باید رفت و چه می‌توان نمود؟

همه آنچه تا اینجا گفته شد فقط مقدمه بود. مقدمه ای طولانی برای متنی که بسیار کوتاه است. مخاطب مقاله حاضر، اساساً توده کارگر افغان است. دهها میلیون نفوس برده مزدی که از دیرباز تا امروز و اینک سهمگین‌تر از همیشه، کل کوهسار فقر، فلاکت، آوارگی، گرسنگی، تبعیضات رعب‌انگیز جنسیتی، فساد، تباهی، محرومیت‌ها و ستمکشی ذاتی سرمایه و مولود نظام سرمایه‌داری بر سرشان آوار است. این میلیونها نفوس کارگر باید قبل از هر چیز شرایط کار، استثمار، زندگی و پیکار خود را ژرف‌تر بشناسند. دریابند که جامعه یا واقعیت مادی متعین اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تاریخی کشوری که در آن کار می‌کنند، استثمار می‌شوند، ستم می‌کشند چیزی نیست که ثئوری پردازان، دانشوران!! مورخان، احزاب و «ناجیان» راست یا چپ می‌گویند. افغانستان مثل، نقطه نقطه جهان موجود، یک جامعه به تمام و کمال سرمایه‌داری است. در اینجا هم بنیاد جامعه بر رابطه خرید و فروش نیروی کار استوار است. دو طبقه اساسی جامعه، طبقات کارگر و سرمایه دارند و فقط مبارزه توده‌های کارگر علیه نظام سرمایه‌داری است که می‌تواند سلسله جنبان‌رھائی واقعی آنها باشد. وقتی از سرمایه‌داری بودن افغانستان صحبت می‌کنیم حتماً همه نمایندگان فکری، اقتصاددانان، فیلسوفان، سیاستمدان سرمایه‌اعتراض خواهند کرد که چنین نیست!! افغانستان جامعه ای فلاحتی، عشیرتی، فئودالی، ملوک‌الطوایفی با مشتی دهقان، رعیت و خوش‌نشین در یک سو و سران قبایل، رؤسای عشایر، فئودالها و روحانیون در سوی

دیگر است. اما آنچه این جماعت می‌گویند، حرف سرمایه است. جانمایه کلام این فیلسوفان و اقتصادشناسان آنست که سوای امریکا، ژاپن و چند کشور اروپای غربی، کل دنیای روز، حتی چین، دومین و شاید اولین غول اقتصادی دنیای سرمایه‌داری هم هنوز «در حال توسعه»!، «توسعه نیافته»!، «جهان سومی»!، «عقب افتاده» و از این قبیل می‌باشند!! این را آگاهانه و حساب شده جنجال می‌کنند تا شعور، شناخت و ذهن کارگران را مهندسی نمایند، به آنها القاء کنند که باید فقط کار کنند، کوبنده ترین فشار استثمار را تحمل نمایند، به سلاخی انفجار آمیز خورد و خوراک، پوشاک، دارو، درمان، آب آشامیدنی کودکان خود توسط سرمایه رضایت دهند، همه سببیت‌های سرمایه را پذیرا گردند تا پایه‌های صنعت، تجارت، مالکیت، قدرت و حاکمیت نظام بردگی مزدی در جامعه را هر چه محکم تر استوار کنند. سهم طبقه سرمایه دار «میهن»!! از اضافه ارزش‌های جهانی را کوه آساتر گردانند. سرمایه را فربه تر و فربه تر و خودشان را گرسنه تر، فرومانده تر و مفلوک تر سازند.

پیام آنها تاریخا این بوده است و امروز هم بیش از هر زمان دیگر به همین شستشوی مغزی انسانها ادامه می‌دهند. پاسخ ما به این جماعت شفاف است. افغانستان یک جامعه سرمایه‌داری است. رابطه خرید و فروش نیروی کار به عنوان تنها شاخص هویتی و سرشت نمای شیوه تولید سرمایه‌داری سالیان متمادی است که بر تمامی تار و پود پویه کار، تولید و زندگی ساکنان افغانستان مستولی است. همین امروز از کل جمعیت ۳۴ میلیونی افغان حدود ۵ میلیون نیروی کار مزدی آواره، در خارج از مرزهای این کشور مشغول فروش نیروی کار خود هستند. میلیونها کارگر فراری و بی خانمان افغان از ۵۰ سال پیش تا امروز در جهنم سرمایه‌داری ایران جان می‌کنند، این جمعیت به دردناک ترین شکل ممکن تحقیر می‌شوند، رعب انگیزترین فشار استثمار را تحمل می‌نمایند، از مدرسه، دارو، درمان و هر چه نیاز ابتدائی زندگی است محرومند. از صف خرید نان نانوایی‌ها با بیشترین اهانت‌ها اخراج و طرد می‌شوند، مدرسه‌ها کودکانشان را راه

نمی‌دهد. درب بیمارستانها بر روی خودشان و کودکانشان بسته است. دو شیفت تمام و گاه بیشتر در مرگبارترین شرایط کار می‌کنند، در بیغوله‌ها، حلبی‌آبادها و گورستانها بیتوته می‌کنند. این چند میلیون کارگر آواره نفرین شده در طول این ۵۰ سال با کار خود، سرمایه طبقه سرمایه دار ایران را تا عرش بالا برده است. فاشیسم درنده اسلامی بورژوازی به جنایتکارانه ترین شکل ممکن آنان را و کودکان خردسالشان را راهی جبهه‌های جنگ ساخته است. فرزندان گرسنه و بیکارشان را با فشار قهر اقتصادی مجبور به جنگیدن در گردانهای مخوف «فاطمیون»، «زینیون»، «سیدالشهداء» کرده است. اینها تنها بردگان مزدی فراری افغان در ایران هستند، توده همزنجیر مهاجر این سیه روزان، در پاکستان، تاجیکستان، امارات، عربستان سعودی، امریکا، اروپا، استرالیا، ژاپن و کانادا افزون بر چندین میلیون می‌باشند. کل این جمعیت باز هم فقط کارگرانی هستند که در چهاردیوار «میهن» اجدادی!! سرمایه‌داری یا قادر به یافتن جایی برای فروش نیروی کار نشده اند، یا از ترس آنکه طعمه تیغ قتل عام طبقه سرمایه دار افغان و دولت‌های این طبقه شوند، راه فرار پیش گرفته اند. به داخل افغانستان نظر اندازیم. «عالمان» اقتصاد سیاسی در افاضات دانشگاهی خویش زنجیره ای از اعداد را لیست می‌کنند و می‌گویند که ۷۰٪ افغانها در دهات زندگی می‌کنند. ۶۱٪ سکنه کشور از محل زراعت ارتزاق می‌نمایند، صادرات افغانستان ناچیز است و همین مقدار هم فقط مواد مخدر یا برخی محصولات گیاهی و خوراکی است. روستاها مدرسه ندارند، سطح اشتغال زنان بسیار پائین است. ذخائر زیرزمینی بسیار گرانبهای کشور استخراج نشده و مورد بهره برداری قرار نگرفته اند. از همه اینها فاجعه بارتر اینکه صنعت پیشرفت نداشته است، تکنولوژی مدرن به کار گرفته نشده، توسعه سیاسی سترون مانده است، سیستم حمل و نقل قرون وسطائی است، میزان تولید ناخالص داخلی بالا نیست، پروسه دولت - ملت سازی به جایی نرسیده است و به همه این دلائل جامعه افغانستان در آتش احتیاج به گسترش طلایی سرمایه‌داری می‌سوزد. برای نیل به این هدف و حصول این

دورنما باید دموکراسی با قوام نیابتی یا «غیرنیابتی» مستقر گردد!!، جامعه مدنی رشد کند. اقوام و عشایر متفرق تبدیل به ملت واحد گردند!!، صنعت شکوفا و همه جا گستر شود!!

اقتصاددانان اوراد فریب را خوب جمع می‌کنند، اما فقط خود را سخت تر رسوا می‌سازند. ۶۱ درصد افغانهائی که روزی زمین کار می‌کنند، دهقان، رعیت، خرده بورژوازی، «طبقه متوسط»!! مولد خرد یا کشاورز نمی‌باشند. اکثریت آنها کارگر و فروشنده نیروی کارند. برای زمینداران سرمایه دار کار می‌کنند، در مساحتی حدود ۸ میلیون هکتار مرکب از سه و نیم میلیون آبی و چهار و نیم میلیون دیم، برای صاحبان سرمایه گندم، جو، حبوبات، علوفه، زعفران و بیشتر و انبوه تر از همه، تریاک تولید می‌نمایند. درآمد سالانه ای که سرمایه داران افغانی، امریکائی، اروپائی از حاصل استثمار این کارگران به چنگ می‌آرند فقط در حوزه کشت، داشت و برداشت مواد مخدر، سر به ۳۰ میلیارد دلار می‌زند. این رقم چند برابر اضافه ارزش‌های نفتی سالانه ای است که جمهوری اسلامی در سال‌های تشدید تحریم‌ها، نصیب خود ساخته است. شکی نیست که بخشی، شاید بخش وسیعی از این ۶۱٪ در قبال روزانه کار طولانی خود، مزد دریافت نمی‌کنند اما کارگرد و در کارگر بودنشان جای تردیدی نیست. اینها برای زمین داران، باغداران، صاحبان دامداری‌ها و مالکان مراتع شبانه روز، در سرما و گرما، در شرایطی آکنده از مشقت و خطر کار می‌کنند و در پایان هر سال زراعی که به طور واقعی پایان یک دوره واگرد سرمایه است، مقداری از محصولات آفریده خود را به جای مزد به چنگ می‌آرند. صریح تر بگوئیم، دستمزدشان را نه پولی، که به شکل جنسی می‌گیرند. این امر کارگر بودن آنها را نقض نمی‌کند، جنایت، سببیت و درندگی بیش از حد سرمایه داران و طبقه سرمایه دار را فریاد می‌زند. درصد نامعلومی از ۶۱٪ هم به صورت ظاهر قطعه زمین کوچکی دارند که از طریق کار بر روی آن امرار معاش می‌نمایند. احزاب لنینی، مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها، همانندانشان آنها را دهقان، مولد خرد، ابوابجمعی

«طبقه متوسط»! خرده بورژوا می‌نامند!! الفاظی که کاربرد آنها بی ربط است. اولاً عده زیادی از این جمعیت، مالک مزرعه محقر خود نیستند. برای زمینی که کشت می‌کنند، اجاره بها می‌پردازند. سوای اجاره، کل ابزار، ادوات کار، کود و مایحتاج پروسه کار و تولید را از بازار سرمایه‌داری خریداری می‌نمایند. برای آب هم پول می‌پردازند. اگر محصول تولیدی سالانه آنها از مصرف شخصی بیشتر است در بازار سرمایه به فروش می‌رسانند. مالیات پرداخت می‌کنند، تمامی دار و ندار یا حاصل کار، رنج، مرارت و مشقت یک ساله آنان کفاف خورد و خوراک، معاش، پوشاک و دارو و درمانشان را نمی‌دهد. این انسانها به طور واقعی مالک وسائل تولید حتی مولد خرد مستقل نمی‌باشند، کارگر این یا آن سرمایه دار معین نیستند اما کارگران مزدی سرمایه اجتماعی می‌باشند. استثمار می‌شوند و سرمایه است که آنها را استثمار می‌کند. بخش قابل توجهی از حاصل کار و تولیدشان به صورت ارزش اضافی نصیب طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه می‌گردد. برای سرمایه اجتماعی کار می‌کنند و آنچه در شکل هزینه معاش دریافت می‌نمایند معادل مزد همزنجیران مزدبگیر آنها یا حتی کمتر است. لایه ای از این ۶۱٪ نیز به گونه دیگری در زمره کارگران قرار می‌گیرند. اینان ولو آنکه مالک قطعه زمین کوچکی باشند، باز هم بخش افزون تری از حاصل کارشان در چهارچوب بازتولید و سامان پذیری سرمایه اجتماعی افغانستان یا کل سرمایه جهانی، به محصول اضافی و در حقیقت به ارزش اضافی طبقه سرمایه دار تبدیل می‌گردد. هیچ کدام این اقشار و گروهها از روزانه کار ممتد، طاقت فرسا، هلاکت زای خود حتی در بهترین حالت، فراتر از بهای بازتولید نیروی کارشان آن هم در نازل ترین سطح، درناک ترین حالت، چیزی به دست نمی‌آرند. دستمزدی که مطلقاً کفاف حداقل بهداشت، دارو و درمان، آموزش یا ابتدائی ترین مایحتاج معیشتی را نیز نمی‌دهد.

درکنار قشرهای فوق جمعیت نسبتاً کثیر دیگری هم هستند که روی زمین کار نمی‌کنند، آنها نیز کارگر هیچ سرمایه دار معینی نمی‌باشند اما یقیناً به طبقه کارگر تعلق

دارند. جوشکارند، برقکارند، فرزکارند، تراشکارند، نجار، آهنگر، خیاط، نانوا، لوله کش، بارکش، معمارند. دستفروشنند، دکه کوچک عطاری، بقالی، تعمیرکاری دارند. همه اینها در عالم واقع و بر روز زمین دنیای سرمایه‌داری کارگران سرمایه اجتماعی هستند، و مسائل کار این جمعیت مانند ابزار و ادوات کار کسانی که روزی زمین کار می‌کنند سرمایه نیست، بالعکس و به گفته مارکس ادامه و مکمل اعضای بدن آنها است، در پروسه کار و تولید نقش دست و پا و فکر و زبان و عقل آنها را بازی می‌کند. دست و پا و عقلی که در پروسه کار سرمایه منحل و مدفون است، حاصل کارشان از آنان دور و مایملک سرمایه دار، اضافه ارزش سرمایه اجتماعی و طبقه سرمایه دار می‌گردد.

طبقه کارگر افغانستان به لایه‌های بالا، به کسانی که با مشخصات فوق بر روی زمین کار می‌کنند محدود نیست. در اینجا نیز مثل همه جاهای دیگر دنیا، معلم دبستان، دبیرستان و مراکز آموزشی دیگر، پرستار، بهیار و تکنیسین درمان، خبرنگار، مترجم، راننده، شاغلان کم درآمد ادارات دولتی و خصوصی، سرباز و مشابه اینها وجود دارد. همه اینها هم فروشندگان نیروی کار و ساقط شدگان از هر میزان دخالت در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش هستند. اینان نیز جزء لایتجزای طبقه کارگرند. سخن کوتاه، حدود ۲۰ میلیارد دلار محصول اجتماعی و به روایت عالمان اقتصاد سیاسی «تولید ناخالص داخلی» بعلاوه میلیاردها دلار مواد مخدر، سرمایه‌ها یا ارزش‌های دیگر که هر سال در افغانستان آفریده می‌شود، توسط طبقه کارگر افغان تولید می‌گردد. بیش از ۸۰ تا ۹۰ درصد این محصولات یا ارزشها به صورت سود، سرمایه، بهره زمین، اجاره بهای مستغلات، مالیات‌های دولتی، بهره وام‌های بانکی، خراج‌ها و سیورسات نسخه پیچی رؤسای طوایف، عاید بخش‌های مختلف طبقه سرمایه دار می‌شود. برای شناخت جامعه افغانستان باید نقد مارکسی سرمایه و کالبدشکافی مارکسی سرمایه‌داری را فهمید. در این جهنم نیز رابطه خرید و فروش نیروی کار «پرتو اثیری» افسونگری است که همه چیز را از جمله بقایای مناسبات عشیرتی، مالکیت‌ها، اجاره، بهره، ساختار نظم

اجتماعی، مفاهیم حقوقی، مدنی و همه چیز را در خود منحل ساخته است. در افغانستان هم حدود ۱۰۰۰ واحد صنعتی متوسط، بزرگ، کوچک و مجتمع‌های تولیدی مهم از نوع پارک صنعتی پل چرخی، پارک صنعتی بزرگ هرات، مجتمع صنعتی مزار شریف، پارک صنعتی بگرامی در کابل، پارک‌های صنعتی ننگرهار، بلخ، قندهار و جاهای دیگر وجود دارد.

کل این داده‌ها می‌گویند که مبارزه جاری طبقاتی در افغانستان، نه امروز که از دهه‌های متمادی پیش تا حال باید بر محور پیکار گریزناپذیر طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری می‌چرخید. کارگران افغان از شاغلان حوزه زراعت، دامداری، مرغداری، جنگل، کارگاه، کارخانه، معدن، حمل و نقل، چاپ، رستوران، هتل، گمرک تا معلم، بهیار، پرستار، مترجم، روزنامه نگار، تکنیسین، نویسنده یا هر حوزه دیگر باید به جای جنگیدن در رکاب طالبان، القاعده، جمعیت اسلامی حکمتیار، ربانی، کرزای، حزب پرچم، غنی، عبدالله، نیروهای پروروس و پروچینی، احمد شاه مسعود و زنجیره طویل فرقه‌های مجاهد، به جای دل بستن به اعجاز بورژوازی درنده امریکا، اروپا، چین، روسیه و هند، باید حول کارزار علیه استثمار سابعانه سرمایه، بی حقوقی‌ها، ستمکشی‌ها، گرسنگی‌ها، بی آبی‌ها، بی برقی‌ها، بی مسکنی‌ها، بی بهداشتی‌ها، حول پیکار علیه فقر رعب‌انگیز معیشتی، بهداشتی، دارویی، آموزشی و همه سیه روزی‌های مولود سرمایه‌داری متحد می‌شدند، دست در دست هم می‌گذاشتند، یک جنبش شورائی سرمایه ستیر به وجود می‌آوردند. طبقه کارگر افغان باید و می‌توانست این راه را پیش گیرد اما نگرفت، همچنان که همزنجیرانش در همه نقاط دیگر دنیا، در تمامی قاره‌های آسیا، اروپا، امریکا، آفریقا استرالیا پیش نگرفتند. یک چیز روشن است. کل چندین میلیارد کارگر سکنه جهان، نسل بعد از نسل، به دردناک‌ترین شکل ممکن، تاوان عدول از این جهتگیری، کفاره خروج از ریل جنگ ضد سرمایه‌داری را پرداخته اند و می‌پردازند.

توده کارگر افغان باید و می‌تواند از آنچه بر جنبش کارگری جهانی رفته است درس آموزد. آنها خود به اندازه کافی، به بهای تباهی چندین نسل، تحمل رعب انگیزترین کشتارها، مرگبارترین گرسنگی‌ها و ذلت‌ها، غرامت دنباله روی از احزاب ارتجاعی راست و چپ بورژوازی، غرامت اقتداء به لیبرال ناسیونالیسم، رفرمیسم چپ روسی و چینی، غرامت صف بستن پشت سر فرقه‌های مجاهد، احمدشاه مسعودها، ربانی‌ها، طالبانها، حکمتیارها، کرزای و غنی‌ها را پرداخت کرده‌اند. سرنوشت دردناک توده‌های کارگر ایران، توده‌های کارگر طعمه سونامی موسوم به «بهار عربی» سرنوشت انجماد کارگران اروپا، امریکا در گورستان رفرمیسم راست اتحادیه ای یا سوسیال دموکراسی، فرجام کار کارگران اردوگاه یا منحل در دموکراسی طلبی، اصلاح طلبی، ضد امپریالیسم خلقی را پیش روی خود دارند. آنان بیش از حد لزوم، آخر و عاقبت آویختن به دولت، قانون، انتخابات، مدنیت، حقوق و نهادهای دولتی سرمایه را به تماشا نشسته‌اند و می‌توانند مرور کنند. کل اینها با رساترین صداها در شیارهای شعور آنان آژیر می‌کشد که باید از گمراهه رفتن‌ها، برهوت پیمودن‌ها و تکرار کمیک تراژدی‌های قرن بیستمی دوری جست. مقدم بر هر چیز باید قدرت طبقه خود را ظرفیت عظیم و لایزال خویش برای تغییر ریشه ای دنیای موجود را تعمق کرد و شناخت، این قدرت را باور نمود، راه به کار گرفتن و اعمال آن را جستجو کرد، باید از هیچ انگاری و پوچ پنداشتن خویش دست برداشت. همان بلیه ای که شیوه تولید سرمایه‌داری با کل تار و پود هستی خود در بند، بند وجود کارگران دنیا کشت می‌کند، می‌پرورد، بارور می‌سازد، این کار را می‌کند تا آنها را سلول منجمد چرخه تولید سرمایه و یاخته منفعل و تسلیم شیرازه نظم، قدرت و حاکمیت سرمایه سازد. همان بلیه ای که جنبش کارگری جهانی را به سرنوشت رقت انگیز روزش مبتلا ساخته است.

کارگران افغان در هر کجا که هستند، در مزارع بادغیس، بامیان، بلخ و بدخشان، در کارگاه‌های کوچک و بزرگ نیمروز، هلمند، پنجشیر، زابل و غزنین، در پارک‌های صنعتی

هرات، کابل، قندهار و ننگرهار، در مدارس ابتدائی، متوسطه، عالی افغانستان، در بیمارستان‌های سراسر کشور، در همه مراکز کار و تولید درون جامعه، در تمامی شهرها، کارخانه ها، کارگاهها، خانه سازی ها، جاده سازی ها، حمل و نقل و بنادر ایران، در امارات عربی، در شهر به شهر پاکستان، هند و ترکیه، در اروپا، امریکا و نقطه، نقطه دنیا، زن و مرد، جوان و پیر باید دست به دست هم دهند. **باید تعمق کنند و قبول نمایند که این کار امکان دارد، حتما امکان دارد.** همین امروز هم در سطحی و به گونه ای ارتباط دارند. فاجعه اینجا است که کل ارتباطات، اتحادها، همصدائیها، همبستگیها در خدمت آویختن به یک اپوزیسیون هار ماوراء ارتجاعی بورژوازی علیه اپوزیسیون درنده دیگر است. مسأله کلیدی و بنیادی راه و ریل کارزاری است که باید با اتکاء به قدرت سازمان یافته شورائی بیشترین احاد طبقه خود برای رهائی خود، برای تغییر ریشه ای وضعیت موجود پیش گرفت. نکته بسیار بنیادی و سرنوشت ساز، تعیین راهبرد رادیکال مبارزه طبقاتی و میدان، بستر و سنگرهای به هم پیوسته این پیکار است. جنگ ما علیه سرمایه داری است و کلیه اشکال کارزار جاری ما از جدال برای معیشت، امنیت، رفاه و آسایش تا مبارزه برای آزادی‌ها و حقوق انسانی، تا پیکار برای بهداشت، دارو، درمان و آموزش، تا نبرد علیه نابرابریهای جنایتکارانه جنسیتی، مردسالاری، تبعیضات نژادی و قومی، کودک آزاری یا آلودگیهای زیست محیطی، تا ستیز علیه فاشیسم دینی، دیکتاتوری، زندان، شکنجه و جنگ افروزی، تا سرنگونی طلبی و به زیر کشیدن رژیم ها، تا جنگ برای برپائی جهان انسان‌های آزاد و برابر و رها شده از هر قید یا نیروی بالای سر، همه و همه در همین جا، در جنگ علیه سرمایه داری است که به هم پیوند می‌خورند، سنگرهای انداموار یک جنگ می‌شوند. فضای جنگ از همه لحاظ شفاف و تمامی زوایای آن برای ما روشن می‌گردد.

ما باید بیاموزیم و باور کنیم که هر میلیمتر پیروزی ما در مصاف با تبعیضات بربرمنشانه جنسیتی و مردسالاری در گرو تعرض به رابطه تولید اضافه ارزش و چرخه نظم اقتصادی،

سیاسی، حقوقی سرمایه‌داری است. زیرا سرمایه است که کار خانگی بدون مزد را بر زنان تحمیل می‌کند، سرمایه است که کار خانگی رایگان زنان را ساز و برگ پرورش و نگهداری تمام مجانی نیروی کار مورد نیاز خود، جایگزین قبول هزینه انبوه تأسیس مهد کودکها، پرورشگاهها، کودکانها، مراکز نگهداری معلولان، سالمندان و بیماران می‌سازد. سرمایه است که با اسارت زنان در خانه‌ها و آشپزخانه‌ها، با تحمیل کار شاق چند شیفتهی سراسر رایگان درون خانه بر آنان امکان می‌یابد تا همسران آنها را در طویل‌ترین و مرگبارترین روزانه‌های کار، آماج سبانه‌ترین فشار استثمار قرار دهد، سرمایه است که فرهنگ ارتجاعی مردسالاری را در جامعه مستولی نگه می‌دارد.

خفقان، دیکتاتوری، کشتار آزادی‌ها و بمباران تمامی اشکال حقوق انسانی نیز دقیقاً کار سرمایه و نتیجه قهری حاکمیت سرمایه‌داری است. در جامعه مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار و تشدید هر چه جنایت آمیزتر فشار استثمار کارگر، مبارزه توده‌های فروشنده نیروی کار علیه این استثمار و برای معاش و دارو و درمان امری محتوم و غیرقابل تعطیل است. کل نظام سرمایه‌داری، کل سیستم حقوقی، دموکراسی، مدنیت، قانون، انتخابات، پارلمان، ارتش، پلیس، حوزه علمیه، سپاه، لباس شخصی و همه تار و پود ساختار نظم سرمایه دست به کار سرکوب فکری و فیزیکی همین پیکار کارگران است. در غیر این صورت یگانه موضوعیت، رسالت و نقش آنها تنظیم و تعیین چگونگی تقسیم و بازتقسیم اضافه ارزش‌های حاصل استثمار ما، میان وحوش سرمایه دار در داخل یا بخش‌های مختلف سرمایه بین‌المللی است. سرمایه است که آموزش، بهداشت، درمان و رفاه ما را با بی‌رحمی توصیف ناپذیری سلاخی می‌کند تا هزینه‌های آن را صرفه جوئی نماید و بر اقلام سودهای کهکشانی خود بیفزاید. سرمایه است که زمین و آب و کوه و جنگل و دریا، هر چه سبزی، میوه، خورد و خوراک و پوشاک است را با دنیائی از سموم شیمیائی مرگ آور می‌آلاید تا از این طریق کاشت، داشت و برداشت آنها را کم هزینه و سودهای نجومی آنها را سیل آسا سازد. ما برای هر میزان زندگی

انسانی، هر مقدار معیشت بهتر، هر اندازه آزادی و حقوق انسانی افزونتر، هر ذره کاهش تبعیضات جنسیتی و قومی یا آلودگی زیست محیطی، هر مقدار بهداشت و درمان و آموزش و رشد بهتر کودکان خویش هیچ چاره ای نداریم جز آنکه آگاهتر، نیرومندتر، متحدتر، سازمان یافته تر و شورائی تر علیه سرمایه، علیه تمامی اشکال استیلای سرمایه بر شرایط کار و تولید و زندگی خود، علیه بنیاد وجود سرمایه‌داری جنگ کنیم. هیچ راه دیگری نیست.

میدان واقعی جنگ ما علیه سرمایه بر خلاف آنچه اپوزیسیون‌های رسوا، فریبکار و هار بورژوازی می‌گویند، به هیچ وجه دموکراسی خواهی، کوبیدن بر طبل جامعه مدنی، آویختن به دار قانون، نظم، انتخابات یا نهادهای دولتی سرمایه نیست. این میدان، مسلما چرخیدن و شعار دادن در خیابان‌ها هم نیست. جار و جنجال «خیابان»!!، خیابان و انتقال پروسه پیکار به خیابانها برهوت آفرینی دیگری است که عمال سرمایه در لباس راست یا چپ پیش پای ما پهن می‌کنند. میدان واقعی مبارزه طبقاتی ما محیط‌های کار، مراکز تولید، کارخانه‌ها، کارگاهها، مدرسه‌ها، دانشگاهها، بیمارستانها، بهداری‌ها، ادارات، شبکه‌های حمل و نقل، شبکه‌های آب و برق، بنادر، محله‌ها و کل جاهائی است که کار می‌کنیم، تولید می‌نمائیم و زندگی می‌کنیم. در این مراکز است که ما کل هست و نیست جامعه و جهان موجود را می‌آفرینیم، در همین جا است که کل تولیدات و آفریده‌های ما از دستان خارج می‌شود و سرمایه وحوش سرمایه دار می‌گردد. میدان واقعی جنگ طبقاتی ما دقیقا این جا است. صدا البته به خیابان‌ها نیز می‌ریزیم، بسیار وسیع هم می‌ریزیم، اما به عنوان ادامه جنگ در میدان اصلی، مکمل جنگ خویش در مراکز کار و تولید و زندگی، حوزه ای برای همصدائی و همسنگری بین المللی، میدانی برای مختل ساختن نظم سرمایه، برای اینها به خیابان هم می‌ریزیم. آوردگاه اصلی ما محل‌های کار و تولید و زندگی است. باید در این مراکز دست در دست هم نهیم، یک قدرت شویم، یک جنبش نیرومند شورائی ضد سرمایه‌داری گردیم. جنبشی جاری در

کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی، جنبشی که کار خانگی زنان را ممنوع می‌کند و به طبقه سرمایه دار و دولتش اعلام می‌دارد که از حاصل کار سالانه خویش به اندازه کافی مهد کودک، شیرخوارگاه، خانه سالمندان، مراکز درمان، فیزیوتراپی و غیره خواهد ساخت. به سرمایه داران اخطار می‌کند که محصول کار خود را به جای آنکه سود و سرمایه طبقه سرمایه دار شود صرف این امور خواهد نمود. در همین میدان است که جنگ واقعی طبقاتی علیه سرمایه در کل حوزه‌ها جریان می‌یابد، می‌بالد، شاخ و برگ می‌کشد، کارگران اعلام می‌دارند که خودشان در باره چه تولید شود و چه تولید نشود تصمیم می‌گیرند، سرنوشت همه کارهائی که انجام می‌گیرد و کل آنچه تولید می‌شود را خودشان تعیین خواهند کرد. محیط زندگی خویش را از همه سموم پالایش خواهند نمود، زیرا برای سود و سرمایه افزائی، تولید نمی‌کنند، فقط موادی را تولید می‌نمایند که نیاز سنجیده، آگاهانه و نقشه مند زندگی آنها است، زیرا هدف تولید فقط انسانها و تعالی هر چه پرشکوه تر رشد جسمانی و فکری تمامی آحاد آنها است. هیچ ربالی از حاصل کارشان صرف دولت، ارتش، پلیس حوزه علمیه، سازمانهای جاسوسی و نوع اینها نخواهد شد. اینها همه ساز و برگ‌های قدرت سرمایه برای سرکوب فیزیکی و فکری ما هستند و باید به طور کامل برچیده شوند. در همین میدان است که توده‌های کارگر برای پیشبرد این اهداف دست به دست هم خواهند داد. متشکل می‌گردند، یک جنبش سراسری شورائی ضد سرمایه‌داری می‌شوند، جنبشی که استخواندار و نیرومند می‌شود. آگاه می‌گردد، قدرت لایزال شکست ناپذیر می‌شود، هر تعرض سرمایه را دفع می‌کند. ماشین دولتی سرمایه را در هم می‌کوبد. در متن همین کارزارها، از میلیاردها کارگر همزنجیر در سراسر جهان حمایت می‌طلبد، به حمایت آنها می‌خیزد. از تمامی آنها می‌خواهد تا به هم پیوندند، انترناسیونال کارگری ضد کار مزدی برپای دارند. کل اینها ممکن و یقیناً ممکن است. تنها ره‌هائی این است. همه راههای دیگر بی راهه‌های فریب، دروغ، تباهی، انحلال و اضمحلال قدرت پیکار رهائی آفرین ما در گورستان منافع

و تسویه حساب‌های دشمنان تا بن دندان بشرستیز ما هستند. کارگر افغان اگر تاریخ زندگی و مبارزه خود، نسلهای پیش از خود و طبقه جهانی خود را آگاهانه و دردمندانه ورق زند، قطعا ریشه واقعی فروماندگیها و وضع ذلت بار موجودش را خواهد دید. حتما درخواهد یافت که جار و جنجال گمراه کننده دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی ارتجاع بورژوازی علاج درد او نیست. صف بستن پشت سر احمد مسعودها، شعار توخالی آزادی سر دادن، علاج درد او نیست. در سراسر قرن بیستم در سطح جهان به اندازه کافی این کارها را انجام داده است و حاصل آن وضعی است که امروز دارد.

یک خطر جدی که حی و حاضر جنبش توده‌های کارگر افغان را تهدید می‌کند، تکرار کمیک - تراژیک همین سناریوهای انباشته در انبار راه حل‌های ارتجاعی بورژوازی است. این روزها باز هم جار و جنجال جامعه مدنی و دموکراسی همه جا داغ است. همه در تلاش شقه، شقه کردن جنبش کارگری هستند، تکه تکه نمودن، به صورت جنبش زنان، دانشجویان، معلمان، کارگران، دموکراسی طلبی، آزادیخواهی، حقوق بشری، جامعه مدنی!!، استقلال میهن اجدادی!!، سناریوهائی که فقط بستن سد بر سر راه بالیدن، شاخ و برگ کشیدن و استخواندار شدن جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر را دنبال می‌کنند. کیفرخواست کارگر افغان علیه این سناریوآفرینی‌ها روشن است. همه باید استوار و همصدا اعلام کنیم که مقدم بر هر چیز و بنیادی تر از همه چیز، توده‌های کارگریم، آحاد همپیوند و همزنجیر درون طبقه کارگر هستیم. ریشه فقر، فلاکت، گرسنگی، آوارگی، بی خانمانی، بی آبی، بی بهداشتی، بی مدرسه ای، بیکاری، بی دارو و درمانی، ریشه وجود و موضوعیت دیکتاتوری‌ها اختاپوسی حاکم، ریشه محرومیت از هر مقدار آزادی یا هر میزان حقوق اولیه انسانی، ریشه تبعیضات بشرستیزانه جنسیتی و قومی مستولی، ریشه سوختن و خاکستر شدن چند نسل متوالی خویش در آتش جنگهای داخلی و جنگ میان قطبها و دولت‌ها را در وجود سرمایه، در عمق هستی سرمایه‌داری جهانی می‌بینیم. ریشه سیه روزی‌ها را اینجا می‌کاویم و زن و مرد، بزرگ

و کوچک، دست در دست هم برای تحقق هر خواست، برای کاهش هر مقدار محرومیت ها، بی حقوقی ها و ستمکشی ها، برای محو کل این فاجعه ها، علیه سرمایه داری، علیه طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری می جنگیم. زنان طبقه کارگر افغان به عنوان یکی از پرخروش ترین پرچمداران اعتراضات جاری، چه در شهرهای مختلف افغانستان و چه در خیابان های اروپا، امریکا و جاهای دیگر فریاد زند که اول کارگر و سپس زن هستند. دانشجویان افغان باید همه جا اعلام دارند که نخست کارگر و سپس دانشجو هستند. همگی اعتراض جاری خود را اعتراض طبقه خود علیه بنیاد بدبختی های موجود سازند. مبارزه برای آزادی، حقوق انسانی، علیه مردسالاری و تبعیضات بشرستیزانه جنسیتی، علیه طالبان و حامیان آنها را با مبارزه علیه استثمار، فقر، گرسنگی، بی خانمانی، بی داروئی، بی آبی و فلاکت به هم آمیزند. راه امحاء کل این ها را در سازمانیابی قدرت متحد شورائی خود جستجو کنند، بر سینه تمامی اپوزیسیون های فریکار بورژوازی از چپ تا راست دست رد کوبند. بساط دموکراسی خواهی، جامعه مدنی، ناسیونالیسم این اپوزیسیون های رسوای عوام فریب را جمع کرده و با قدرت بر سر شیدان بانی آنها فرو کوبند. کارگران باید به خود و قدرت متحد شورائی طبقه خود اتکاء نمایند. بر بام بلند این قدرت سازمان یافته شورائی اعلام کنند که هر چه در افغانستان تولید می شود باید یگراست و به طور کامل صرف معیشت روزمره انسانها گردد. به دارو، درمان، سلامتی، آموزش، بهداشت و رفاه میلیون ها نفوس توده کارگر و فرودست اختصاص یابد، هیچ ریالی از حاصل کار و تولید کارگران نباید سرمایه و سود سرمایه داران شود. فقر و گرسنگی و بی خانمانی و بی آبی و همه بلیه های دیگر باید از این طریق، از راه پایان دادن به جدائی توده کارگر از کار، تولید و حاصل کار خویش ریشه کن گردد. مبارزات جاری کارگران افغان در همه جا، در افغانستان، ایران، پاکستان، هند، امارات، ترکیه، اروپا، امریکا، استرالیا می تواند حول این اهداف سنگر گیرد، جنگ برای آزادی ها، حقوق انسانی و علیه تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی نیز در اینجاست که معنای زمینی و واقعی

خود را باز می‌یابد، هیچ چیز فاجعه بارتر از آن نیست که این میدان را رها کنیم و پشت سر مسعودها یا هر اپوزیسیون دیگر بورژوازی جار و جنجال دموکراسی خواهی و جامعه مدنی راه اندازیم. غلطیدن در این ورطه هیچ معنایی سوای تبدیل شدن به عمله و اکره کور سهم خواهی‌ها و تسویه حساب‌های دشمنان ندارد. گذشته را تکرار نکنیم، در سنگر واقعی پیکار طبقاتی و ضد سرمایه‌داری به هم پیوندیم.

رژیم ورشکسته، جنبش کارگری بی چشم انداز

اکتبر ۲۰۲۱

چند وقت پیش از شکست فاحش راهبرد ۴۰ ساله رژیم اسلامی در منطقه و جهان گفتیم. راهبردی اساساً شکست آمیز که بار بخش مهمی از بحران پرتلاطم سرمایه جهانی را بر شرائط کار، استثمار و زندگی توده‌های کارگر ایران سرشکن ساخته است و هر روز بیشتر می‌سازد. راهبرد سهم خواهی و زیادت جوئی در سهام قدرت، مالکیت، سود، حاکمیت سرمایه‌داری بین‌المللی از طریق سازماندهی فاشیستی لومپن پرولتاریای عاصی منطقه و جهان، رویکردی که از یک سو شیرازه مبارزه طبقاتی جاری توده‌های کارگر خاورمیانه را بمباران می‌کرد و از سوی دیگر ثبات دولتهای رقیب همجوار و امنیت حضور شرکای جهانی آنها در منطقه را نیز تهدید می‌نمود. رژیم برای مدتی در این راستا پیش تاخت و پیشرفت هائی هم به دست آورد. در ممالکی مانند لبنان، عراق، سوریه، یمن ولو به طور موقتی، بخشی از دولت، ارتش، ساختار نظم سیاسی، نیروی اقتصادی و در یک کلام، جزئی از قدرت مسلط اقتصادی، سیاسی شد. این استراتژی در بنیاد خود وهم آلود و سرشار از تناقضات فاحش لاینحل بود. تناقضاتی که به اجمال عبارت بودند از:

۱- فاقد استخوان بندی مادی و اقتصادی لازم بود، سرمایه‌داری ایران با رجوع به موقعیت خود در تقسیم کار جهانی سرمایه داری، به لحاظ حجم و ترکیب آلی سرمایه، درجه بارآوری کار اجتماعی، قدرت رقابت در بازارهای دنیا و توان دست اندازی بر اضافه ارزش‌های بین‌المللی ظرفیت این نوع توسعه طلبی‌های بحران آفرین پرهزینه را نداشت.

۲- کل هزینه‌های کهکشانی آن بر زندگی فلاکت زده و سلاخی شده توده کارگر ایران بار می‌شد، گرسنگی، فقر، فلاکت، بی‌خانمانی و همه اشکال محرومیت کارگران حادث می‌گردید، دامنه اعتراض، طغیان و خیزش‌های همگانی طبقه کارگر روند اوج می‌پیمود.

۳ - در هر گام، خصمانه ترین صف آرائیهای منطقه ای و جهانی را علیه رژیم پدید می آورد و می پرورد. از یک سوی خشم و قهر توده کارگر کشورها را مشتعل می ساخت و از سوی دیگر وسیع ترین بخش بورژوازی ممالک اعم از حاکم یا اپوزیسیون را هم به وحشت می انداخت. آنچه جمهوری اسلامی می خواست و نقشه عمل می ساخت استیلای فاشیستی بورژوازی به معنای دقیق مادی، ایدئولوژیک و اجتماعی آن بود. از این منظر حتی شباهت چندان زیادی به جنایت آمیزترین شکل مداخله گریهای سیاسی، نظامی قطبهای نیرومند سرمایه جهانی هم نداشت. به طور مثال بورژوازی امریکا در جوامع حوزه پیش ریز سرمایه یا قلمرو حضور گسترده خود، باز هم سیاست سازماندهی فاشیستی انداموار و مستمر لومپن پرولتاریای عاصی بومی را شالوده کار نمی کرد اما جمهوری اسلامی این کار را می نمود. راهبرد و رویکردی که غالب دولت های منطقه و حتی بلوک بندی های مختلف سرمایه را ملزم به چاره اندیشی و جبهه گیری خصمانه می نمود.

۴ - شکاف درونی بورژوازی ایران، حتی تصادمات درون ساختار قدرت سیاسی روز را بیش از پیش تعمیق می کرد، یک بخش طبقه سرمایه دار از جمله نیروهای موسوم به اصلاح طلب یا همان مافیاهای واقعی سازنده رژیم اسلامی، ضمن پای بندی کامل به زیادت جوئی ها و توسعه طلبی های رژیم، برای تحقق این رؤیایا، الگوی خاص و نسخه پیچی متمایز خویش را داشتند، اینان بر افزایش هر چه گسترده تر انباشت صنعتی، ارتقاء روزافزون بارآوری کار، افزایش فزاینده قدرت رقابت سرمایه اجتماعی در بازار جهانی اصرار می ورزیدند، احراز این شرایط و امتیازات را در گرو همپیوندی با ایالات متحده، کشورهای اروپائی یا کلا قطب غربی سرمایه داری می دیدند. فرار از این جهتگیری یا تمرکز بر راهبرد جناح دیگر را غیرعقلانی می خواندند و برای کسب موقعیت مسلط در ساختار قدرت به همه تلاش ها دست می زدند. استراتژی مستولی جمهوری اسلامی، با شاخص هائی که گفته شد، مناقشات میان دو بخش رژیم را به ویژه در این

مورد خاص، کم یا بیش شدت می‌بخشید، در همین راستا به رغم اینکه ظرفیت عوامفریبی و توهم آفرینی فاشیسم اسلامی سرمایه را تا حد زیادی بالا می‌برد، ماشین دولتی بورژوازی را از درون می‌فرسود و از بیرون به ورطه ضعف بیشتر می‌راند.

چند سالی وقت لازم بود تا رژیم در باتلاق عوارض این رویکرد به استیصال افتد. حوادث معینی حاکمان سرمایه‌داری ایران را در پیشبرد نقشه‌های خود یاری داد. لشکرکشی دولت بوش به عراق طلائی‌ترین فرصت را در اختیارشان قرار داد. فاتح واقعی جنگ ۲۰۰۳ آمریکا، جمهوری اسلامی شد!! دلار، دلار هزینه‌های بهت‌انگیزی که ایالات متحده از محل اضافه ارزش‌های حاصل استثمار پرولتاریای جهانی، وقف ویرانسازی عراق یا آتش کشیدن حاصل کار و استثمار چند نسل طبقه کارگر این کشور کرد، توسط سرمایه داران حاکم ایران به صورت سهام سود، مالکیت، قدرت، حاکمیت درو گردید. جنگ قرار بود استیلای بلامعارض نظم نسخه پیچی سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا بر دنیا را تضمین نماید اما جمهوری اسلامی را نیروی یکه تاز سازماندهی سیاست، اقتصاد، ارتش رسمی و غیررسمی عراق نمود. دیری نپائید که بهای نفت در بازار بین‌المللی انرژی نیز بالاترین رکورد را ثبت کرد. قیمت هر بشکه نفت اوپک از ۱۵۰ دلار گذشت. این جهش انفجاری قیمت، در شرایطی که جمهوری اسلامی هر روز بیش از ۴ میلیون بشکه نفت صادر می‌نمود، سیل خروشان اضافه ارزش‌ها را به چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران سرریز ساخت. رژیم بخش مهمی از این اقلام را بعلاوه سهم عظیمی از اضافه ارزش‌های دیگر حاصل استثمار توده کارگر، هزینه پیشبرد اهداف استراتژیک خود ساخت. اگر جنگ افروزی دولت آمریکا درهای عراق و مناطق دیگر خاورمیانه را بر روی تهاجمات برون مرزی سپاه پاسداران باز نمود، سیر صعودی بی‌سابقه بهای نفت نیز هزینه‌های لازم این هجوم و تاخت و تاز را فراهم ساخت. رژیم با فراغ بال و آسایش خیال به بیشترین سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصاد عراق،

لبنان، سوریه دست زد. همزمان سازماندهی میلیتاریستی نیروها در منطقه را وسعت و شتاب بخشید.

وقتی طبقه کارگر جهانی در میدان نیست، هنگامی که شعله‌های جنگ ضد سرمایه‌داری پرولتاریا خاموش است، دروگر هر شورش، مبارزه با هر میزان وسعت، عظمت، بالاخره ارتجاع بورژوازی از جمله فاشیسم دینی سرمایه است. در همین راستا شکارچی چیره دست و قهار آنچه «بهار عربی»!! نام گرفت هم جمهوری اسلامی بود. طغیان زنجیروار توده عاصی در حوزه خلیج و جنوب مدیترانه، در غیاب راهبرد رادیکال ضد سرمایه داری، همه جا فاشیسم و جنگهای داخلی بی حاصل ارتجاعی زائید و رژیم از وضعیت بیشترین بهره‌ها را برد. در یمن قدرت حاضر اثرگذار شد، در سوریه سرنوشت ساز آینده قدرت سیاسی سرمایه‌داری گردید. جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶ حزب الله و اسرائیل، دخالتگریهای میلیتاریستی سپاه پاسداران در تغییر آرایش قوای جنگ، حضور موفق در جنگ داخلی سوریه با حمایت روسیه به نفع رژیم اسد، همه و همه بر توهم رژیم به پیروزمندی استراتژی خود افزود.

فاشیسم اسلامی سرمایه‌داری برای مدتی این نقشه‌ها را لباس اجرا پوشاند. آنچه هیچ‌گاه، در هیچ شرایطی ندید، کوه عوارض انفجارآمیز این به اصطلاح پیروزی‌ها بود!! راهبرد توسعه‌گری رژیم به دلائلی که بالاتر گفته شد، حتی در موفق‌ترین حالت‌ها، سد پشت سر سد بر سر راه تداوم خود احداث کرد. سدها، معضلات و مخاطراتی که در شکل‌های گوناگون بالیدند، سرکش‌تر شدند و جمهوری اسلامی را به گونه تعیین‌کننده‌ای در کلاف خود زمینگیر ساختند، به خطوط کلی این مشکلات نگاه کنیم.

راهی که رژیم می‌رفت راه تأمین ثبات برای سرمایه‌داری ایران از طریق جنایت‌آمیزترین شکل سرکوب فیزیکی، فکری توده‌های کارگر، همراه با ایجاد بی‌ثباتی هر چه افزون‌تر در ساختار نظم سیاسی، اقتصادی کشورهای دیگر بود. جمهوری اسلامی در قلمرو دوم محدوده معینی را هم به رسمیت نمی‌شناخت. هر کجا می‌شد حتی در جوامع هم پیمان

و نزدیک، به شرط امکان وارد میدان می‌گردید. فقط در عراق، لبنان، یمن، سوریه برای تبدیل شدن به جزء انداموار قدرت سیاسی، اقتصادی تلاش نمی‌نمود، تنها در عربستان، بحرین، امارات دست به کار بحران آفرینی نمی‌گردید، عین همین جهتگیری را در شمال افریقا، در رابطه با افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان، سایر جمهوری‌های آسیائی شوروی سابق، پاکستان، هند هم دنبال می‌نمود. در اروپا، ایالات متحده، کانادا نیز برای کشتار مخالفان یا هر فعالیت همگن با استراتژی سهم خواهی تلاش می‌کرد. محصول مستقیم این کارنامه، ظهور یک اجماع حتی از قطبهای رقیب و متخاصم برای مهار رژیم بود. نمونه این اجماع را در طول دو دهه اخیر در رابطه با «مسأله هسته ای» شاهد بوده و هستیم. سناریوئی کمیک و پوشالی که یکی از جنجالی ترین مناقشات جهانی شده است. امریکا، اروپا، چین، روسیه، ۸۰ درصد دولتهای دنیا، سازمان ملل، هر یک به زبانی و هر کدام با منظوری، از خطر تجهیز رژیم به سلاح هسته ای می‌گویند. زیر همین عنوان عظیم ترین تحریم‌های تاریخ علیه خورد و خوراک، معاش، درمان و هست و نیست چند ده میلیون کارگر برنامه ریزی و اعمال شده است. بخش چشمگیری از حاصل کار طبقه کارگر دنیا صرف رونق این بلوا گردیده است. شیخون‌های سازمان یافته زمینی، دریائی، هوائی راه افتاده است، بارها شیپور جنگی ویرانگر به صدا در آمده است. سناریوی سیاهی که آنچه در آن برای هیچ کس، هیچ دولت، هیچ بلوک بندی، هیچ سازمان، انستیتو یا نهاد بازرسی به طور واقعی واجد هیچ موضوعیتی نیست اتمی شدن یا نشدن جمهوری اسلامی است و بالعکس آنچه در آن برای همه قطب‌ها و دولتها، حائز بیشترین اهمیت است کاهش دخالتگری‌ها، بی ثبات سازی‌ها و بحران آفرینی‌های رژیم در دنیا است.

ارجاع یا استناد زنجیره طویل رخداده‌ها، صف آرائی و بحرانها به خطر هسته ای شدن ایران!!، فقط برای عقل‌های بیماری مقبول بود که ترور ولیعهد اتریش به دست جوان صرب برایشان دلیل مقنع آغاز جنگ امپریالیستی اول باشد!!! فراموش نکنیم که هر

نوع اخلال در نظم حاکم سرمایه‌داری حتی اگر نیروی مغل، در زمره درنده‌ترین دولت‌های همین نظام باشد، برای سایر رژیم‌ها یا قطب‌های سرمایه‌ جهانی قابل تحمل نیست، حتی با این دولت‌ها و نیروها دقیقاً همان خواهد شد که با فاشیسم سرکش دهه سوم سده بیستم اروپا گردید. در آنجا نیز دو بلوک بندی متخاصم بورژوازی برای صیانت از این نظم، دست در دست همدیگر، در یکی از عظیم‌ترین جنگ‌های جهانسوز تاریخ، علیه نیروئی کاملاً خودی، اندرونی اما زیادت خواه و تهدیدگر نظم مقدس سرمایه شرکت کردند. بحث قیاس در میان نیست، سخن از ماهیت سرمایه، طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه‌داری است. بی ثبات سازی خاورمیانه توسط رژیم ایران فقط برای امریکا خط قرمز تلقی نمی‌شد، برای بورژوازی چین نیز نمی‌توانست قابل تحمل باشد، دولت روسیه هم با اینکه از آن سود می‌جست اما مهارش را حیاتی می‌دید. فقط عربستان، اردن، بحرین، امارات و کویت از آن احساس هراس نمی‌کردند، رژیم‌های ترکیه، آذربایجان، پاکستان، عمان، تاجیکستان نیز خود را اسیر دغدغه و خوف می‌دیدند.

هر چه زمان گذشت عزم دولت امریکا، متحدان و شرکا، حتی عزم بلوک‌های رقیب آن‌ها، برای چالش توسعه طلبی، زیادت خواهی، بحران پردازی رژیم راسخ تر و احساس نیاز آنها به این چالش حیاتی تر و سترگ تر شد. استراتژی فاشیسم اسلامی بورژوازی، طناب‌داری مهلک و مرگ آور بر گردن او گردید. فاجعه بارترین تحریم‌های اقتصادی تاریخ بر چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران آوار شد. سیر صعودی شتابناک انباشت سرمایه اعم از داخلی و خارجی که در دهه ۷۰ حتی رکورد برنامه پنجم رژیم سلطنتی سرمایه را پشت سر نهاده بود، از دولت دوم احمدی نژاد به بعد به رغم فوران انفجارگونه حجم اضافه ارزش‌های نفتی، با سرعت روند افت پیمود، انبوه قراردادهای چند میلیاردی ملغی شد. حوزه‌های متصل پارس جنوبی از بوشهر تا بندرعباس با سرشارترین منابع گاز دنیا که سیل سرمایه‌های غول پیکر داخلی همراه با سرمایه‌های چینی، فرانسوی، ایتالیائی، کره ای، ژاپنی را امکان استثمار سلاخی وار صدها هزار کارگر و دستیابی به

رودهای پرخروش اضافه ارزش‌ها را می‌داد، خیلی سریع شروع به خشکیدن و خالی شدن کردند. شرکت‌ها یکی، یکی رفتند، پروژه‌ها متوقف شدند، کارگران هزار، هزار اخراج گردیدند، روند انسداد انباشت به این منطقه یا کلا حوزه نفت و گاز محدود نماند. همه بخش‌های اقتصاد سرمایه و کل چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی اسیر بیشترین فشار، تعطیل، رکود و اخلال شد. تحریمها فقط راه پیش ریز سرمایه‌های دولتها یا تراستهای غول پیکر صنعتی، مالی بین المللی را سد نبست، خردکننده تر و بدتر از آن، راه ورود روزمره تریلیون‌ها تومان کالا - سرمایه مورد احتیاج حتمی پویه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را هم مسدود ساخت. کل صنعت اتوموبیل سازی، صنایع انرژی، تولید وسائل خانگی، فلزات اساسی، حمل و نقل هوائی و زمینی و غیره که بخش گردشی و استوار سرمایه ثابت خود، به ویژه اولی را از بازار جهانی خریداری می‌کردند، همه و همه، نیمه تعطیل شدند یا متحمل ضربه‌های سهمگین گردیدند. دلیلش روشن بود. تحریمها حتی اگر به شکلی و در سطحی دور زده می‌شدند، باز هم هزینه تولید در این عرصه‌ها را انفجارآمیز بالا می‌برد و اگر نه در همین میزان اما به گونه بسیار چشمگیری ظرفیت سودآوری آن‌ها را کاهش می‌داد.

جمهوری اسلامی برای چالش و کاهش مخاطرات فاجعه بار تحریمها دست به کار اتخاذ الگوئی خاص برای انتقال سرمایه به برخی کشورها شد، سرمایه گذاری نقشه مند در خارج با هویت غیرایرانی اما به عنوان جزء پیوسته ای از چرخه سامان پذیری سرمایه اجتماعی ایران را دستور کار ساخت. شرکت‌های تولیدی، تجاری، «خدماتی» و مالی زیادی در ممالکی مانند ترکیه، امارات، عراق، آذربایجان، ارمنستان، تاجیکستان، افغانستان، پاکستان، هند، لبنان، برخی ممالک امریکای لاتین تأسیس نمود. شرکت هائی که مالکان آنها هویت بومی داشتند، با بازار جهانی داد و ستد می‌کردند اما جزئی از چرخه سامان پذیری سرمایه‌داری ایران بودند و با راهکارهای نقشه مند و حساب شده مایحتاج بازتولید این چرخه را تأمین می‌نمودند. این الگو به صورت اضطراری پاسخ

می‌داد، اما هزینه‌های سنگینی داشت، قیمت تمام شده کالاهای داخلی را باز هم افزایش می‌داد و یکی از عوامل مهم فوران مستمر قیمت‌ها بود.

معضلات آوار بر سر جمهوری اسلامی به تحریمها و عوارض ویرانگر آنها محدود نماند. رژیم سالیان دراز با حداکثر ظرفیت «باد کاشته بود» و چاره‌ای نداشت جز آنکه موج وار کوبنده‌ترین «طوفانها را درو کند» بورژوازی آل سعود، آل نهبان، آل صباح، آل ثانی، آل خلیفه و زنجیره طویل «آل»های دیگر سرمایه که با چشم باز، گام به گام استراتژی نفوذ اندرونی، توسعه طلبی و استیلاجویی رژیم را با هراس دنبال می‌نمودند، هر کدام به نسبتی و از مقطع زمانی معینی، خود را به طور جدی در محاصره خطر یافتند. این دهشت که رژیم در درون قلمرو حکمرانی و ساختار قدرتش، هسته روینده‌ای از دولت و قدرت گردد، برای یکایک آنها جزء لایتجزای پویه چالش، برنامه ریزی، چاره‌گری، خطرگریزی، یارگیری، ائتلاف جویی، اتحادشکنی، جستجوی هم پیمان جدید، گسست از متحد سابق شد. فقط عربستان، امارات، بحرین غرق این هراس نگردیدند، همه دولت‌های متحد رژیم در منطقه نیز آژیر را شنودند و راه چالش پیش گرفتند. در عراق نیروهائی مانند «مجلس اعلی»، بخشی از «حزب الدعوه»، «جیش المهدی» که اولاً - عظیم‌ترین سهم را در ماشین دولتی روز دارا بودند، ثانیاً - تنگاتنگ‌ترین همپیوندی سیاسی، ایدئولوژیک، استراتژیک را با سپاه پاسداران یا کل رژیم داشتند، یک، به یک شروع به پاره کردن پیوندها نمودند. دلیل گسست روشن بود، اینان رژیم اسلامی را می‌خواستند تا به یمن حمایت همه جانبه و بهره‌گیری از ذخیره‌های سرشار اقتصادی، نظامی اش به قدرت برسند، آنچه اصلاً دوست نداشتند، به آن نمی‌اندیشیدند و از آن فرار می‌کردند این بود که روابط فیما بین به سهم خواهی افراطی رژیم در اقتصاد و حاکمیت روز عراق منتهی شود. چنین چیزی برایشان کابوس بود. کابوسی که اینک چیره و قهرآگین وجودشان را می‌بلعید. از میان این بخش بورژوازی عراق، برخی نه فقط راه خود را از رژیم جدا کردند که برای خلاصی از چنگالش روی

به مخالفان سابق خود آوردند. ستاره اقبال سهم خواهی، مداخله گری و تسلط جوئی جمهوری اسلامی همه جا، در سراسر آسیای غربی و میانه، رو به افول نهاد. رژیم که شالوده کارش را بر آفریدن بحران، سازماندهی فاشیستی متحجرتترین لایه لومپن پرولتاریای عاصی و سهم خواهی در ساختار قدرت این و آن کشور منطقه استوار ساخته بود، اینک عوارض بازگشت موج زیادت خواهی‌ها را به شکلهای مختلف، هر چه وسیع تر و کوبنده تر بر شریان هستی خویش تلنبار می‌دید. زیر فشار ویرانساز تحریم‌ها و توفانی شدن بحران اقتصادی، آهی نداشت که مثل سابق سودای حیات حزب الله‌ها، حشداالشعبی‌ها، فاطمیون‌ها یا انبوه نیروهای جهادی دست ساخت خود کند، بالغ بر ۱۵۰ میلیارد دلار در سوریه هزینه کرده بود و اینک بند، بند زیرساخت‌های نظامی اش در آنجا، در جوار جولان، آماج غرش بمبارانهای هوایی و زمینی اسرائیل بود. رژیم اسد که به یمن اضافه ارزش‌های کهنکشانان حاصل استثمار طبقه کارگر ایران و هزینه شدن آن توسط جمهوری اسلامی از خطر سقوط حتمی در یک جنگ موحش هفت ساله نجات یافته بود، حال ادامه حضور شریک را خطری جایگزین مخاطرات پیشین می‌دید، این حضور را دلیلی برای تهاجمات روزافزون دولت‌ها اسرائیل به سوریه و تحمل ویرانگری‌های مولود یورش‌ها می‌یافت. به زبان بی‌زبانی بر سر سپاه پاسداران و فاشیسم اسلامی حاکم سرمایه در ایران فریاد می‌زد که دوران احتیاج و کمک خواهی به فرجام رسیده است، زمان تودیع و بازگشت است.

در پیچ و خم شرائطی که از دل این تصادمات، هراس آفرینی‌ها، هراسیدن‌ها، بحران آفرینی‌ها، بحران‌گریزی‌ها، تهاجم طلبی‌ها، عقب‌نشینی‌ها، گسست‌ها و به هم پیوستن‌ها پدید می‌آمد دولت اسرائیل موقعیت پیروز بدون هیچ هزینه را احراز کرد. هر گام که جمهوری اسلامی در هر کجا برداشت، کشت‌آکنده از عواید و غنائمی شد که کل حاصل آن توسط رژیم اسرائیل درو گردید. یکایک دولت‌های منطقه که طی سالیان دراز در هراس از افکار عمومی توده‌های کارگر عرب، حداقل در سطح رسمی و علنی

جسارت برقراری ارتباط تنگاتنگ با بورژوازی اسرائیل را نداشتند، با فراغ بال و آسودگی خیال، خود را به آغوش نتانیاهوها و قتل عام آفرینان شریک آنان انداختند. قطب متحدی از دولتهای عرب منطقه و حاشیه خلیج در مقابل رژیم اسلامی صف آراست که حاکمان اسرائیل افتخار سرکردگی و رهبری آن را در دست داشتند. صف آرائی تازه ای که اگر چه در ترکیب موجود و اعتبار حاضر خود تازگی چندانی نداشت اما در متن حوادث جاری و تغییرات فاحش آرایش قوای منطقه، فصل جدیدی را در استراتژی خاورمیانه ای ایالات متحده رقم می‌زد. برای اولین بار بعد از دهه‌های متمادی بورژوازی امریکا احساس می‌کرد که نیازمند حضور فعال و بسیار پرهزینه سیاسی، نظامی امنیتی، در حوزه خلیج، حداقل به شیوه سابق نیست. دولتمردان ایالات متحده که با فروپاشی شوروی سابق خود را از تحمل هزینه‌های گزاف رویارویی با بلوک بندی نیرومند رقیب خلاص اما سایه بحران آفرینی و توسعه طلبی فاشیسم اسلامی را بر سر خود سنگین می‌یافتند، اکنون خطر دوم را نیز در سطحی وسیع منتفی و در حال رفع برآورد می‌کردند. اگر ۱۰ سال پیش دولت اواما از سر فروماندگی و در پشت یک بن بست استراتژیک آهنگ خروج از منطقه را ساز می‌کرد، اکنون بالعکس، ترامپ و بایدن نه شکست خورده و مستأصل که بسیار هم قاهر و مطمئن می‌توانستند نقش خود را به شرکا بسپارند.

ناقوس‌های امید رژیم از همه سو جای خود را به آژیرهای شکست و یأس می‌دادند. در خاورمیانه و آسیای وسطی رژیمهائی بودند که به اندازه دولت اسد، نوری مالکی یا حکومت ائتلافی لبنان همپیوند و شریک جمهوری اسلامی محسوب نمی‌شدند، اما در حد حاکمان عربستان، اردن، امارات، بحرین هم جبهه گیری خصومت آمیز نداشتند. ترکیه، پاکستان، آذربایجان و برخی کشورهای دیگر از این دست بودند. در میان اینها ترکیه همواره تلاش داشت تا خوشه چین موفق مجادلات جاری منطقه و بهره گیر کاملا پیروز سیر رخدادها باشد، در همین راستا تا مدت‌ها پاره ای همراهی با رژیم ایران

را برگ برنده امتیازگیری از رقیبان سعودی، اماراتی، امریکائی، اروپائی، حتی اسرائیل می‌کرد. با تغییر توازن قوای درون منطقه، این کشورها، به صورت اخص دولت اردوغان نیز نفع خویش را در تغییر کم یا بیش پاره ای جهت گیری‌ها دید. کفه ارتباط خود با اسرائیل را سنگین تر ساخت. همپیوندی محکم و نیرومند خود با آذربایجان را استوارتر و گسترده تر نمود. با این کارها تا هر کجا که توانست دولت الهام علی اف را توان یکه تازی و میدانداری داد. مشوق و پشتوانه مطمئن حمله این دولت به ارمنستان شد، پیروزی بورژوازی حاکم آذربایجان در جنگ قره باغ را سکوی قدرت سرشارتر و پرواز دوربردتر خود کرد. مانور مشترک با آذربایجان و پاکستان را بر زنجیره این تلاشها افزود. به کمک تمامی این اقدامات، جمهوری اسلامی را در موقعیتی مستأصل تر از پیش قرار داد. موقعیتی از همه لحاظ فرومانده و بال و پر ریخته که به جای سهم خواهی، آماده پرداخت غرامت و تحمل عقب نشینی باشد. بر خلاف آنچه خیلی‌ها می‌پندارند، تا جایی که پای مناقشات میان آذربایجان و ایران در میان است مشکل رژیم اسلامی مجرد پرداخت عوارض ۱۳۰ دلاری کامیون‌ها در جاده سوق الجیشی، ترانزیتی گوریس - قاپان نیست. تلاش برای کاستن سهم ایران در منشور حقوقی دریای خزر، اختلال در مرادوات ترانزیتی بین ایران - ارمنستان - گرجستان و اروپا، عزم جزم برای احداث کریدور ارتباط با نخجوان از طریق ارمنستان و انسداد کامل شریان‌های امنیتی، اطلاعاتی، رژیم اسلامی در منطقه قفقاز، تحکیم روزافزون و نقشه مند پیوندهای نظامی، سیاسی، اقتصادی، استراتژیک، اطلاعاتی با رژیم اسرائیل، تجهیز ارتش و سیستم دفاعی خود به سلاحهای مدرن اسرائیلی، برنامه ریزی حساب شده و تدارک سنجیده برای حذف ایران از معبر ترانزیت چین - اروپا، طرد جمهوری اسلامی از مسیر انتقال انرژی و امکان صدور گاز به اروپا، بی مصرف ساختن خطوط مواصلاتی چاه بهار - آذربایجان غربی که هر کدام می‌تواند ضربه ای سهمگین بر چرخه سامان پذیری سرمایه‌داری ایران باشد، همه و همه برای جمهوری اسلامی مشکل زا و هراس انگیزند. نکته مهم آنست که اگر

چه دولت آذربایجان در طراحی و اعمال این سیاست‌ها نقش مهم دارد، اما کل آنچه در این راستا انجام گرفته و در شرف انجام است طابق النعل بالنعل حاصل برنامه ریزی‌های مشترک و همگن این دولت با بورژوازی حاکم ترکیه است. در همین جا گفتنی است که جمهوری اسلامی به گونه ای آگاهانه، زبوانه و مطابق معمول عمیقا فریبکارانه می‌کوشد تا نقش ترکیه را در نسخه پیچی سناریو هر چه کمرنگ تر و در عوض نقش دولت درنده اسرائیل را برجسته تر سازد. عوامفریبی آشنائی که بخش اعظم اپوزیسیون راست و چپ رژیم نیز آن را باور نموده و صدر و ذیل تحلیل‌های رایج خویش ساخته اند.

اسرائیل مسلما دروگر این مناقشات است و از حدت آن بیشترین بهره‌ها را بر می‌گیرد. در این شکی نیست اما جدال جاری فیما بین بورژوازی سه کشور ایران - ترکیه - آذربایجان یک تعارض سر به مهر استراتژیک بوده و هست. کشمکش عمیق و سرنوشت ساز که روز به روز متلاطم تر و جنگ آمیزتر خواهد شد. بنیاد اختلاف قطعا اقتصادی است اما به همین دلیل هم، سلسله جنبان هارترین رقابت‌ها بر سر افت و خیز نقش‌ها در پهنه تقسیم سهام سود، قدرت، مالکیت، حاکمیت، اعمال اراده، شعاع تسلط و وزن اثرگذاریهای منطقه ای و بین المللی است. ترکیه در جایی دیگر، در مسیر ترانزیتی عراق، سوریه، لبنان نیز جمهوری اسلامی را به رغم تمامی استحکاماتی که در این کشورها دارد، عملا زمینگیر ساخته و از حصول هدف‌های خود باز داشته است. دولت اردوغان مصمم و نقشه مند برای تحکیم پایه‌های قدرت و موقعیت خود در منطقه به فعالیت‌ها، ائتلاف‌ها، تغییر صف بندی‌ها دست زده است و در این راستا موفقیت زیادی به دست آورده است. قابل تعمق است که در حیطه مناقشه مورد بحث از وجود اسرائیل نیز بیشترین استفاده را برده و می‌برد. بر خلاف انگاره پردازی بسیاری از نیروهای اپوزیسیون، این اسرائیل نیست که محاصره خود توسط جمهوری اسلامی را با تنگ تر کردن هر چه فزاینده تر حلقه محاصره ایران در هم می‌شکند و خنثی می‌سازد، اسرائیل

همان گونه که تصریح شد از این وضع سود می‌جوید اما زمام برنامه ریزی‌ها و نسخه پیچی‌ها در دست دولت اردوغان با اشتراک منافع عریان و سرشار بورژوازی آذربایجان است. ترکیه در طول این سال‌ها دامنه نفوذ خود را تا ترکمنستان بسط داده است. با دو کشور دارای منابع عظیم نفتی در شرق و غرب خزر مستحکم‌ترین روابط را برقرار کرده است. از عضویت در ناتو، مرادده تنگاتنگ با قطر، پیوندهای مشروط با عراق، اسرائیل، اردن، عربستان و جاهای دیگر برای سودجویانه‌ترین داد و ستدهای اقتصادی، سیاسی، دیپلوماتیک و استراتژیک بهره‌گرفته است. در سال‌های اخیر هر چه چرخه ارزش افزائی سرمایه‌داری ایران زیر فشار بحران و تشدید انفجاری تحریم‌ها بیشتر فلج گردیده است، ترکیه به طور نسبی، در چهارچوب تضییقات ناشی از فوران بحران سراسری سرمایه جهانی، روند پیش ریز سرمایه را از افت باز داشته است، بعضاً رونق بخشیده و در همین راستا سهم خود از اضافه ارزش‌های بین‌المللی را افزایش داده است. بورژوازی ترکیه بر فراز این دستاوردها اینک خود را در موقعیتی می‌بیند که باید با بورژوازی و رژیم اسلامی ایران بیشترین تسویه حساب‌ها را به عمل آرد. سیاستهایی اتخاذ کند که قدرت مستولی منطقه باشد و تمامی سهام سود و قدرت ناشی از این استیلا را نصیب خود سازد. نقش بازی در افغانستان، مانور مشترک با آذربایجان و پاکستان، کوشش برای بهبود روابط با امارات، همه و همه در این گذر انجام گرفته و می‌گیرند. کل این فراز و فرودها، جا به جائیها و تغییرات، حدیث روشن فرسودگی‌ها، فروماندگی‌ها، شکست‌ها و قهقرا رفتن‌های رژیم اسلامی در طول دهه اخیر است.

تا اینجا هر چه گفتیم از به گل نشستن سفینه قدرت، سهم خواهی، بحران آفرینی جمهوری اسلامی در منطقه و جهان، فشار فزاینده طوفان بر بادبان شکسته این زورق و مخاطرات سهمگین آوار بر سر رژیم بود. این رشته ولی سر دراز دارد. در شرائطی که سپاه پاسداران، خامنه‌ای، کل ساختار قدرت، به طور هیستریک از «آویختن افزونتر به شرق» می‌گویند، هم چین و هم روسیه بسیار کمتر از هر زمان دیگری راغب و نیازمند

همسویی با رژیم هستند. چین در نقش یک قطب مسلط سرمایه‌داری جهانی، شالوده کل مراودات خود با جمهوری اسلامی را بر سهیم شدن هر چه گول آسانتر در اضافه ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر ایران استوار ساخته است. سرمایه‌گذاری مستقیم در پرسودترین حوزه‌های انباشت داخلی، استفاده از تونلها و مکانیسم‌های سرشتی سرمایه‌داری برای انتقال یک بخش از کار اضافی طبقه کارگر ایران به حوزه بازتولید سرمایه‌های چینی در پویه داد و ستدها، خرید ارزان نفت و گاز یا نوع این مبادلات راههای مختلف این سهیم شدن هستند. سرمایه‌داری چین برای آنکه به این هدفها دست یابد، مقدم بر هر چیز نیازمند خروج چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران از باتلاق بحرانه و فشار تحریمها است. در وضعیتی که سرمایه اجتماعی کشور هر لحظه پرشتاب تر از لحظه پیش به کام بحران می‌غلطد، تحریمها توان توفش بحران را چند برابر و هزینه‌های داد و ستد با ایران را مضاعف می‌سازند، چین نیز چشم انداز دلپذیری در این مراودات نمی‌بیند، موضوع بسیار پیچیده تر و حساس تر می‌گردد زمانی که گوشه چشمی به حجم مبادلات این کشور با امارات متحده عربی، عربستان سعودی، قطر، اسرائیل، ترکیه و رقبای جمهوری اسلامی در منطقه بیاندازیم. بر اساس گزارشات رسانه‌های مختلف از جمله روزنامه تسنیم متعلق به سپاه پاسداران که مدافع سرسخت تحکیم مراودات استراتژیک با چین است حجم کل مبادلات رژیم اسلامی با چین در ۹ ماهه نخست سال جاری با حدود ۳۹ درصد کاهش نسبت به سال پیش بالغ بر ۱۱ میلیارد دلار بوده است، در حالی که حجم داد و ستد سالانه امارات متحده عربی با چین بر اساس گزارشات رسمی کشورها از ۱۰۰ میلیارد دلار افزون است. همین منابع می‌گویند که تراز بازرگانی سالانه عربستان سعودی با چین قریب ۱۷ میلیارد دلار و اسرائیل با چین بالغ بر ۱۳ میلیارد دلار است. قطر دومین تأمین کننده گاز آل - ان - جی برای چین است و روابط اقتصادی میان دو کشور مستمرا در حال افزایش می‌باشد. این ارقام را کنار هم قرار دهیم. ارزش کل مبادلات اقتصادی ایران و چین حتی در

قیاس با همین رقبای منطقه ای جمهوری اسلامی بسیار حقیرتر از آن است که دولت چین آماده جانبداری از رژیم در پهنه کشمکش‌های بین‌المللی باشد، کاری که در گذشته نیز بر سربرنگاهها انجام نداده است. ماجرا در مورد ارتباط رژیم و دولت پوتین از این نیز بسیار پوشالی‌تر و متزلزل‌تر است. روسیه دیری است که در خاورمیانه و آسیای وسطی از موقعیت با قوام و کاملا رضایت‌بخشی برخوردار است. با عربستان، امارات، قطر، رابطه تنگاتنگی دارد، در «اوپک پلاس» به عنوان عضو بسیار مهم و تعیین‌کننده این پروتکل عملاً نقشی نیرومند و فائق در بیشتر تصمیم‌گیری‌های اوپک احراز کرده است. در همین جا با حاکمان سعودی به اشتراک منافع چشمگیری دست یافته است. شراکتی که به تنهایی برای تعیین مکان دولت پوتین در پهنه مجادلات منطقه ای میان جمهوری اسلامی و رقبا کفایت می‌دهد. اما این فقط گوشه ای از کل ماجرا است. بورژوازی حاکم روس همیشه و امروز بیشتر از همه وقت همپیوند اسرائیل است. رابطه اش با ترکیه مستحکم‌تر از همیشه است و احتیاجش به استحکام این پیوند از همه وقت بیشتر است. اگر در جنگ سوریه به پیاده نظام سپاه پاسداران، حزب الله، خیل کثیر نیروهای سازمان یافته رژیم ایران به عنوان گوشت رایگان دم‌توپ نیازمند بود، اینک مدت‌ها است که چنین نیازی احساس نمی‌کند، فراتر از آن خواستار خروج رژیم از سوریه است. روسیه در این چند دهه بخشی از کارنامه خاورمیانه ای جمهوری اسلامی را نیاز بهبود هر چه بیشتر موقعیت خود در منطقه و در سطح جهانی می‌دیده است. به میزانی که ابعاد این نیاز کاهش یافته است، ایستادن در کنار رژیم را نیز غیرلازم تر و منتفی تر می‌بیند. شاید رخدادهائی از نوع پذیرش جمهوری اسلامی در «پیمان شانگهای» یا از آن مهم‌تر امضای تفاهم‌نامه استراتژیک ۲۵ ساله ایران و چین، با آنچه در اینجا در مورد ارتباط میان رژیم و دولتهای روسیه و چین آمد مغایر به نظر آید اما به طور واقعی چنین نیست. هیچ کدام این قراردادها به صورت زمینی و حی و حاضر واجد هیچ دستاوردی برای رژیم ایران نمی‌باشند. این جمهوری اسلامی است که از سر

استیصال خود را به دار این مرادوات آویخته است. نوع این آویزان سازی‌های استیصال آمیز چندی آور را می‌توان در قرارداد اخیر با چین برای احداث ۴۰۰۰ واحد مسکونی نیز رؤیت کرد. رژیمی که تا دیروز اجرای بیشترین پروژه‌های ساخت مسکن در امریکای لاتین را از مباحثات خود می‌دید حال، در زیر آوار عریده‌های اقتصاد مقاومتی!! و از ژرفنای چرخه فروپاشیده بازتولید سرمایه اجتماعی، از شرکت‌های چینی دعوت می‌کند تا به حل مشکل مسکن در ایران پردازند!!!

بالتر گفته شد که زنجیره شکست‌ها، عقب‌نشینی‌ها، بحران‌های دامنگیر رژیم در این روزها، طویل و از همیشه ناگشودنی‌تر است. کل آنچه لیست شد بازتاب حاد و ویرانگر خود را یک جا، بر سناریوی موسوم به «برجام» نیز واریز کرده است. ماجرای هسته‌ای ایران از آغاز لاینحل متولد گردیده است. لاینحل به این معنا که جدال «هسته‌ای» بر سر تنها چیزی که اصلاً نیست مشکل هسته‌ای است، هر میزان گشایش در آن نیز به تنها اقدامی که اساساً محول نیست، تغییر و تبدیل درون پروژه اتمی می‌باشد. قبلاً گفتیم که بنیاد کشمکش بر سر اخلاقی است که راهبرد سهم‌خواهی رژیم در نظم نسخه پیچی ایالات متحده و شرکا به وجود می‌آورد. مادام که این راهبرد در حال تداوم است سناریوی اتمی ایران نیز مفتوح و توفانی خواهد بود. نکته، نکته نوشته حاضر حدیث شکست استراتژی مذکور است اما قرار جمهوری اسلامی قبول این شکست نیست. بر همین اساس «برجام» در تاریک‌ترین، فروپاشیده‌ترین و شکست‌آمیزترین لحظه حیات خود قرار گرفته است. رژیم هیچ چشم‌اندازی برای ادامه مذاکرات هسته‌ای ندارد، زیرا مذاکره این بار فقط طناب‌داری است که باید بر گردن خود محکم سازد. هیچ برگی برایش باقی نمانده است که روی میز گذارد و لاجرم قادر به گرفتن هیچ امتیازی نخواهد بود. صدر تا ذیل صف آرائی‌ها گواه موقعیت فرسوده، زبون و ورشکسته اوست. آرایش‌های رقبا از همیشه زورمندتر است. اسرائیل تا هفت پس‌توی مراکز هسته‌ای، موشکی، امنیتی اش نفوذ کرده و کامپیوترهای موساد از اطلاعات مربوط به

تأسیسات و فعالیت‌های درون این بنگاهها آکنده است. این بار اوست که در منطقه لباس منجی «مستضعفان» از خطر «طاغوت» پوشیده!! و محور بلوک بندیهای نوین شده است. عربستان، امارات، اردن، بحرین، عمان را برای عقد پیمان با خود به صف کرده است، در آذربایجان، الهام علی اف را دست بر ماشه تسلیحات اسرائیلی به گرفتن عکس افتخار واداشته است. رویه معکوس ماجرا در مورد جمهوری اسلامی صادق است. حتی دولت‌های عراق و سوریه و لبنان به رغم دریافت گزاف‌ترین سوبسیدهای باج‌گونه همپیوندی، برای خلاصی از عواقب شرارت‌ها و بحران پردازیهایش لحظه شماری می‌کنند. در چنین شرائطی برجام صرفاً میز مذاکره ای برای مجبور ساختن رژیم به فاحش‌ترین عقب نشینی‌ها و پرداخت سنگین‌ترین غرامت‌ها در قبال نازل‌ترین و حقیرترین دستاوردها است. کاهش فشار تحریم‌ها تنها امتیازی است که رژیم می‌تواند بدان دل بندد، اما این کاهش بسیار بیشتر از آنکه واقعی و چاره ساز باشد، کاریکاتوری و فریبناک خواهد بود. جمهوری اسلامی به دنبال همه رخدادهای اکنون در جایگاهی نیست که به سیاق سال ۲۰۱۵ بر گرفتن امتیاز یا الغاء دلخواه تحریم‌ها پای بفشارد. کاملاً بالعکس حد و حدود مطالبات را نیز نه او که رقبا تعیین خواهند کرد. فاشیسم اسلامی بورژوازی این بار در مذاکرات احتمالی فقط با امریکا، اروپا، چین، روسیه یا پنج بعلاوه یک رو به رو نیست. عملاً و به صورت غیررسمی زیر فشار انتظارات و خواسته‌های اسرائیل، عربستان، امارات، ترکیه، آذربایجان و یکایک کشورهای منطقه نیز قرار دارد. چین و روسیه نیز بسیار بیشتر از آنکه پاسدار خاطر حاکمان ایرانی و اسلامی سرمایه باشند، چشم به رضایت جبهه مخالف و متخاصم خواهند دوخت. اگر رژیم خود را در بلاتکلیفی محض اسیر می‌بیند، اگر حاضر به تعیین تاریخ شروع گفتگوها نیست، اگر مسموم و هیستریک هر روز نقیض حرفهای روز پیش را بر زبان می‌آورد، همه و همه از اینجا بر می‌خیزد. «رفت غلامی که آب جوی آرد – آب جوی آمد و غلام ببرد»، رژیمی که می‌خواست با استراتژی بحران آفرینی، سازماندهی فاشیسم، باج خواهی، تمامی

حریفان و رقیبان را در منطقه و جهان به واگذاری سهام قدرت و حاکمیت مجبور کند، اینک خود کفاره راهبردش را به صورت سهمگین ترین خراج‌ها و تاوان‌ها به تمامی رقیبان پرداخت می‌کند.

جمهوری اسلامی و جنبش کارگری

رژیم بار تمامی ضعف‌ها، گنبدیدگی‌ها، فروپاشی‌ها و ورشکستگی‌های بالا را بر گرده خود سنگین می‌بیند، اما در کنار این پاشنه آشیل‌های مهلک شکست آور، همچنان از امتیازی مهم و قدرتی قاهر هم برخوردار است. این رویه را هم باید دید زیرا همه چیز در اینجاست که تعیین تکلیف نهائی می‌گردد. گزارش وزارت تعاون، کار، رفاه اجتماعی جمهوری اسلامی مندرج در رسانه «اقتصاد آنلاین»، در آمد سالانه هر خانوار از دهکهای اول تا پنجم در سال ۱۳۹۵ را به ترتیب ۷۵۲۴۲۰۰ - ۱۸۰۴۹۰۰ - ۱۷۵۷۱۷۰۰ - ۲۰۸۱۸۶۰۰ - ۲۴۱۷۰۳۰۰ تومان اعلام نموده است. حدود ۵۲ میلیون نفوس جمعیتی طبقه کارگر ایران در همین ۵ دهک قرار دارند. کاملا روشن است که دهه‌های اول، دوم و سوم یا فقیرترین و مفلوک ترین دهه‌ها بخش اعظم جمعیت و دو دهه باقی مانده شمار کمتری از کارگران را در درون خود جای می‌دهد. اگر این داده‌ها را با دقت نسبی لازم ملحوظ داریم متوسط درآمد سالانه هر خانوار کارگری در این سال کمتر از ۱۶ میلیون تومان بوده است. برپایه آمار تقریبی حاصل از سرشماری‌ها میانگین اعضای خانوار در این ۵ دهک حدود ۴ نفر است. ۵۲ میلیون جمعیت طبقه کارگر را بر ۴ تقسیم کنیم به رقم ۱۳ میلیون خانوار می‌رسیم. حال این عدد را در ۱۶ میلیون تومان متوسط مزد دریافتی یک خانوار ضرب کنیم با رقمی حدود ۲۰۸ تریلیون تومان مواجه می‌گردیم. در کنار گزارش بالا نگاهی هم به سالنامه آماری رژیم اندازیم. همه آنان که با مسائل روز دنیای سرمایه‌داری اندک آشنائی دارند، یک چیز را کم یا بیش می‌دانند. این که بخش بسیار مهمی از چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران به لحاظ حساب و کتاب، تراز، بیلان، محاسبات آماری بین المللی، به گونه شگفت انگیزی در هاله استتار

مافیائی باندهای حاکم است. صدها تراست و هلدینگ غول پیکر صنعتی، تجاری، مالی تحت مالکیت سپاه پاسداران، آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان یا نهادهای ویژه قدرت ولایت فقیه، هیچ گزارشی از ارقام کهکشانی سهم خود در اضافه ارزش‌های حاصل استثمرت طبقه کارگر، به هیچ مؤسسه و مرجع دولتی نمی‌دهند. هیچ نهاد متعارف آماری، حسابداری از اینکه در این بنیادها، هلدینگها کدام ارقام نجومی اضافه ارزشها تولید می‌شود، این ارزش اضافهها در کجا، کدام نقطه دنیا، سرمایه‌گذاری می‌گردد، چگونه هزینه می‌شود یا صرف چه اموری می‌گردد؟ هیچ اطلاعاتی در هیچ سند عمومی و رسمی منتشر نمی‌کنند. با چنین وضعی و در چنبره چنین سانسور، کنترل و پنهانکاری اختاپوسی بسیار مسخره است اگر بخواهیم به طور مثال مندرجات سالنامه‌های آماری رژیم، در مورد چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی کشور یا کوهسار عظیم اضافه ارزشهای تولید شده توسط طبقه کارگر را ملاک محاسبه قرار دهیم. با وجود همه این‌ها، همین سالنامه منتشره مرکز آمار می‌گوید که در سال مورد اشاره، توده‌های کارگر رقمی بالغ بر ۱۸۰۰ تریلیون تومان ارزش اضافی تحویل طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داده‌اند. این بدان معنی است که دهها میلیون کارگر از خیل کثیر زنان و مردان شاغل، تا زنان خانه دار، پیر تا جوان و کودکان کار، ایرانی، افغانی، در کشاورزی، دامداری، جنگلداری، ماهیگیری، معدن، صنعت، آب و برق، نفت و گاز، راه و ساختمان، بیمارستان، مدرسه، حمل و نقل، رستوران، هتل و نظافت یا هر کجای دیگر شب و روز، یا اضافه ارزش آفریده‌اند یا رود اضافه ارزش‌ها را در پروسه سامان‌پذیری به مصب تحقق رسانده و آماده تبدیل به سرمایه الحاقی نموده‌اند. ارقام با صدای رسا می‌گویند که حتی در تاریکی زار تهاجم کوبنده‌ترین تحریم‌ها، در شرائطی که هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه اعم از استوار یا گردشی سر به آسمان می‌ساید باز هم طبقه کارگر ایران با تحمل مرگبارترین نرخ استثمرت‌ها، سراسر این دوزخ وحشت و دهشت را فرش سود پهن کرده و سرمایه طبقه سرمایه دار را افزایش داده است. گزارش سازمان

توسعه و تجارت حاکی است که در همین سال گذشته (۱۳۹۹) فقط چهار بخش پتروشیمی، صنعت، معدن، کشاورزی حدود ۳۵ میلیارد دلار صادرات کالا داشته اند و به رغم طغیان موج تحریمها باز هم بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار اجزاء استوار و گردشی سرمایه ثابت را از بازار جهانی تهیه و وارد چرخه ارزش افزایی خود ساخته اند.

پیام دقیق آمارها این است: پشتیبان بقای سرمایه داری ادامه تولید اضافه ارزش های کپکشانای فوق است و فاشیسم درنده اسلامی با نیروی همین اضافه ارزش ها، سفینه هستی سرمایه را از میان موج های متلاطم خطر عبور می دهد. مادام که دهها میلیون کارگر حاضرند مطیع و منقاد، در دهشتناک ترین شرایط کاری، با نیروی کار شبه رایگان و در سطحی چشمگیر به طور کاملا رایگان، برای صاحبان سرمایه کار کنند، به گرسنگی ها، فلاکت ها، بی سرپناهی ها، بی آبی ها، بی بهداشتی ها، بی دارو و درمانی ها، برهنگی ها، گور خوابی ها، ویرانه نشینی ها تن دهند، به دریافت یک ماه مزد از ماهها مزد پرداخت نشده راضی گردند، اعتراض خود را به دار «قانون» و دولت سرمایه آویزند، بنیاد مزدبگیری را سرنوشت مقدر خود پندارند، از دست به دست هم دادن، همصدائی، همپیوندی، همسنگری طبقاتی فرار کنند، سرمایه دار را روزی رسان و چهاردیواری محل کار را حریم مقدس راز و نیاز یا قهر و آشتی با رزاق خوانند، مادام که معلمان با فشردن مدال افتخار «طبقه متوسط» بر سینه!!، از کارگر بودن احساس ننگ و از هم‌رزمی و همسنگری با همزنجیران طبقاتی ابراز شرم کنند، به جای نمایش قدرت و تعطیل کار، آستان بخشایش دولت سرمایه را دق الباب نمایند، تا زمانی که فعالان کارگری چشم به اعجاز منجیان دوزند، سخن کوتاه، تا وقتی که توده های کارگر در چنین وضعی هستند و مشعل جنگ ضد کار مزدی بر نمی افزوزند، گرفتن مزد به هر شکلی، با هر خفت، ذلت، به هر

میزان را موهبت، غنیمت و قله انتظار می‌پندارند، آری تا هنگامی که در بر این پاشنه چرخ می‌خورد و کارگران دست به کار ارتقاء جنبش خود به یک قدرت سراسری شورائی ضد کار مزدی نمی‌گردند، هیچ خطری سرمایه‌داری را تهدید نمی‌کند. مادام که نظام بردگی مزدی پابرجاست فاشیسم درنده اسلامی سرمایه هم تمامی توان خود را به کار خواهد گرفت که دولت، نهاد برنامه ریزی و نظم، ماشین قهر، سرکوب و اعمال قدرت آن باشد.

سطر، سطر نوشته حاضر بیان فروماندگی، فروپاشیدگی، آسیب پذیری و ورشکستگی جمهوری اسلامی بود، اما زنجیره طویل این استیصال‌ها و پاشنه آشیل‌ها به هیچ وجه هیچ آژیر خطری را برای بقای سرمایه‌داری ایران و رژیم حاکم آن به صدا در نمی‌آرد. این آژیر را فقط جنبش سازمان یافته شورائی ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر می‌تواند هم به صدا در آرد و هم صدای آن را بشارت برپائی جامعه ای آزاد، انسانی، بدون استثمار، طبقات و دولت سازد.

the fact that the *de facto* situation is not in line with the *de jure* situation. The *de jure* situation is the situation that would obtain if the law were fully complied with. The *de facto* situation is the actual situation. The *de facto* situation is the *de jure* situation if and only if the law is fully complied with.

It is not clear, however, what the *de facto* situation is if the law is not fully complied with. There are two possible answers.

The first answer is that the *de facto* situation is the *de jure* situation. This answer is not correct. The *de facto* situation is not the *de jure* situation if the law is not fully complied with. The *de facto* situation is the *de jure* situation if and only if the law is fully complied with.

The second answer is that the *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation. This answer is not correct.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.

The *de facto* situation is the *de jure* situation plus the *de facto* situation if and only if the law is fully complied with.